

MS BW
IVANOW
0102

C.

001613905

102

Kashkūl-i-Bahā'ī.
(Sufism and ethics).

صدایت یافتن نظام شاه	ذکر واقعه در روز	نیز جزو واحد و اشکان	ماورد مخالف کتاب
باو ده دکن	روغ فخر در کردید	در سار	لا یوجب العمل
را حضرت ابراهیم علیه السلام در روز			
نظاره داد و تاج داد			
و در بیاض شاهره سار دکن			

۱۵۶

۱	۲	۳	۴
است نزول ایه انما ولیکم الله	لست بقی الارض یوما	ان الارض لا یخلوها	خطبه نمودن حسن
و دعاء حضرت در حق	نفر حجه و کان علی ۴	من حجه	بصری رابعه را و
حضرت امیر و تفسیران	حجه من الله و رسوله علی		امتحان رابعه علم حسن
	هذه الامة فی حیوة		بصری را و الزام دامن
	و بعد وفاته		رابعه او را

۱	۲	۳	۴
ابن	الفی حی بعد وفاته	حدث ما خلی شدن	کانت عن رسول الله
		منکر و نکر در شهر مومن	لا تدفع علی احد
		و کافر تصور خداوند	
۱	۲	۳	۴
لا یجوز لا زواج النبی و الرضی	سنکر برده در دهان گرفتن	حقیقت علم ابوبکر	
ان یترک من بیره بعد	ابوبکر		

۱	۲	۳	۴
ابوبکر و عمر در حق	اول من اسلام علیا	ملقب شدن ابوبکر بعقیق	افزار نمودن ابوبکر
			اول کسیکه ایمان آورد
۱	۲	۳	۴
اصحابان	اختلاف اصحاب با یکدیگر	اعتراف نمودن ابوبکر	علی
	سبب اجتهاد بود	بساوت قلب خود	

۱	۲	۳	۴
ابوبکر از روی	تحت گرفتن حضرت امیر	محقق خانه ابوبکر و جبرها	حوادث در موضوع
و نبود بلکه از روی	بر اصل سقیفه و ملزم	ندان متعلق است	که در بارگاه ابوبکر
ت غلبت بود	شدن مخالفان		روایت نموده اند

۱	۲	۳	۴
ردن خالک مالک	قضیه دامادی اشعت	حدث من رای عورۃ النبی	کتبه اسم النبی و اسم
را بارنداد بسبب	رای بکرونی انصافی عمر	طست عیناه	علی علی العرش

۱	۲	۳	۴
با ابوبکر بود	در حق نمودن عمر خالد را	اشدای مشهور شدن عمر	روای که دلالت میکند
عمر و فاطمه		خاروف	بر نقای عمر
و انوشد			

۱۱
مردم نمودن زنی عمر را
عبد و بیعت حواری
خلق کردن عمر حواری
مقتضی کردن امیر
در باب مهر و کفن عمر
خلفه المراج
را و بعد از اخراج نمودن
کلی انسان احمد بن عمر

۱۲
مردم نمودن اسباب
خلق کردن عمر لیس خود
خروج نمودن عمر
عبد الله است شرب
زنی

۱۳
کفن مردم عمر را که چرا
سوخن عثمان
اعطا کردن عمر عطایا را
بر چنین زیاده بر بیهوده خود
مصحف حارا

۱۵
حوار و سوال که چرا
ظلم کردن عثمان
مرا و او نوشته گرفتند
حضرت امیر از حضرت امیر و وصیت نمودن بر اهل
را معاویه بکند امیر
نویسنده و سعت
که در کفن او بکن او بزند
خانه کعبه

۱۴
خرید نمودن حواری حسن
رض نمودن عثمان زنی را
بنده شدن
معارضه نمودن
افرنقه را و طعن نمودن
که بعد از سن ماه را بیک
عثمان در
نود و چهار روز نمودن حضرت
خطبه
امیر بران

۱۶
بدع عثمانی
مخالفت نمودن انودش
طعن کردن مردم
بامعاویه و طلبیدن او را
عثمان از شام و فرستادن
او بایسان

۱۹
مناظره عمر و عاص با
عثمان و و توبه
عثمان
نسبت گناه کبیره عثمان
دفع نمودن
عثمان

۱۹
شبهه ضعیفه متخلفان
نکیر کردن عایشه عثمان
نکیر کردن عایشه عثمان
و باز طلب خون او نمود
در خلافت حضرت امیر
از بیعت حضرت امیر

۲۲
مکتوب ام سلمه حضرت
امیر و اطلاع دادن
بر خروج عایشه
شهادت رجل عند سور
القاضی قال باصناعا
دفع نمودن امیر و باز
و غیره از عهد
بر می آیند

۲۳ فضیل صبر و شکر در سور کوبه
۲۴ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل
۲۵ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل

۲۶ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل
۲۷ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل

۲۸ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل
۲۹ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل

۳۰ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل
۳۱ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل

۳۲ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل
۳۳ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل

۳۴ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل
۳۵ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل

۳۶ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل
۳۷ حدیث بزرگ حدیث مثل اهل

۲۲	۲۳	۲۴
بیاد دادن به	تجسید و قتل	حضرت
عمر از کربلا	نقاطه و نوشته	حضرت امیر علیه السلام
محمی در آن با حاحه	نق خطی	حضرت امیر علیه السلام
باز برگزیده بودند		

۲۵	۲۶	۲۷
بای کتاشه برقی	سخت و مدینه	مظان ابن ابی بکر
تو کف حضرت	علی زلف حضرت	محل الهی علیه السلام
		برای خوردن و پاره کردن
۲۸	۲۹	۳۰
حرف نمودن بر دهن	سیر نمودن امیر	مظان ابن ابی بکر
ابوسفیان و حواری	دبر و ازه آهنی قلعه	سبب حرف ابوبکر
کفتن عباس از را	خبر را	در لطایف با حضرت

۳۱	۳۲	۳۳
خوردن حضرت	از ده سدن حضرت	تدبیر کردن عایشه و حفصه
حضرت امیر حدت	از غایبه و حفصه	و ساختن دروغ برای
سنزلت را	سر آنحضرت و دوری حضرت	ترک غسل کردن حضرت
	از زنان خود	

۳۴	۳۵	۳۶
منع حضرت عمر از تعرض	امدن عمر بن حدیفه	فرستادن حضرت امیر
با احوال عبد الله ذوالجادرین	برای استفسار حال	برای جنگ بوی القمل و شکست
و کیفیت وفات او		خوردن ایشان و رفتن حضرت امیر
		و فرمودن و سوره و العادیات
		تا ناکل شدن و احادیث دیگر در
		بیان ایشان فرمودن

۳۷	۳۸	۳۹
حدیث منزلت	حدیث رایت	فاطمه اح التنا
		کانت
		الی رسول الله دعا علی وفاطمه
		قال حدیث علی

۴۰	۴۱	۴۲
این الله امرنی	علی منی و اناس	حدیث اخا النبی
این حب اربعة	علی	بن احواله
		ولا یغضب الا کافر

۴۳	۴۴	۴۵
لغنی رسول	افضاکم علی	انا و علی من سحرة
الله الی الامین	واحدة	فان رسول لا یجل
		لاحد

۴۶	۴۷	۴۸
من اذی علیا	من احب علیا	انک تقابل علی
		تاویل القرآن
		حدیث معمر
		لوطی مالتش
		القرآن

۴۹	۵۰	۵۱
حضرت که طعام مهیا نمایند	حضرت که طعام مهیا نمایند	فرستادن معمر
بعد از آن فرمود که کدام یک	ابو عبید را باهل	علی را بر این
از شما عاصدت و مظاهرت		حدیث افضاکم
قیام نماید که بعد از خلیفه و		

وحدثت رابت وديكر
 سحران حضرت الله
 او در مرقوم خدا
 بالجل وحرى على العالم
 ماجرى

۴۲ جواب سوال من
بما حجاج وحده
المصلين القبلين

۴۵ زیاده سوال
برینا بر محابه

۴۵ از ابو تراب
ابو تراب

۴۵ از ابو تراب
وقت من
گفت که ساداه
دستی این عقد
نشدند

۴۶ رد کردن سورم برات
از ابو بکر و دادن
مروزی علی عم

۴۶ حدیث یقول لعلی
خبر از ابو بکر
ص

۴۶ حدیث یقول لعلی
خبر از ابو بکر
ص

۴۶ حدیث یقول لعلی
خبر از ابو بکر
ص

۴۶ حدیث مواخاة که
دلاله دارد بر اینست
مروزی علی عم

۴۶ ختم قرآن برین روضه
از یک رکاب رکاب دیگر

۴۶ ختم قرآن برین روضه
از یک رکاب رکاب دیگر

۴۶ ختم قرآن برین روضه
از یک رکاب رکاب دیگر

۴۶ روسپاه شدن کتیبه
بدنسب نجاب مروزی
میکفت

۴۶ دومین رد افتا
برای حضرت امیر

۴۶ دومین رد افتا
برای حضرت امیر

۴۶ دومین رد افتا
برای حضرت امیر

۴۶ بازداشتن جبرئیل
اقاب برای نماز
ص حضرت امیر

۴۶ تولد حضرت امیر
در مکه و سن حضرت
وفات حضرت

۴۶ تولد حضرت امیر
در مکه و سن حضرت
وفات حضرت

۴۶ تولد حضرت امیر
در مکه و سن حضرت
وفات حضرت

۴۶ وصیت ابو بکر در نماز
دفن خود

۴۶ آمدن حسن بن علی
غنی و عطا کردن
بنیاده روضه خود و معرض شدن

۴۶ آمدن حسن بن علی
غنی و عطا کردن
بنیاده روضه خود و معرض شدن

۴۶ آمدن حسن بن علی
غنی و عطا کردن
بنیاده روضه خود و معرض شدن

۴۶ حدیث ان الله
امرني تبني اربعة
علي وبقاد و سلمان
وعمار

۴۶ حدیث لا ترفع صلواتكم
فوق رؤسهم ستر ارجل
ام قوما له كارهون وامراه

۴۶ حدیث لا ترفع صلواتكم
فوق رؤسهم ستر ارجل
ام قوما له كارهون وامراه

۴۶ حدیث لا ترفع صلواتكم
فوق رؤسهم ستر ارجل
ام قوما له كارهون وامراه

۴۶ معنی ذوالقرنین که
در شان حضرت امیر
وارد شده است

۴۶ انصاف بود رسول که دستنی عمار
دستنی خداست

۴۶ انصاف بود رسول که دستنی عمار
دستنی خداست

۴۶ انصاف بود رسول که دستنی عمار
دستنی خداست

۴۶ احسن ما حق الزوج
على الزوجه
در میان دو
جن

۴۶ احسن ما حق الزوج
على الزوجه
در میان دو
جن

۴۶ احسن ما حق الزوج
على الزوجه
در میان دو
جن

۴۶ احسن ما حق الزوج
على الزوجه
در میان دو
جن

عوی بودن که در عهد او	حدید بر او بود حضرت	کواهی ابوبکر را آنکه حضرت سحر
در عهد حضرت	در عهد حضرت	فرموده که نگردد از شرط کسی
در عهد حضرت	در عهد حضرت	آنکه مرضی علی بن ابی طالب

عوی بودن حضرت	ارودن بر او بود	اذا را اصل است رسول
در عهد حضرت	در عهد حضرت	خاتم در کوع
در عهد حضرت	در عهد حضرت	علی بن حسن و سعید

صفت مار و رسید	در عهد ابوبکر از	ایضا
پیر خود در مقام	اطاعت از حضرت	نهال بودن حننه مرزا
موسی کاظم	در عهد حضرت	حضرت مار آوردن و نهال
		کردن عمر و بار بار آوردن

تأییدن نرق	حدیث مصلح عمر بر	حدیث یحیی الی و عمر
در عهد حضرت	حلاف مصلح حضرت	از بنده سحر رکامه مشرک
		و بر زمین زد

تأییدن نرق	حدیث مصلح عمر بر	حدیث حکم سنجین
در عهد حضرت	حلاف مصلح حضرت	نقل مردی با سندی ایشان
		و نکشتن او را و فرمودن حضرت
		لوقلنه ما اختلف اثنان من امی

تأییدن نرق	حدیث مصلح عمر بر	حدیث لا ترجعوا بعدی
در عهد حضرت	حلاف مصلح حضرت	کفار افضر بضعکم با
		تا و بلاوت ان

تأییدن نرق	حدیث مصلح عمر بر	حدیث نشستن بغیر بالا
در عهد حضرت	حلاف مصلح حضرت	بر ارس و نشستن خلفا هر
		حدیث ایشان بی انا به

تأییدن نرق	حدیث مصلح عمر بر	حدیث بقیال علی تاویل القرا
در عهد حضرت	حلاف مصلح حضرت	کافانیت علی بن ابی طالب
		خاصف النعل

تأییدن نرق	حدیث مصلح عمر بر	اجبار مرضی علی
در عهد حضرت	حلاف مصلح حضرت	بعد ملائکه که در
		خدمت حضرت
		آمد بودند

۱۱۰
اظہار حوالہ
بایستاد و خوب
طریق

قدر و کت حتم
عمر کتاب خدا

جل عمر در اسلام
انبیاء مثل الرضا نقول
امام رازی

٩
ما صاحب في تاليفه

الحمد لله مع
١١

الماس سحر بارگه مراد باذن واعیه که
 اوادی خلایق و در فراغت از
 قول نکردن او

العلم للروحانية في
الاسرار ان كنتم

الف وتوقف

خصائص من روى في
برقم زياده روى

المسرح في بيوت
على وقاطه

۸۱
حدیث حضرت علیؓ و

ان الامام المصطفى صلح
 ۱۱

فان كان كتابه امير المؤمنين

ملحة علم و ذعاوه

ان الله قد علم
والجمل
٥٢ حدث اقرار الله كرا
٥٢ اقرار الله كرا
٥٢ اقرار الله كرا

الحمل وحوال على
منها حديث فوس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

دانت از فضل سیمه
واصحابه او
الانوع البطون و
نی سوار شد

و انشان حضرت
حسن را

حضرت امیر
سالم کوردن آب
فیات

حسين مني وأنا
من الحسين
لما مات رفته قال
موت السنان
في الممات

حدثت بدعت كفن
عبد الله عمر بن الخطاب
وكانت من عيسى وحماد

الحارستقل

ای عمر از منته خوشطبی معارف
بارنی

النبي ٣٥

تسلسل در حالت

١٢
١٢
عمر حسانا لله
احل دعوت نوحى ببار
حسفه واصول كس

باب نكوه الموضوع

باب جمع مع

٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠
١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣
١١٤
١١٥
١١٦
١١٧
١١٨
١١٩
١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠
٢٠١
٢٠٢
٢٠٣
٢٠٤
٢٠٥
٢٠٦
٢٠٧
٢٠٨
٢٠٩
٢١٠
٢١١
٢١٢
٢١٣
٢١٤
٢١٥
٢١٦
٢١٧
٢١٨
٢١٩
٢٢٠
٢٢١
٢٢٢
٢٢٣
٢٢٤
٢٢٥
٢٢٦
٢٢٧
٢٢٨
٢٢٩
٢٣٠
٢٣١
٢٣٢
٢٣٣
٢٣٤
٢٣٥
٢٣٦
٢٣٧
٢٣٨
٢٣٩
٢٤٠
٢٤١
٢٤٢
٢٤٣
٢٤٤
٢٤٥
٢٤٦
٢٤٧
٢٤٨
٢٤٩
٢٥٠
٢٥١
٢٥٢
٢٥٣
٢٥٤
٢٥٥
٢٥٦
٢٥٧
٢٥٨
٢٥٩
٢٦٠
٢٦١
٢٦٢
٢٦٣
٢٦٤
٢٦٥
٢٦٦
٢٦٧
٢٦٨
٢٦٩
٢٧٠
٢٧١
٢٧٢
٢٧٣
٢٧٤
٢٧٥
٢٧٦
٢٧٧
٢٧٨
٢٧٩
٢٨٠
٢٨١
٢٨٢
٢٨٣
٢٨٤
٢٨٥
٢٨٦
٢٨٧
٢٨٨
٢٨٩
٢٩٠
٢٩١
٢٩٢
٢٩٣
٢٩٤
٢٩٥
٢٩٦
٢٩٧
٢٩٨
٢٩٩
٣٠٠
٣٠١
٣٠٢
٣٠٣
٣٠٤
٣٠٥
٣٠٦
٣٠٧
٣٠٨
٣٠٩
٣١٠
٣١١
٣١٢
٣١٣
٣١٤
٣١٥
٣١٦
٣١٧
٣١٨
٣١٩
٣٢٠
٣٢١
٣٢٢
٣٢٣
٣٢٤
٣٢٥
٣٢٦
٣٢٧
٣٢٨
٣٢٩
٣٣٠
٣٣١
٣٣٢
٣٣٣
٣٣٤
٣٣٥
٣٣٦
٣٣٧
٣٣٨
٣٣٩
٣٤٠
٣٤١
٣٤٢
٣٤٣
٣٤٤
٣٤٥
٣٤٦
٣٤٧
٣٤٨
٣٤٩
٣٥٠
٣٥١
٣٥٢
٣٥٣
٣٥٤
٣٥٥
٣٥٦
٣٥٧
٣٥٨
٣٥٩
٣٦٠
٣٦١
٣٦٢
٣٦٣
٣٦٤
٣٦٥
٣٦٦
٣٦٧
٣٦٨
٣٦٩
٣٧٠
٣٧١
٣٧٢
٣٧٣
٣٧٤
٣٧٥
٣٧٦
٣٧٧
٣٧٨
٣٧٩
٣٨٠
٣٨١
٣٨٢
٣٨٣
٣٨٤
٣٨٥
٣٨٦
٣٨٧
٣٨٨
٣٨٩
٣٩٠
٣٩١
٣٩٢
٣٩٣
٣٩٤
٣٩٥
٣٩٦
٣٩٧
٣٩٨
٣٩٩
٤٠٠
٤٠١
٤٠٢
٤٠٣
٤٠٤
٤٠٥
٤٠٦
٤٠٧
٤٠٨
٤٠٩
٤١٠
٤١١
٤١٢
٤١٣
٤١٤
٤١٥
٤١٦
٤١٧
٤١٨
٤١٩
٤٢٠
٤٢١
٤٢٢
٤٢٣
٤٢٤
٤٢٥
٤٢٦
٤٢٧
٤٢٨
٤٢٩
٤٣٠
٤٣١
٤٣٢
٤٣٣
٤٣٤
٤٣٥
٤٣٦
٤٣٧
٤٣٨
٤٣٩
٤٤٠
٤٤١
٤٤٢
٤٤٣
٤٤٤
٤٤٥
٤٤٦
٤٤٧
٤٤٨
٤٤٩
٤٥٠
٤٥١
٤٥٢
٤٥٣
٤٥٤
٤٥٥
٤٥٦
٤٥٧
٤٥٨
٤٥٩
٤٦٠
٤٦١
٤٦٢
٤٦٣
٤٦٤
٤٦٥
٤٦٦
٤٦٧
٤٦٨
٤٦٩
٤٧٠
٤٧١
٤٧٢
٤٧٣
٤٧٤
٤٧٥
٤٧٦
٤٧٧
٤٧٨
٤٧٩
٤٨٠
٤٨١
٤٨٢
٤٨٣
٤٨٤
٤٨٥
٤٨٦
٤٨٧
٤٨٨
٤٨٩
٤٩٠
٤٩١
٤٩٢
٤٩٣
٤٩٤
٤٩٥
٤٩٦
٤٩٧
٤٩٨
٤٩٩
٥٠٠
٥٠١
٥٠٢
٥٠٣
٥٠٤
٥٠٥
٥٠٦
٥٠٧
٥٠٨
٥٠٩
٥١٠
٥١١
٥١٢
٥١٣
٥١٤
٥١٥
٥١٦
٥١٧
٥١٨
٥١٩
٥٢٠
٥٢١
٥٢٢
٥٢٣
٥٢٤
٥٢٥
٥٢٦
٥٢٧
٥٢٨
٥٢٩
٥٣٠
٥٣١
٥٣٢
٥٣٣
٥٣٤
٥٣٥
٥٣٦
٥٣٧
٥٣٨
٥٣٩
٥٤٠
٥٤١
٥٤٢
٥٤٣
٥٤٤
٥٤٥
٥٤٦
٥٤٧
٥٤٨
٥٤٩
٥٥٠
٥٥١
٥٥٢
٥٥٣
٥٥٤
٥٥٥
٥٥٦
٥٥٧
٥٥٨
٥٥٩
٥٦٠
٥٦١
٥٦٢
٥٦٣
٥٦٤
٥٦٥
٥٦٦
٥٦٧
٥٦٨
٥٦٩
٥٧٠
٥٧١
٥٧٢
٥٧٣
٥٧٤
٥٧٥
٥٧٦
٥٧٧
٥٧٨
٥٧٩
٥٨٠
٥٨١
٥٨٢
٥٨٣
٥٨٤
٥٨٥
٥٨٦
٥٨٧
٥٨٨
٥٨٩
٥٩٠
٥٩١
٥٩٢
٥٩٣
٥٩٤
٥٩٥
٥٩٦
٥٩٧
٥٩٨
٥٩٩

بجمع الیاری فی شرح ضحی
۸۱
نوی درسته در این

اظہار ازواجی

در این باب

در حدیث ابی بنی
مکیات الکتاب

در شصت و یکم در شصت و دو

هو حايض
فمن قال لا مراة
انت طالق ثنت

حفظ عبد الرحمن
حسن السيد عبد
الزناق

۹۹
الطلاق الثالث
ن في عهد النبي صلى الله عليه وآله من حرامه عمر

۹۸
حد غار

۹۷
نامه نوشتن حسن بصری

۹۶
ابو نعیم روى الشیخ

۹۵
دیار خیر و سیرا امام شیخ البخاری

۹۴
صدوق رافضی نوع رسول الله خلة عزسها عمر عافسها محنت من عافسها

۹۳
كان ثوب رسول الله عبد الله تقي الله نفسه تشيع ثوب الزيات جعفر صدوق تشيع

۹۲
من عقد عقدا واحد مثل خالد مالك نوره عبد الرحمن صدوق روى ثاب رافضی حدیث الترمذی والنسائی

۹۱
باب ما حار في مزاج كمنع عمر ما قرر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

۹۰
باب ما حار في مزاج كمنع عمر ما قرر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

۸۹
باب فضل العائفة على قول عمر ما رأت رجلا من فضل الترمذی على اص من صورة حررا ام و جوابها سكر دم ما لفتا من صورة يوب

۸۸
باب كفته اند

۸۷
باب كفته اند

۸۶
باب كفته اند

۸۵
باب كفته اند

۸۴
باب كفته اند

۸۳
باب كفته اند

۸۲
باب كفته اند

۸۱
باب كفته اند

۸۰
باب كفته اند

۷۹
باب كفته اند

۷۸
باب كفته اند

۷۷
باب كفته اند

۷۶
باب كفته اند

۷۵
باب كفته اند

۷۴
باب كفته اند

۷۳
باب كفته اند

۷۲
باب كفته اند

۷۱
باب كفته اند

۷۰
باب كفته اند

باب كفته اند

كتاب موده دو القرني

٩٤	٩٥	٩٥
المودة الاولى في فضائل سيدنا محمد المصطفى احد	المودة الثانية في فضائل اهل بيت ١٩	المودة الثالثة في فضائل امير المؤمنين عليه السلام ١٠٠
٩٦	٩٧	٩٨
المودة الخامسة في انه مولى من كان رسول الله مولا ١٠٢	المودة السادسة في ان عليا اخو رسول الله ووزيره وان طاعته طاعة رسول الله وطاعة رسول الله طاعة الله ١٠٣	المودة السابعة في فضل علي وفي ان عليا نقضي دين رسول الله وان امانه يرجع على امان الخلائق ١٠٤
١٠٥	١٠٦	١٠٧
المودة الثامنة في ان رسول الله وعليهما من نور واحد فيها اعظم على من الفضائل ما لم يعط احد من العالمين ١٠٨	المودة التاسعة في ان مصالح الدنيا والآخرة على يد علي ١٠٩	المودة العاشرة في غنى الامة وان المهدي في فضائل منهم ١١٠

١١١	١١٢	١١٣
المودة الثانية عشر في فضائل اهل البيت ومع زيادة على ما مر ١١٤	المودة الثالثة عشر في فضائل وفاطمة الزاوية اهل البيت وثواب حجاب محمد ونكاح مبعضهم ١١٥	المودة الرابعة عشر في فضائل النبي واهل بيته وفيها قوت النبي وفوت فاطمة ودفعها عنها ومها خفت المودات ١١٦

كتاب فضائل امير المؤمنين

١١٧	١١٨	١١٩	١٢٠
خطبة كتاب ١	حديث عفوان صحيفة المؤمنين حب علي بن ابي طالب ٢٥	ما سلان وصي ووارثي وفاصي ٢٦	حديث لا عطين لا يدخل الراية عنده ٢٧
١٢١	١٢٢	١٢٣	١٢٤
ان الله يباهي بعلي ١	ما علي نبيك بريئة لم يزين الخلائق ٢	يا فاطمة اما ترين لكل شي وارث ٣	من اذا عليا فقد اذا ٤
١٢٥	١٢٦	١٢٧	١٢٨
لما نزلت اية الماحلة دعا رسول الله عليا وفاطمة ١٠	قال رسول الله يوما سدوا هذه الابواب ١١	سبكون بعدى فتنة فاذا كان ذلك فالنوا على فاسد مني ١٢	فقال لا تقبل منه ١٣

١١٢
قَالَ صَدِّقُونَ ثَلَاثَ
١٨

١٣
على نعال على ناول
١٥ القرآن

اعطيت في علي حنة
خضال ١٤

كفى وكف على في العدل
سواء ١٤

وهو ولي كل موطن
مؤمنة ١٨

۱۱۲ د
مکتوب علی بابا
عاصف ۱۹

١٢٠
جعل في رشتي
صلب علي

ان يكون مني منزلة
صرون من موني

هذا امام الدرة
وقابل الفحة ٢٣

حق على ابن ابي طالب
على هذه الامة

۱۱۳
فاما بید صبر
نزد من و غدا

۱۱۳
صاحب سری علی
ابن ابوطالب ۲۵

اعلم اني قد
بعدى على

ورود علی الخوض
لحم اسد علی

١٣
العلي في الناس
فلقد هو الله امه

۲۹ علی باب علی لامی

المظن الى وجهه
على عبادته ٢٠

طبری
۳۱
علی بن
الص

وفي الحجة لكونك
تلاعن الدنيا

١٣١
 ح علي ياكل الذنوب
 كما ياكل النار المحطب

اعلى ان الله عز وجل
زوجك فاطمة ٣٨

ثم على ابن ابي طالب
نوف رفا الى الحنفه ٣٥

سجل ١
انا ميزان العلم
وعلي كفتا ٣٤٥

١١٣
ناو على من سجرة واحدة
٣٤

منع الظفر من هذه
الامة ببعضهم على

۱۳۴
علی منی مثل واسی
 من بدنی ۳۹

١٣٤
على باب من دخل
فيه كان مؤمنا ١٣

لوا جمع الناس على
حب علي ما خلق الله

لمن احب علمها
لدخول الجنة

لؤلؤ لم يخلق عسما ما كان
لقاطة كفوه

القرآن مع علي
وعلي مع القرآن

١١٣
 على وسبعته هم
 الفايرون ٢٥

فكر على عبادة
٧٤

اعطى على السعد حرق
الاولى حرق
114

وصدقني بولايت
على ٢١

فَقَالُوا بَعَثْنَا عَلَى سَهَادَةٍ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَعَلَى الْإِقْرَارِ
بِمَوْتِكَ وَوَلَدِهِ لِيَا ٢٩

انا المذنب وعلى الهاد

في قوله مع وقوم
سبيلون الاقرا
على

١١٢
مكتوب
والله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سورة محمد وايدته لعل ابن ابيط

10

١٢
لو علم الله الناس
متي نفمي على امر
المومنين لما انكروا فضله

١١٢
افترضت حب علي
اسط
على خلقي

١١٢
سئل رسول الله صلى الله عليه واله
عن الكلمات التي يلقي آدم
فجاب عليه قال ساله يحيى بن محمد

١١٢
ما اها الرس
ما انزل ال
نزلت

١١
فقال انا وهدا حجة
الله على خلقه

١١٥
فقال من اقض هذا
اليمين فمضاه فهو وصي
من بعدى

١١٥
حب على حنة لا
تضر معها سنة

١١٥
ف قوله ومن عند
سما قال اما
على ابن ابي طالب

١١٥
حدث ان قوا
عليها محمد واهلها
تهديا

١١٥
انا سميت ابني فاطمة
لان الله عز وجل فطمها
ووظف محبها والنار

١١٥
مثل اهل بيتي
كمثل محلة

١١٥
حب ال محمد يومها
عباده سنة

١١٥
انا اهل البيت اختار لنا
الدين على الاخر

١١٥
مثل اهل بيتي فكم كمل
ان لا تدخل احدا
باب حطة

١١٥
ترك فيكم اليقين خد
من اهل بيتي النار

١١٦
معرفة ال محمد براءة
من النار

١١٦
لو ان رياض اولاد والجرم
والجن خاب والانس
كننا ما احصوا
مضابل على

۱۱۲ در ذکر اختلاف ناس
 ۱۱۴ بودن امام استوف اربابا
 ۱۱۴ نصبت امام واجب است
 ۱۱۴ مابه منعقد است
 ۱۱۴ که معتبر است در امامت
 ۱۱۴ والایه من قرنی
 ۱۱۴ بانه بر تقدیر و خوب
 ۱۱۴ علیها ام علی الله سمعا
 ۱۱۴ او عقلا

۱۲۲ در ذکر بعضی از خصوص حلیه
 ۱۲۴ در ذکر بعضی از خصوص مالک
 ۱۲۴ که در کتب اهل سنت
 ۱۲۴ منقول است و دلالت
 ۱۲۴ دارد بر امامت و خلا
 ۱۲۴ علی ابن ابیطالت م
 ۱۲۴ دلالت دارد بر امامت
 ۱۲۴ علی ابن ابیطالت م
 ۱۲۴ اما نیست متواتره منقول علیها
 ۱۲۴ دو حدیث است
 ۱۲۴ اول حدیث
 ۱۲۴ غدیر خم
 ۱۲۴ دوم حدیث
 ۱۲۴ منزله است

۱۳۱ در ذکر بعضی از فضایل
 ۱۳۱ و کمالات آنحضرت که
 ۱۳۱ ظاهر میشود از فضیلت
 ۱۳۱ آنحضرت بر دیگران

۱۳۲ الحیدر لالت میکند
 ۱۳۴ راضی است بر فضیلت علی
 ۱۳۴ سبیل التفصیل
 ۱۳۴ سبیل
 ۱۳۴ در این ده حدیث است

۱۳۹ امام علی علیه السلام

۱۳۹ اول آنکه مخالف است
 ۱۳۹ منع فاطمه کرد از رفتن
 ۱۳۹ ایداز بیغمی کرد
 ۱۳۹ قصد احراق
 ۱۳۹ مخلف حسن
 ۱۳۹ خانه علی کرد
 ۱۳۹ اسامه

۱۴۱ عمر گفت بیعت عمر
 ۱۴۱ گفت افلکونی
 ۱۴۱ سحر هر که نوبت
 ۱۴۱ از روی باوقوف
 ۱۴۱ در وقت موت
 ۱۴۱ گفت که ای کاش که
 ۱۴۱ از سحر میرسد
 ۱۴۱ گفت که ای کاش که
 ۱۴۱ از سحر میرسد

و حوت و حود در زمان
از ارضه و و حوت اعتبار
عصمت و نفس و افضل است
در امام و بیان تفصیل
۱۲۱ امور

در ذکر ابد له مخالفین خلافت
ابو تر و جواب بیان

خطه کتابت مراد
المداهجه الاسکندر

الجلد الخامس من كتاب شمس المعارف النبوية الشريفة في شرحها والحق القوي عليه

الترجمة والغفران
من السيد الهادي بن أبي الحسن

Lucknow,

17. XI. 26

W. I.

وَلَا تَسْتَعِينُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و تفصیل بیان ترقی او در هند دکن بروی که از بعضی از اجداد سادات عالی درجات
صان الله حال سیاحت عنین نکال استماع رفته است که در او این حال که شاه ط
مکن آمد بواسطه استیلاي معاندان او را در خدمت نظام شاه چندان ترقی حاصل
تا آنکه بعد از مدتی عبد القادر پسر نظام شاه که محبوب بود پشاور شد و چاروی او متدا
اشتهاد تمام یافت و اهتمام نظام شاه در صحت او بر تبه بود که روزی روی خود را بر بای قاس
بیک حکیم نهاد که اگر بر تو ظاهر شود که پان از حکرم در علاج عبد القادر در کار است بگوی تا
سینه خود را شکافته پان از آن بیرون آورم و در آن اثنا نه زبیر میگرد و صدقات
فراوان بفقرای مسلمان کافر میداد چون شاه ظاهر دید که او بفقرای کافر مثل بر همان
زنار داران پزنده فرستند جرات نموده گفت شاه چندی نذر دوازده امام میکند
انشار افته فرزند شما خواهد یافت و شهنشیت خود این مضمون را بکذرا نید که اگر محمد و آن
فرزند شما شفا یابد هر رانی که من در باب اعتقاد با علمای این دیار موجه سازم شما انرا اختیار
نمائید نظام شاه گفت دوازده امام کیستند شاه طاهر گفت اول ایشان امیر المومنین
علیت علیه السلام که یکی از چهار یار است که اهل سنت ایشان را بترتیب خاص خلیفه حضرت
پنجمین صلی الله علیه و آله میدانند و بعد از آن حضرت امام حسن و امام حسین باقی دوازده امام

شاه
پان از حکرم
در کار است
بگوی تا
سینه خود را
شکافته

گفت

مذکور ساخت نظام شاه محمد علی که فرزند خود محمد علی شهب در آمد بنوا بد رفت شاه طاهر
 از خدمت او بماند خود را جمعیت نمود از خراج است اظهار بعضی بیگانان شهنشهر که مباد
 نظام شده قبول نگاه الی کرده و پس او میر و او را از نرنگد رفت رسید با جمیع
 خود را ازین کرده مختصر صدان بود که هرگاه خبر فوت آن پسر داشت بود بطریق مکرر بدو چون
 ظهور نمود و متعاقب بخاندان نظام شاه طلب شاه طاهر رسید و هر چند شاه نقل
 نمود که درین اثنا حقیقه حال بیمار را معلوم نماید مفید نیفتاد و او را خدمت نظام شاه
 بردند چون نظر نظام شاه اندوخت و با و افتاد او را استقبال نمود و گفت آنچه میخواستی بعبه
 بحث با علای این دیار بفعل آرم طاهر ساز تا الحال بیا آورم آنگاه نظام شاه شروع در بیان
 احوالی که در آن شب بر او رفته بود نمود و گفت در اثنای شب که مرض عبد القادر شفا
 یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود بردارند آخته غش کرده بود چون
 مشاهده حال کثیر الاختلال او نموده از غایت حزن و ملال خوابم در برد و در آن اثنا حضرت
 امیر المومنین علیه السلام را دیدم که با من میگوید که ای نظام ما وای که پسر تو عبد القادر صحت
 نیابد تو با ما ایمان نمیاری انیک لحاف را بر سر او کشیدم و همین زمان بغایت الهی
 کرده صحت کامل بجایه ایا باید که تو نیز ازینتی که در دل خود گذاشته بزنگردی چون از خواب بیدار
 شدم دیدم که لحاف بر سر عبد القادر گشته و عرق بسیار کرده بعد از زمانی که عرق
 خشک شد بیدار شده بنشست و آثار صحت در و ظاهر شد از روی اشتباهی صابو
 طعام طلبید شاه طاهر گفت اکنون موجب عهد خود و فائزده اعتقاد کن که بعد از
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لا افضل منی ان الی طالب است علیه السلام و بعد از
 او یارده فرزند او امام اند و دیگران که بزوی بقدم نموده غاصب خلافت اند و بر باطلند
 و این حال مصلحت اظهار این مذهب نیست زیرا که امری شد که اهل سنت اند و ما وای که
 بعضی از سبایان شیعه درین دیار بهم نرسد کاری از پیش نتوان برد و آخر نظام
 صبر بر تفتیه نتوانست نمود و در یکی از روزهای بعد بعدی که رفته بنی و قوت شاه طاهر

[illegible]

[illegible]

و براق مختلفه صلح مملوین و طریقت خاست اقامت ملک با یک واسطه در کات ایمن از مصطفی
مثل اهل بی تنی مثل سفینه نوح من یک دنیا می و من تکلف غلبه غرق مستعد و میگرد و میگرد
شراعت و قوا بعد عتبت طاهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سید نبی است که در این
صلوات است و تقابل بر هدایت و هدایت وانی هدایت انبار بر سید ملک الرحمن
الیت و یظهر المظهر است و این در حالی وانی و جنتی شایسته بر سر اطمینان است
امره واجب التظیم و التکریم است و مقام ایشان باعث حسن این تعبد الیم و در و ان
مانده که موجب تسویح حضرت نهر یاری در سبب حق است و در سبب حق
دستان سلطانین و دستان در کشای این حکایت بدین روایت ترم فرموده اند
که چون شاه هدایت و سگاه از بارگاه بادشاه و بن پناه رخصت یافته بارگاه خوشتر
شستافت و شستافت و شستافت چهارم نیز از دیوان نیکون طاهر بخاک خانه مغرب خرامید شهر با
خویشید سعادت در آن رشت و شستافت از و سعادت در رست رخت بایست رخت ملک
فرموده چشم طاهر از دین اوضاح مظاہر است و دین حق بین باطن بر کشود و ناکاه دین حق بر
با و شاه دین پناه بر این پنهان بین حضرت سید المرسلین افتاد که منجبر امیه حضرت امیر
المومنین بر جانب بین حضرت سبطین امام حسن امام حسین بر جانب بسیار سید را
در حرکت و سکون با ذات تایون موافقت میفرمودند و حضرت امام و امامت و اتفاق
محمد باقر علیه سلام الله القادر بر اضر حضرت موجب اشک سید کانیات عمل میفرمودند
هدایت مادر شاه طاهر در مقام اقبال او امر دور تر از حضرت جای گرفته بود شهر بار توفیق
انار چون از دیدار فیاض الانوار حضرت سید الابرار و عمرت اظهار علیهم صلوٰۃ الله علیهم
الغفار سعادت و این فیاض گردیده شریطی و لوازم عبودیت تقدیم رسانید
حب الاشاره حضرت خیر الانام امام محمد باقر علیه السلام شهر یار عالمی مقام فرمود که بهترین
موجودات و خلاصه کانیات علیه افضل الصلوٰۃ منفرماید که موجب ارشاد طاهر هدایت
مادر عمل فرموده است انصاف و قولاً جوده و الوثاق محبت و ولای اهل عبا که اهل بیت الطائفة

والمسلمون عليه السلام في الدنيا والآخرة
عليه السلام في الدنيا والآخرة
واجب المنع من ان يكونوا من المشركين
عنهم في الدنيا والآخرة
والله اعلم بالصواب
وحيث نقول بوجوبه ولكن في البيت في المثال ان قال صلى الله عليه وآله وسلم ان الله سبحانه وتعالى
ولله قوتة على عظم شأنه على ربه والمنافقة في المثال ذلك تطول بل يطال ان اصحاب
الذهب كلهم فيه اورثا حاصل كالمهم على سبيل الاختصار من كتاب تفسير النيشابوري
في قول تفسير قوله نعم انما اولئك هم المفلحون ونقله الامام الرازي في تفسيره الكبير ايضا
انما اولئك هم المفلحون والذين آمنوا والذين هم الصلوة ويوتون الزكاة وهم راكعون
تفصيل انزلت في علي رضي الله عنه في قوله نعم انما اولئك هم المفلحون
وهو ركن فطرته له خامته لانه كان مرطبا خضرة فلم يحكمف لجلده
لشبهه في صلواته وورد بلفظ الحمد لله على كل حال والحمد لله رب العالمين
واحد اترغيب الناس في من عمل ليليا او نهارا في تفسيره اراك في سورة المائدة في قول
الاية المذكورة فاما **فاما** وليس تنقي الارض بايا خالدا يوما واحد بغير حجة الله على الناس
مشة يوم خلق الله ادم عليه السلام واسكنه الارض فقلت له جعلت فداك كان علي عليه السلام
وحجة من الله ورسوله على هذه الامة في حجة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال نعم يوم اقام
الناس ونفسه على اوصيائه الى ولايته وامرهم بطاعته قلت فكانت طاعة علي عليه السلام
واجبة على الناس في حجة رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعد وفاته فقال نعم ولكنه
صمت فلم يكلم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت الطاعة لرسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه وآله وسلم على ائمة علي عليه السلام في حجة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت
الطاعة من الله ورسوله على الناس كلهم لعلي عليه السلام بعد وفاته رسول الله

خلق

روى جمال الدين بن منير في روضة الدجيا
في حقه وروى عنه بنو علي بن الحسين
وسلم

اربع مسائل فاما المسألة الاولى فوقفتم عند ايديكم قالت تقول لو مت انا من فرحت
من الدنيا مت مسليمة او كافرة قال لا ينبغي ان يعلم الا الله قالت اذا حضر النائم
يوم القيمة وتطهرت الكتب فيعطى بعضهم الكتاب بما هم فيه وبعضهم يسلمه بعضه
بغيره ثم يقال فيقول لا ينبغي ان يعلم الا الله قالت تقول اذا مضت في القبر
سألت الله ان يقر علي جوارحهم لا وقال لا ينبغي ان يعلم الا الله فقالت لعل الله يقرني
في يوم القيمة فقلت في الجنة فقلت في الجنة لا ينبغي ان يعلم الا الله قالت اهل الجنة
فقال لا ينبغي ان يعلم الا الله قالت يا جاهل سميت نفسك عالما وانت جاهل
الجهال يا جاهل من كان غمره هذه الاربعة يحتاج الى المروج او يفرغ اختياره رزق ثم قالت
يا حسن الى كم قسم الله العقل من الرجال والنساء قال على عشرة اجزاء خمر للنساء وتسعة للرجال
وعلى كم قسم الشهوة قال عشرة اجزاء تسعة للنساء وواحد للرجال قالت يا جاهل انا ملك حفظ
تسعة اجزاء من الشهوة بخمس واحدة من العقل قال فيك الحسن وخرج من عنده اثنى عشر كلام
للإمام الامام قال رايته في كتاب محاليس الاسماء هذا الحكايت بعينها وزاد في اخره قال
نجل الحسن من كتاب روضه العلماء **فاما** المسألة الاولى اختلفوا في انه هل كان اثنائه
وفيه اقوال الاول انه اثنائه في الحقيقة الى ان قال وصرف هذه اللفظ الى انه رياه فاطلق
عليه اسم الابن لهذا السبب صرف الكلام من حقيقة الى مجازة من غير ضرورة الى ان قال القول
الثاني انه كان بدمائة وهو قول محمد بن علي الباقر وقول الحسن البصري ويروى عن عليا قراة
نادى نوح ابنيها والصغير لأمه من التفسير الكبير لفخر الرازي في ذيل نفسه قوله تعالى وهي
تجركم في موج كالجبال ونادى نوح انه وكان في منزل الانية في سورة هود في الجزء الثاني
عشر من الاجزاء الثلثين للقران وفي الحديث الآخر اخرجني يا عيسى عنك اخرجني قولك اورايك
او نفسك فاختر مجازا وبلاغته من متارق الانوار للقاضي عياض المالكي في اللغة اخ واه
ومها انه في قبره وكذلك الابناء ولهذا قيل لاعدة على ابوجه وقيل ويصلي فيه بان
لله في الترمذ في الترمذ من الوفاء من المقصود الثالث **فاما** هل قال محمد في عليه

غيب

هذا هو الذي اختلفوا فيه
فاما في كتاب المحاسب
في كتاب المحاسب
في كتاب المحاسب

من كتاب المحاسب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والتواضع واللين

بني فمستخرج من البياض في الحجة السلفية بان الحديث المعتبر
في ابي بن نبي الزين ان عمر كان يومئذ يعني يوم يجمع اليه كل من يريد من بني
وقول لا اريد ان يخط ضرب الشجر بالعصا لئلا يورق قد انشأ من قبله بايعوا ابا بكر
في البياض لئلا يخطض المعزلي **سبعة** **باب** **في** **الاستخفاف** **بالعز**
وجمعي از اصحاب نوايح آورده اند که چون از هم بیعت فرستید حاصل شد صد نفر
از جوه مهاجر و انصار جمع ساخته فرستاد و علی مرتضی را بان مجلس طلبید و می ایستاد
رود رودان مجلس حاضر شد و در محل لایق خود نشست از توجیب طلب خویش
بر سید عمر فاروق گفت موجب آنست که بمنوایم که چنانچه سایر اصحاب بابو بکر بیعت
کردند تو هم بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار محبت ساخته این منصب
از فیتد بر شماست میگردانم راست گوئید حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از ب
نیت عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی علی گفت اول این سخن مرا جوابی بصواب
نگوید بعد از آن از من بیعت جوئید ابو عبیده گفت ای ابوالحسن تو بواسطه سبقت
اسلام و فضل و قرابت قرینه با سیدانام علیه صلوة والسلام سرادار حکومت و خلافتی
لیکن چون صحابه بابو بکر اجماع و اتفاق نموده اند مناسب آنست که تو هم قدم در درگاه
وفاق در آری علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امنی بقول رسول مختار و مقتضی
امانت و راستی است در گفتار و کردار و موافقتی که حق سبحانه بخاندان نبوت
گرامت فرموده و در بندگان میباشد که بجای دیگر نقل کنند بهبوط قرآن و می نمود و دامود
نهی و منع فضل و علم و معدن عقل و علم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امامت
سزایم بشر بن سعد انصاری گفت ای ابوالحسن اگر این داعیه که تو امروز ظاهری میکنی
پیش از این معلوم مردم شد می هر آینه که با تو مضایقت و منازعت میکردند و با تو بیعت
نمیکردند و لیکن چون در خانه خود نشستی و در اختلاط با مردم بستی اینها ترا این کمان نشد
که تو از خلافت کنان نمیکنی و دفع اعیاری این امر را از چاره میکنی اکنون که جماعه

ماهم ص

نمایند کسی که بگوید قبول کردند و بگویند که در این مورد از حضرت علی
را شنیدیم و او میفرماید که این سید الطهرین است این فرستاده عالم را علیه صلوات الله علیه
که بگوید که گفتن این میسر بود و در این وقت او فراموشی حاصل نکرد و مردم در طلب سید الطهرین و خلافت
زود و تمام و در این وقت و خصم متشدد و الهام شد و ...
در حق و مدارا در آمد گفت ای
ابو الحسن مرا بخان این بود که ز ابا من درین امر مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من
تکلف خواهی کرد هرگز آنرا قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نمودند اگر تو نیز با ایشان
موافقت نمائی ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی که دین را
باب تامل و تفکر نمائی هیچ عجزی نیست بر تو پیش علی از مجلس برخاست و متوجه خانه خویش
نشست در روضه الاحباب جلد دوم در ذکر سقیفه **مقاله** **عنه** **ابو بکر و جبر** **بنی**
مقاله **ممنوع** و منزل ابو بکر در سنج بود و سنج از منازل بنی الحارث بن الخزرج است
در طریقی غربا مدینه و از آنجا تا مسجد نبوی یک میل راه است بعد از بیعت یک ماه در آن
منزل بسر میبرد و هر روز سوار بدین می آمد و صلوٰه خمس و نماز در مسجد رسول صلی
علیه و سلم امامت مینمود و بعد از نماز خفتن مجلس میرفت و گاهی که وی حاضر نشد
عمر بنیابت وی امامت اصحاب متقدم گزینانند و در نهایی جمعه در سنج توقف مینمود
تا محو فی سحر و لیل خویش را بکشد و تیز و تظہیر بجای آورد و آنجا مسجد حضرت زین العابدین
مسجد او و نماز جمعه میکرد و در روضه الاحباب جلد دوم در ذکر سقیفه **قول** **مما** **المن**
بیل ان منزل الی بکر کان باسج من العوالی فلا یكون له خویر الی المسجد و بان السج
منزل له و وجهه الانضار تیر و کانت اسما و بنت عکس معه و ام رومان و قد قال ابن
نیه ان الدار التي اذن له فی القاء الخویر منها الی المسجد کانت ملاصقة له ولم یزل
ان یبکی بکرتی باعها و قال انه اخذ ابابکر دار **نقان** **البتقع** **قبالة** **دار عثمان** **الضر**
راخذ منزل لا اخر عند المسجد **المنی** **جاء** **فی** **حدیث** **سند** **و اعنی** **هذا** **الابواب** **باب** **بکر**

[illegible]

ان من مملکت عقلی معلوم است و سخنان درین باب بسیار واقع شده و آنچه در این باب
گرفت که حکایتی درین باب یافتند و در این باب بسیار واقع شده و آنچه در این باب
که حصار را از غنیمت است و در این باب بسیار واقع شده و آنچه در این باب
و مفید گردانیده بدین فرستاد و چون به چشم او گردانید است افتاد و فرمود که ای پسر که نه اتقا
مراد تو دوست و او دشمن است مقتضای اولویت است که اولویت عمل نموده و به این ترتیب است
گفت یا خلیفه رسول الله است از این که گفته اند اولویت را از او فرموده اند و
بعضی صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من بدل بوبینه فقلوبه و سر از این است که فرمانا سر او را
از بدن به تیغ سیاست جدا کنند و است از این سخن اینکه من مسلمان و او کرده و دشمنانم و این
امور ناپسندیده که از من واقع شده بخاطر اتماده شود و بلکه بخاطر عدم عمل عاری نبود که
در استیفاء از باقی زیاد بود و عدم مساللات نیست با قوم من صادر شده حال آنکه من با او
به کردم از آن توبه و استغفار نمودم و خون بجای خویش میدهم و شرط میکنم که همه
اهل اسلام که در ملا و من باشد اطلاق نمایند من بعد کارهای شایسته کنم و اگر خلیفه را
خدا بر من منت نهاد و خواهر خود را هم زوجه بنت ابی قحافه در حلاله کاح من در آورده
امید میدارم که من و اما و بدینا شتم اعین از این است نزد علم صدیق مستحق و مقبول افتاد
بنابر قضیه مرضیه لبس من عاده الکرام سرعه الانشاق ساعی تنگ تامل نموده حکم کرده
نماند از وی و سایر اشراف آن فیکه پروا شده و خواهر خود را با او عقد است
روضه الاحباب جلده دیم در ذکر ارتدادی کشته **بمان من ای عمر بن الخطاب عینه**
و عن علی رضی الله عنه و آله ان لا یبغی غیره فانه لا یری احد عورتی الا
عینه شفا و قاضی عیاض المالکی فی العیض من الفصول الباب الاول **کتاب الاستیفاء**
ابن ابی عمیر علی عله و در وی ابن قانع القاضی صوفی الحمری قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لما امری فی المال السار اذا علی العرش فکتوب لاله الله محمد
رسول الله یدینه بعلی رضی الله عنه شفا و قاضی عیاض المالکی فی فضل من فضله

نفسه

کتاب

حضرت خلیفه یاکوئیش ابو عبیده رحمتہ علیہ در این باب فرمود که اگر کسی بخواهد این کتاب را بخواند
بیک روز یا دو کند باشد خدا از هر روز نور رحمت و طیب نفس عطا موالی و نفعی و عظیم کند و
گفت که من در این روز غنیمتیم که بواسطه متابعت طاعت نمودم و حاجت من برآورده شود و چون ابو عبیده
نصف مال خود را با اخصای بیت الهام کرد و خالد بن ابی بنی در مدینه در اندیشه بود و در آن زمان که سلمان بن
طیب رسید و سعادت ملاقاتش بر عیال افتاد و غنی یافت با و یک روز موقوف غنافت تخطی
اموال او حکم صادر گشت و چهل هزار دینار دیگر از وی گرفتند و اخصای بیت المال مسلمین کردند
فصل ششم در بیان عمر و احوال عمر بن الخطاب محمد بن سعد کتاب القدی از زهر روایت
کرده گفت بار سیده که اهل کتاب اولی را فاروق خوانند و مسلمانان متابعت
ایشان کرده اند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب خبری بار سیده نه روضه
الاحباب جلد دوم در احوال عمر و این که **ولدت مکینہ بر نفاق عمر** گفت که چون عمر ظرف
اسلام شرف شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه غنیمت فرمود اللهم اخرج ما فصدرة من
علاء ابدا له یا انا له جلد دوم روضه الاحباب در احوال عمر **فصل در بیان عمر بن الخطاب**
روزی عمر بر میز بود و طلبا با نزاع موعظه میفرمود در اثنا و سخن کلام با می میخشد که مقالات
در هر بنایه کرد و گفت مهر زمان را زیاد بر چهل دقیقه کنید و دقیقه چهل درم است چه
بهنرمین عالم مهر زو جات مظهرات خویش از چهل دقیقه در گذرانند من بعد هر که ازین
نجا و ز ناید بفرمایم تا زیاده را داخل بیت المال سازند نصفه از صف زنان برخاست
و بعضی رسانید که یا امیر المؤمنین لایق منصب بزرگوار تو نبود که این را بفرمود
بفضل از کما زیرا که حق تعالی فرمود و اینم احدی من قطار افلا ما نخذ و امنه شباهم
خطاب سینه شده فی الحال در مقام انصاف در آمد و فرمود امر اربعه اصحاب
و رجل احتفاء و روایی ای که بعد از آنکه از عمر فرود آمد زن قریشی بر سر راه رفته و می آمد
بموقف آنها رسانید که این نمی که فرمود و من مخالفت نص قرآن بود و ای مذکور را از
کرد عمر گفت اللهم اغفر لی کل انسان افقه من عمر و وزمان با و بفرمود و فرمود

[illegible]

[illegible]

و این علم روضه الاحباب علیهم السلام در ذریع سالی چهارم از هجرت و خارج از حد کتاب
روایت کرده است الحمد لله که این حدیث را در این حدیث حکایت می کند و در این حدیث
نیز می خوانیم که در حدیث الاحباب علیهم السلام در ذکر من این حدیث را در حدیث علی علیه السلام
خلافت عباسی در وقت موت می گفت بعد از من آنچه مروی زمین است از اموال
الکلام می باشد در این حدیث از آنکه از اموال مطهر این عباس گفت با امیر المومنین بخدا
سوگند که من امید دارم که خود روح تهی من بکران مفدا ره از این آیه معلوم می شود ان
منکم لاولاد و اگر که امیر مومنان و امیر مسلمانان و مقتدا می باشند بود می موجب
کنایه از حکم فرمودی و غنایم را بطریق راستی و سبوت منت نمودی و اسلام
سبب عزت دین و نفرت مسلمانان بود و خلافت تو سبب عزت دین و واسطه
فتح بلاد و امصار گشت و امارت تو تمام روی زمین را از امارت عدل و داد ملوک دانست
بج و در خصم پیش تو بنیادند الا که بس تو آمده و حکم تو راضی شدند و عمر خطاب چون این خطاب
از این عباس شنید و گفت مرا راست بنمایند و چون راست بنشت گفت
که چه شود که بار دیگر که این کلام را که موجب روح و آرام دل و روح منت افتاده
نمای این عباس موجب فرموده و محتمل شد خطاب خلافت یافت و فرمود که خود می بین
نزد حضرت عزت توانی که برای من این شهادت بموقف انهار سازد این عباس
از وی قبول کرد و عمر بغایت فرح و مسرور گشت و دست خویش بر کف این
عباس نهاد و ابواب دعا و خیر بر وجود او بنفش کشاد و در این اکت در وقت غیظه
عمر با این عباس علی مرتضی حاضر بود و فرمود یا امیر فردا نزد خداوند سبحان نهی
من نیز همین طریق برای تو ادای شهادت خواهیم نمود و عمر خطاب امر با حصار دادن
و قلم فرمود و از علی التماس نمود تا وی شهادت بدو بگویند و بدست مبارک خویش
بر صفحه کتابت کرد و انگاه عمر وصیت کرد که این مکتوب را با من مدفون سازند تا آنرا
نزد خدا تعالی و سبیل خلاص خویش سازم که روضه الاحباب در ذکر فضل عمر

مکرر در این کتاب و در بعضی از کتب دیگر که در این باب است

و چون فتح خاص غیر فتح مردم بخانه را نیست بلکه فتح از آنست
که در وقت کشیدن می بود که غلبه می نمود و از مدتی که در آن وقت بدست او واقع شد
آنرا در کورایان امر بنیت نمود و حال را هر روز در آن مقام انعام و محبت می نمود و او
کرم و عظیم بر وجود او پیش کشید و هر چه از آن می خواست می بخشید و حال را
نافته گفته مابو عبیده نامه نوشت که باید حال را از قهرین نزد خود خوانی و در
جمع اعیان لشکر خویش را بایستائی و زمانی تا عامه از سرش باز کنند و او را همان عامه
مقتد سازند و طایفه بر سر او بگذرانند و از و سوال کنی این ده هزار درهم که باشت انعام
زده از کجا بود و اگر کنی یافته و از آن کنج دل او را بیرون گردانند و از او بجا نیت و چنان
خویش نموده باشد و اگر از مال خود عطا کرده تحقیق که طریق اسراف برده خود را
در عرصه دهند و اینست لاجب امر من و او کرده و علی ای حال در این حکومت و شغل و در
معزول زده نیز دمن و سستی و شغل و شغل بدو بود و داخل اشغال اعمال خود کرد و
ابو عبیده بموجب فرموده عمل نمود و حال را طلبید از وی پرسید خالد ساکت شد و مال
از حضار مجلس ابو عبیده برخاست و دستار از سر خالد برداشت و در گردنش کرد و
گفت حکم امیر المومنین بدین مظهر صادر گشته تا جواب کنونی تر از آن طریق بدارند و ابو
عبیده باز از حال جواب طلبید گفت از مال خویش دارم پس ابو عبیده خالد را بکمر بست
روان گردانید و چون مجلس خباب خلافت ماب در آمد و وی بنفس خود و بطریق از و
استفسار نمود که این مال و ثروت از کجا بود که ده هزار درهم بیکبار یکس دی
خالد جواب داد از قبضه پیشکش و عین حلال امیر المومنین می فرمود تا ما فایده خالد را
تقوم گردانند و ده هزار درهم بود و ده هزار را بگویند و ده هزار را برای
بیت المال ضبط کردند و چنانچه در خبر سابق امر از اخیار شام و عراق رسید حمزه زبان
طعن و مانعیت ننموده گفتند این امر از امیر المومنین عمر مناسب واقع شده و چون وی

از کمال

از بوم لایان و افق شد خالید اطلبید و نذر خواهی نموده و لاری نمود و دو بار در ارضا
مجلس داشت که بول شانه از بیابان و قوتی میانی از دایره وجود مسقط و کراهی از من
با و بود و با چهره مردم و بر اعظم و تحیل زیاده از حد نموده اند و این فتح را از او
و اینست که بر وقت نشو و نمک را از حد انغالی دانند از خالید و در حقیقت
الاحباب بر او قانع سال بعد هم از حق فتح نماند که از قول صاحب کتاب
و چون از او در میان بود و فتنه شد که خبری که مریدان او در فضایل او
روایت کردند آن نوزدهم که ده تو یا ایها لایحاف فی الله نوبته لایم موضوع
و مقصدی است قایل جمعی بفرگشتند جواعده میر خود را خلیفه میکنی چه همه مردم
بر و رضا دارند و نمود کف لال عمر ماعلی عمر بن قبال موالایم که روضه الاحباب در ذکر
و قایل حال است و دوم از حوث **سید شریف عثمان مصاحف کوفه**
و ثقی که عثمان در آن جمع کرده هفت مصحف کتابت کرده بودند یکی که مبارک
و کرمین یکی شام و یکی بصره و یکی کوفه و **سید شریف عثمان** در مدینه نگاه
داشت و امر کرد تا سواهی آن مصاحف را از صحف و کتابت و وصف هر جا که بود بحق
نمودند و عیادت سید باب الاختلاف نقلت که مروان در زمان حکومت خویش
در مدینه از قبل معاویه بن عبد الله بن عمر بن ستماد و صحف را از وی گرفت
و نمود و نایاب کردند و روایتی که امیر بعل آنها نمود و روایتی امر با حواف آنها کرد و
توفیق من از ابیات الذکون الکه کونم که مجموع امورند که در ایشان آن صحف
حق بر گرفته باشد اول حرق بعد از آن عمل بعد از آن حرق ماله
الاعدام تلك الصحف و روضه الاحباب جلد دوم در جمع نمودن قرآن را و
این حدیث را صاحب صواعق حرقه در قصه عمر بن محمد نوشته عن ابن عباس
انه قال لما فتح الله الدین علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فی ایام عمر امیر عمر
بالاطاع فبطق مسی رسول الله صلی الله علیه و آله فاول من بدی الیه الحسن بن

یا خرق

[illegible]

ایستاد و میاد و با او عقد خوت بست و فرموده باشد انت ای فی الدنیا و الاخره غیر از
 جمله حضار مجلس گفتند بعد از آن فرموده ایستاد و در میان نهادند که حضرت ایشان
 او فرموده باشد من گفت مولای من علی و اولاد من همه گفتند که نگاه فرموده ایستاد
 ایستاد و در میان نهادند که با آن سرور را در فرموده ایستاد منی غیر از آن که در آن من
 الان لانی بعد از آن فرموده ایستاد جمع حضار را بر همه بکار گفتند پس فرمود در میان شما هیچ
 مردی نیست ایستاد و در میان نهادند که با آن سرور را در فرموده ایستاد منی غیر از آن که در آن من
 زود این باشد باین همه کافیه و باین همه کافیه که لایو دی علی الانا و رجل من عمرتی
 غیر از من زمره حضار با جمع گفتند و دیگر فرموده ایستاد ایستاد که سید بشر و شفع روز
 محشر بر جل مهاجرین و کل انصار را میر بغین نموده بر ایستاد و دشمن و استاد
 و ایشان را و صفت با نغیاد و متابعت امیر شش نمود و بر من هر کسی را امیر کرد ایستاد
 طایفه حاضر با جمع گفتند بل بچنین بود و بفرموده ایستاد ایستاد که معلوم علم الاولین
 الاخرین یا از اعلام که باین طریق که نامدینه العلم و علی با بها و برواتی نامدار الحکمه
 و علی با بها گفتند آری می دانیم و دیگر فرموده ایستاد که اصحاب رسول مکر و برادر مقام نما
 باعدا گذاشته از سر که محاربه تر نمودند و من هر که هیچ موطن خوف از اکثر و در خلف
 نموده نفس خویش را وقایع نفس و جبهه اقدس آنحضرت کردم گفتند بل بچنین
 باز فرموده ایستاد که اول مردی که قدم در دایره ایمان و اسلام در آورده منم همه
 گفتند بل می دانیم انگاه فرموده که ام یک از ما اوتب است بر رسول خدا از روی لب
 جمله گفتند مرتبه اقیب زانابت و سلم و قدم مرتب بود راه و ثبت است و در بغایت
 را نسخ و حکم است درین حال عبد الرحمن گفت با ابو الحسن همه این فضایل را
 بر شمر دی چنین است که در تحت بیان آوردی جمیع اصحاب بدین امور افسار
 اعتراف دارند لیکن اکنون اکثر مردم بغمان میل نموده با او بیعت کردند متوقع
 رجساب ثوابی با جمیع موافقت نمائی و بقدیم قبول اقبال پیشانی شاه عرصه

برسم

نصف

بهما بختند و حال عثمان آنرا در بیت المال ضبط داشتند مردم فریاد و فغان کردند و عثمان را
 فرمودند این جمیع را محبوس کردند گفت چون بود که در زمان عمر و قتیله و مثل این و غیره
 از قوه بغض می آید و غوغا می کرد و آنرا با تاسع بن عبد الله بن خالد بن ولید را باطل
 محسوسان فرمود و بدو روضه الاحباب جلد دوم و در ذکر وقایع سال هجرت و ششم
 نقل کرد چون خمس عثمان را از قوه بدین رسیده و آن بن الحکم از ابناء اصف بن برخیه
 هزار دینار تحریک نمود و در این زمان بنی هاشم با بنی مرثد از عیب و طعن کردند
 روضه الاحباب جلد دوم و در ذکر سال هجرت و ششم **چهارم** که در زمان عثمان
عقد بنی نزیله آورد و درین سال از قبایله حبشه زنی نزد امیر مومنان
 عثمان آوردند که بعد از عقد نکاح و خلوت صحیح بدت شش ماه فرزندی آورد
 عثمان حکم فرمود برجم او علی المرتضی بعد از توقف بر آن حکم مجلس خلافت وی
 رفت و گفت یا امیرالمومنین اگر تا من درین حکم رفتی این دایمی بودی چه حق
 تعالی در روان مجید میفرماید و جمله فضاله تلون ستر اینی این آیه مسوئ است
 در بیان مدت حمل و مدت وصال بمقتضی آیه کریمه والولدات یرضعن اولادهن
 حوالین کلین دو سال است پس اقل مدت حمل شش ماه باشد و زنان این زن
 یقین نه میوند و عثمان بعد از ملاحظه این مضامین شخصی از عقب دستا که در
 برجم آن ضعیفه تعبیل کنند چون دستا رسیده کار از دست رفته بود
 ایشان را و او که پس از مرگ بگهراب دهند نه در فایان که نه تر پاک دهند روضه
 الاحباب جلد دوم و در ذکر وقایع سال هجرت و ششم **پنجم** که در زمان عثمان
 بصیرت رسیده که عثمان که جمعه اول از ایام خلافت خود بر منبر برآمد از غایت و شت
 و هول آن مکان در آن زمان زبانش از میان انکار و شکر ابط خطین عاجز
 شده گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الله بعد عمر نیز او بعد عمر
 نطق و انکم الی امام حوج منکم الی امام قوال اقوال استغفر الله و لکم دروایتی که

و بعد از این که شریف بنی عثمان گفت این را می بینم که ترا بروی نموده عبدالمطلب
مجلسی از آن مردان است که نزل خویش را بهایت کرد و در راه با من مسعود طاق شد
از و پرسیدند که باز چگونه کردی این مسعود گفت خلاف موجب ستر
مه است من هم مثالی به او ندارم و دوم عبدالمطلب گفت من با صاحب خود و دو
نزد دوم و با جمله اول طاعتی نمودم که طاعتی از عثمان را که که نزد جهت این دو
بود که برخلاف سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله میزد این بر شد و در رفته الاحباب
جلد دوم در ذکر سال بیست و نهم **معاویه با ابو در غفاری عثمان ابو**
بکر بن عبدالمطلب که در سال سی و دوم از حجت میان معاویه بن ا
سفیان و ابو در غفاری در معنی آنکه کریمه الذین یکترون الذب و القصة و لا یفقهون
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم مخالفه واقع شد ابو در غفاری گفت لفظ قرآنی مقصود
آنست که مومنان درین تهدید داخل باشند و مدعی معاویه آنکه حکم آن مخصوص
کتابت و نیز پیوسته ابو در غفاری معذرت نهی از منکر کوچک داشته و به موجب
قل الحق و اتقوا الخ و اعلم که معاویه را از بعضی امور که لایق حال حکام مسلمة الله
منع نموده و از رسانیدن کلمه حق استیصال می نماید و وی ازین معنی تنگ آمده ا
ابو در غفاری شکایت با امیر مومنان عثمان نوشت ذوالنورین بعد از وفات
بر مکتوب معاویه مصلحت در بودن ابو در غفاری در شام ندید و وی را بدین
معاذت ساخت بعد از رد و بدل بسیار و قبل و قال هشام ابو در غفاری
از و حکم با خارج نمود ابو در غفاری مرد استوری ده تا بولایت شام روم گفته
اگر شام میفرستادم چرا از آنجا میطلبیدم صبح استنهار تو دیگر از آن شام طلب
نشود گفت پس بگذار تا به افاق روم من و میوه ای که در عراق عرف
را منجوک گردانیدم اهل آن ملک را و از او بمن هفت سانی ابو در غفاری
پس هر جا که میفرمائی بروم امیر المومنین عثمان فرمود در توانی حجاز که کم موضوع

بعضی است گفت از این آن موضع نیست در ماه و به که انانجام نامیده چند مرتبه است
عثمان گفت بآن موضع می باید رفت ابو زر گفت خوش باشد اما به اگر سر بر سر
من نبود من چه سر خود و منی از میان فرستادن آنچه از سینه خندم از خود منخاج خوانم
کردانید و کلام حق را هر جا باشد بخوانم برسانید و در این ایام ابو زر گفت در ارضت ده
تا ازین کلمه بیرون رود و من این سخن را در میان خودم که فرمود هر وقت که انبیه
و عمارات الهی مدینه بکوه شمع رسد در ایامی باکن میباشی و ازین خروج یافت و
کاتب زبده شرافت در ایامی اقامت انماخت روضه الاحباب جلد دوم در ذکر وقایع
سال سی و ام از هجرت **طعن که در مدینه یوسف عثمان و سایر اولاد ابی طالب**
در سال سی و پنجم سعد بن العاص بعضی از اشراف در اسنا کوفه نام امیر مومنان
عثمان بن عفان نامه نوشتند که جماعتی از اهالی این دیار مانند مالک بن حارث
نجی الشهوری و ثابت قیس المضج و عاصمه بن ضوحان عیدی و برادر وی بن
ضوحان و عروه بن حید و عمرو بن الجوع و حاشی و عامر بن قیس و ابن ذی النکله و کمل
بن زیاد و عمر بن صالی و غیرهم زبان طعن در شان او کشیده او را بعب و غیبت
و بت و ستم متعرض میشوند و در باب امیر مومنان عثمان نیز سخنان که زیاده از
حد ایشانست میگویند مناسب چنان بنمایند که امیر مومنان فکری کلی درباره
این جماعت و نمایند تا اظهار تائید و فتنه ایشان شود و الا کار بجای خواهد رسید
نه بسج اصلاح پذیر نباشد و امیر مومنان عثمان را دست ورجان بود که چنین
کسی که بای از جاده اطاعت او بیرون نهادی بیش معاویه فرستادی
پس حکم کرد تا ایشان را بشام نزد معاویه فرستند و اسامی ایشان را از جرین
ارراق کوفه بدین فتنه کوفات اهل شام نقل کرد و نامه معاویه نوشت که جمعی از
اهل کوفه که فتنه جوئی و هرزه گوئی نمودند و در آثاره عیار فتن و آثار شرارتی و
طعن در امام زمین میگویند بنزد تو فرستادم اگر بعضی نصیحت تو نکنند

۶۶ کین از سینه ایشان فروه کرد و فها و لانا فکری بر اصل و فشان ایشان اما چون آن طایفه
 به مشق رسیدند معاویه مقدمه ایشان را کردی و ایشان در منزل مناسب فرود آورد و در خوا
 و ایام فراورداد و اکثر غدا و عشا با ایشان تناول میکرد و هر چند آن قوم را نصیب بود
 از کار ایشان فرود و با معاویه تشبیه و تشویش میشد گرفته زبان سخن و عیب ایشان
 وی دراز کردند پس معاویه بامیر مومنان عثمان نوشت که طایفه را در مدینه و مدینه که
 از حلیه عقل و حلی دین عاری و از متابعت امام در صدد دوری و پیرانی آن موطا یقه
 قبح اطراف و عدل از جاده و انصاف میسر گرفته بهیچ وجه قاصد حق نیستند و مقصود
 ایشان خیر حق نیستند و مقاصد نیست امید داریم که عقرب خداوند سبحانه تعالی ایشان را
 بملایم قتل نماید بعد از آن رقم خرمی خداوند بر ناصیه عاصیه ایشان کشید باقیه وجه نصیحت
 نماید چون نام معاویه بامیر مومنان عثمان رسید اشارت فرمود و نامش بهیچ نزد
 عبدالرحمن بن خالد بن الولید فرستاد تا وی بمقرعه بجز و کمر و عدم انصاف کردن ایشان
 ایشان را از مکرمانند پس معاویه آن طایفه را بموجب فرموده بمحضر فرستاد و عبدالرحمن
 ایشان را انتظار داده بآورد و بعد از ملاقات در مجلسان نشاند و گفت لام حاکم
 و الاما حق حل و علاج عبدالرحمن را خایب و خاسر کرده اند اگر شمار او را در کون زجر و مادیب
 دو به نفرین و تخریب که اخذ نموده اند و انجاعت هرگاه مجلس عبدالرحمن در انجمن ایشان
 نشاندی و چون سوار شده می سپاده و در رکاب خود دو داندی تا عاقبت الامر و
 انکینه رحمت مراجعت کونیه یافتند روضه الاحباب جلد دوم و در ذوق قایع سال سی
مطالعین و کوبید در آن غزوه محمد بن ابی حذیفه و محمد بن ابی بکر و منافقان
 ایشان در باب مصلحت خوب و جهاد سخن میگفتند که منافقین مزاج عبداللہ بن سعد بن
 گفت شمار با مصلحت محاربه چکار محمد بن ابی بکر جوابی عین گفت و میفرمان شد که زبان
 طعن در شان امیر عثمان کشیده سخنانی بی ادبانه میگفتند و این است مسیبه بنویس و
 منافق سیرت شریفین از دواغ شده اذاعه و ایشان نموند و میگفتند عبداللہ بن سعد

خالف

برالک

[illegible]

در این باره که در موقوفه خواب است گفت قرن از زمان رسول صلی الله علیه و آله
موصوفه بود که هر دو بر این برقرار جان داشتند صاحب عمل تو هم تو از خدا بر سر
موقوفه کنی اگر گوشه دیگر او از بر آمدن غایتی و ناموم بشود باز کجاست تا بنده گفت
از اطراف و نواحی مسجد فرموده اند که این مسجد و در آن مجلس میباشند و در آن مجلس
بامیرالمومنین ندا کرد عثمان بن عفان که بنام او در آن مجلس دعا را خواندند
فاما نایب موقوفه الاحباب و ذکر وقایع شریفی
نقل است که عبد الله بن عمر با گروهی او بایش گفت از عثمان در حیات رسول صلی الله
علیه و آله در خواب احد کناه بزرگ واقعه شده و حق تعالی کرم خویش از وی عفو فرمود
چنانچه که در واقعه غی غم و لالت بران میکند و انکه بنام او در آن مجلس دعا را خواندند
موقوفه الاحباب در روز وقایع سال سی و نهم
سه روز عثمان با خیال مطروح بود که کسی را خیال برداشتن وی نبود بعد از آن و او از
مرد و عیال و دختر عثمان در شب و بر این تخت در می نهادند و تا بقیع غرق می شدند و
بشر مبارک او بران تخت طاق میگرد و در وایتی انکه باقی از غیب او از او داد که
دفن کند او را در وی نماز گذارد بنان الله تعالی قد صلی علیه
و چون اهالی مدینه شش بخت با حضرت در یافتند پس امیرالمومنین علی علیه السلام
در روز جمعه بر سر رسول صلی الله علیه و آله و سلم برآمد و خطبه و زعامت و صفات
و بلاغت انشا کرد و گویند اول آن خطبه این بود که الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق
الی مکانه موقوفه الاحباب علیه السلام
امیرالمومنین علیه السلام گویند جمعی معذور از بیعت حضرت امیرمکلف
روزی دیدند مانند سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و محمد بن مسلم الانصاری و
اسامه بن زید بن حارث حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام کسی را خبر دادند
و بنام او ایشان را طلبید فرمود که جمهور مردم بامن بیعت کردند و با تحمیل نکردند

و بعد از آن روز

مستغنی که اگر دشمنی پیدا شود ساخته و آماده باشیم ترفیت از شما نیست که تخلف نماید
و اولا ب در افاقیت و موافقت مسلمانان بر وجه امنیت خویش که تا به سعه
یافتن این تو بنمایم از طایفه که شمشیر بر زمین نهاده که کار از اندامش برآید و من با خود
عبدالمعین هم که گفت بود که بعد از امید هم برآید برتری تکلیف تمامی که حقیقت از آن
شکسته را از آن گفت که گفت رسول خدا را بر زمین نهاده برتری تکلیف تمامی که حقیقت از آن
و در نزد و در کتب در میان ایشان واقع شود و در میان ایشان مبارک است و بیع
خود را بر عرض که و احد زن چون بگذرد در خانه خود نشیند اما ساهیه بن زید از کثرت
بقول خلافت خود از من سطلی من در بیعت توام اما در امر بقیال اهل اسلام متوقف چه
بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم عهد کردم که با شخصی که گواهی بوحایت خدا و برکت
مصطفی به مقاتله کنم چون امیر المومنین ابن سنان از آن جمع استماع نمود گفت
مرا ازین بیعت بیرون آرید و برای خود هر که را خواهید خلافت بردارید انجاعت
در جواب هیچ نگفتند و از مجلس برخاستند و در مسقی آورد که صیب و حسان ثابت
و عقب بن مالک و زید بن ثابت و رافع بن و فضاله بن عذیر و عقب بن عجر و هند و
بن مطعون نیز از بیعت امیر خلافت نمودند و پوشیده ماند که جناب امیر المومنین علیه
مخلفان را سببا سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر از ام میخواستند نمود بایه که مردان
قتال من المومنین اقبلوا فاصلبوا امینها ان یقتل احدیها علی الاخوانی و فقالوا
یا ایها الذین آمنوا لا یجوز علیکم ان یقتل احدکم فیما فی الدنیا و الاخری و ان یقتل احدکم فیما فی الدنیا و الاخری
عظیم شود که اعظم باشد از فدا و تکلف ایشان باشد و الله اعلم به روضه الاحیاء
جلد سیم **تقریر کردن امام حسن بن علی علیه السلام** **در بیان حاکمیت و سلطنت**
محمد و آل محمد و پیغمبر و ائمه که مردم شکایتهای بسیار از عثمان بن عفان را آوردند
که وی ستمهای بنوبه را زود ترک کرد و امری محدثه که در زمان حیات آنسر و نمود
از حق حقوق مسلمانان و بیمار و ترجیح بنی امیه و قوی داشتن دست تسلط و تعدی

ضریح م

آن قوم را بر مردم و احتمال نامیده می بود که رفتاری و اغراضی معاینه با صوری ایشان را بداند
 جعفر اصحاب رسول خدا برای خاطر جمع از بنی امیه و از جمله افعال عثمان که نزد اصحاب رسول
 خدا اتفاق افتاده بود و آنکه بیکم از العاص را که هم عثمان و بدست داشت و نسبت
 با او رتبتی در کثرت شیعته قبیله و امور فتنه از او ظهور می یافت و این معانی از او نزد پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حقیق گشته و از آن جهت که در مقام و در دو ساختن
 و تا زمان وفات الحفصه در نامه طایف و بارانی داشت که پیرامون کرده و در آن
 ابو بکر و عمر بن خطاب و دستوری بود تا زمان عثمان در آمد و رخصت دخول اقامت
 در مدینه و او ابو ذر غفاری را که زمان پیغمبر میان حدیث محمدی و بنی حدیث باطلت
 الحفصه و لا اقلت الغیر امن می بود صدق و لا اله الا الله می دانست باطن است برای
 خاطر معاویه از شام اخراج کرد و نیز نگذاشت که در مدینه توطین و اقامت کند از مدینه
 بریده که نزد ابو ذر از بعضی بود و فرستاد تا به سر و بدن او را بکند و او را به جواب قوی
 مسلمانان منع نمود با اینکه بعضی از این امور حاصل و باعث شد بر عایشه را که در میان عثمان گفت
 لعن الله لعن الله و قتل الله لعن الله عیسی که در بعضی از کتب نواری است و چون عایشه را از کشته
 شدن عثمان و خلوص علی بر سر خلافت اخبار کردند و سوگند می خورد که وی نظم کشته شد
 و من در صد آنم که قاتلان او را بقتل رسانم و عید بن سلمه از او باقی ام المؤمنین در حال آنکه
 وی این سخننان میگفت با عایشه گفت تعجب میکنم من از تو اول کسی که زمان حق
 و عیب عثمان کشوده نبود و او را وصف قتل نمی شنودی میگفتی اقلوا لعن الله فانه قد
 لغز چون عید بن سلمه را بر آرم المؤمنین عایشه بدین سخننان اعتراض نمود و عایشه
 گفت آن دم که او را بقتل شکفته و مردم را بقتل او میخواند امور می که مناسب حال او نمیشد
 از او صادر میشد و این زمان سخن طلب خون او برای آن میگویم که از آن توبه کرده
 و پشیمان گشته بود آن دم که او را بایست کشت نکشتند و این زمان که نایب شده
 بود مقتولش ساختند و این هر دو قول قول است و لکن هر یکی را بوقتی و زمانی است

سیر مردم

مواضع

این قضیه عمارت بهر حال که مدتی بنمود بعضی از اهل اسلام بعضی دیگر را بقتل رسانیدند
و در جانب دیگر بجانب اعراب با موالفتن زمانی شایسته که در این جنگ اهل اسلام
این امر نباید و عقده تعویق را در قضاصل خون عثمان با این جهت بکشاید نفس را بسلامت
سجده در آمد و گفت ای دختر ابو کلو بگو عثمان با تو خواست میکنی و بعد از آن
که از این شد مردمان بودی از این قهر و غضب بروی و او را بقتل رسانیدند
بقتل و میگوئی که این امر فتنه و قتل است و این امر مسلمانی است و قتل منافق است و
از این است که عثمان از روی تعجب و استعجاب او از این شد برداشت چنانکه او از هر که در آن
سرای بود رسید و گفت تو طلب خون عثمان میکنی و میریزی بود که در برابر دشت
میکردی و بگویند یسایخی و امروز امیر المومنین خلیفه مقتول میکنی و خود را در
قضیه او بصورت اهل تفریط و مصبت بنمایی و موافقت میکنی با جماعتی که بر علی
ابن ابیطالب علیه السلام خروج میکنند چه مناسبت با تو دارد طلب خون عثمان
و حالانکه او مردیست از بنی عبد مناف و توصیفه از بنی ثیم بن مره و یک
ای عایشه متفق میشود با طایفه که در مقام خروج اند با علی ابن ابیطالب
که میان او حضرت سلسله اخوت و مصارت مستحکم و میر علم رسول و زوواج
بنول و مرتبه ریاست و خلافت در میان اهل روزگار و در اسلام است و حال
آنکه جمهور مهاجر و انصار از حضار اصحاب مدینه با او بیعت نموده و عمارت
و حکومت عامه اهل اسلام او را قبول فرمودند و در ایستاد و فضلی منع اند
فضایل و کمالات و خصایل و حالات علی ابن ابیطالب بر عایشه خود و عبد
بن زبیر بر در سرای ام سلمه ایستاده بود و حمل سخنان او را که با عایشه میگفت
متصل میشد و از بیرون برای یافتن ام سلمه را که ای دختر ابو امیه ما را نشان
بودیم عداوت ترا با زبیر کاشش ما در مومنان عایشه است و عاقلان و عارفان
ترا درین سلوک و سیرام سلمه از اندرون سرای جواب عبد الله مشغول گشت

گفت نویدرت و در آن روز که بپایان رسید از آن بپایان رسید و بپایان رسید و بپایان رسید
 که علی مرتضی بقول پیغمبر می فرمود من مومن بودم و بعد از من که گفت ما این حدیث را
 در این مجلس استماع نمودیم و در این مجلس استماع نمودیم و در این مجلس استماع نمودیم
 خداوند تعالی است که در این مجلس استماع نمودیم و در این مجلس استماع نمودیم
 من در این مجلس استماع نمودیم و در این مجلس استماع نمودیم و در این مجلس استماع نمودیم
 و ما این مجلس استماع نمودیم و در این مجلس استماع نمودیم و در این مجلس استماع نمودیم
 عایشه گفت ای ام سلمه از روی بگو خواهی و مضیقت گفت ای عایشه ترس
 از خدا در نفس خود و از آنکه ترس از رسول خدا از آن ترسیده و مباحث صاحب
 سگان خواب درویشی اگر عایشه را گفت سوگند میدهم ترا خداوند تعالی که از
 پیغمبر شنیدی که فرمود بی نکر در این شبها و روزها که سگان جوک برنگی از اولی من
 صیاح و میخاج کنند و این زمان که او را این واقعه پیش باید در میان اهل نبی و فضا
 و فقه و عباد باشد و در آن زمان که حضرت اخبار از پیغمبر میفرمود من اناری
 و دوست داشتم از غایت اضطراب و قلق که مراد است داد از دست من
 بقتل او و در جانب من الفتا می نمود و موجب آن اضطراب و سبب افتادن
 آن انار بر آب پرسید گفتیم یا رسول الله اضطراب و قلق من از خوف است
 آن زن من باشم انشور و بقی می فرمود و بجانب تو گاهی کرد و گفت
 من میرم که آن زن تو باشی ای حمیرا و عایشه ام سلمه را در روایت این حدیث
 فرمود انگاه ام سلمه با عایشه گفت باید که قریب نیایی از طلوع و زهرنگار
 بری که اگر دهن و گال بر آن گاب اینکار از خدای جبار بخواهی منوجه کرد و آن در
 دفع آن نفی تو قنای رسیده بس عایشه بسیار طول و در حضور از مجلس
 ام سلمه برخاست و روضه الاحباب جلده سیم در مکالمه نمودن عایشه با ام سلمه
توبه ام سلمه حضرت امیر المومنین **ع** منقولست که ام المومنین ام سلمه را امر نمود

فانهم

قال جل شهادتك ان ابي الله في الجنة والبايع عشر كل من اراد حضرت امام جعفر صادق عليه
السلام روايت كرده كه چون بنده مومن داخل قبر ميشود و نماز در طرف راست او مي استند
و در طرف چپ رحمان بنكوبن كرده و در قيام دم كرده باشند سابع بر او مي اندازد و بغير
يكوشه مي ايستد پس چون دو فرشته كه از جانب الهي بخت سوال فرمودند حاضر ميشود
بر نماز و زكوة و احسان ميگويند كه نكند اين كه باين مومن ضرر مي دازد ارمي برسد و اگر
اما از همه جواب فرشتها بپرسد و نكند تا اينكه من از عهد بيرون حرام كتاب منيع القين
ولي جبرئيل عليه السلام لبني صلى الله عليه و آله ان الله يقول لك يا محمد و ارحم الراحمين مثل ما اواري
انك تحذر الناس و عداوتهم و عيش ما عشت فانك ميت واجب است فانك
فارقه و اعمل ما شئت فانك طافيه و شرف المومن صلوة بالليل و غرة كف الاذى
ان الناس و العقائد ان بابويه و از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت
ده زموكه صبر و وقسم بپاشد باي صبر در وقت رسيدن مصيبتها كه بنده پناهي و كوان
تو نعمت الهي نكند و اين نوع بسيار خوب است و بهتر از اين نوع صبر است
و او مي در وقت خواستش چيزهاي حرام نكند و متابعت نفس و شيطان نكند و
اگر الهي دو قسم است يك آنكه ياد الهي كند بدل يا نربان در وقت مصيبت و بهتر
از اين قسم است ياد الهي كند در وقتي كه خواهد ترك فعل حرام شود و ياد خدا
او شود و از كردن آن فعل حرام منع القين و بهر و كليبي رحمه الله از حضرت
روايت كرده كه خدا تعالي وحي كرد حضرت موسي عليه السلام كه يا موسي
شكر مرا چنانچه بايد ادا كن گفت خداوند اجلونه حق شكر ترا چنانچه توانم آورد و
لكم هر شكر كه بياورم نعمتي است كه تو من اذ كرده خطاب رسيد كه يا موسي
مال كه دانستي كه اين نعمت از جانب منست شكر مرا بياورده
از حضرت امير المؤمنين عليه الصلوة و السلام روايت نموده
بفرموده كه مرا شكرم مي آيد از خدا تعالي كه طعمي آكه كه به از خوردن بهتر

نزلكم واذ ان نوحهم
 رايت کرده که پس عبادتی پیش خدا تعالی بهتر نیست از عفت و محافطت بطون
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام انت مني
 بنزلت هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي هو قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب بها نجا ومن تركها هلك ومن تركها هلك
 رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي انت مني بنزلت هرون من موسى
 بعدي هو قال رسول الله صلى الله عليه وآله الحسن والحسين سيدا
 ال الجنة وابوهما خير منهما هو قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي انت مني
 بنزلت راسي من بيني 4 انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا
 يقومون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون يا ايها الرسول
 بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فذما بلغت
 رساله والله يعصمك من الناس ان الله لا يهدي
 القوم الظالمين اليوم اكملت لكم دينكم
 واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً
 وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى انه
 انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البیت

ان الذين يؤفون بعهدهم
 الا ان ياتهم
 بالآخره واعدام عذابهم

وظهر

وَيُطَهِّرُهُمْ وَيُطَهِّرُهُمْ بِالَّذِينَ يُوَفُّونَ الْمُؤْمِنِينَ

وَالْمُؤْمِنَاتِ بغيرهم كَيْتَبُوا فَقَدْ احْمَلُوا مِنْهَا

الْمُسْهِرُ فِي الْقُرْآنِ وَالْمُسْهِرُ فِي الْقُرْآنِ وَالْمُسْهِرُ فِي الْقُرْآنِ

لَكَافِرُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ

اطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ

بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ أَنْتُمْ

أَوَّاهُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ

لَا وَفَرَدْنِ فِي يَوْمِنَا وَلَا نَتْرُكُنَّ بَرَجَ الْجَنَّةِ

وَلِيٍّ وَآذَانِي إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ فَإِذَا

هَئِنَ قَالَ إِنْ جَاءَ عِلْكَ النَّاسُ إِمَامًا فَأَلْ

يَنْ دَرْبِي قَالَ لَا بَأْسَ لِي بِغُلَامٍ أَطَاعَ أَمْرًا

فما اقرضا الذين امنوا اذ انا جئكم الرسول فقد نقضوا بيثمة
خونكم صديقه فلابس خيالكم والظهور بان لم تجدوا فافلا
عفو من رحيم لا يظفر ما يموتون بالله واليوم الآخر فوا
من حاد الله ورسوله ولو كانوا ابائهم او ابناءهم او
اخوانهم او عشيروهم اولئك كتب في قلوبهم^{الان} وايدهم بروح
منه ويدخله جفات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي
عنهم ورضوا عنه اولئك جذبة الله لا ان حزب الله هم
ان اكرمكم عند الله اتقيكم لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء صوة
المؤمنين ومن يفعل ذلك فلن ين الله في شئ الا شقوا منهم وما كان
مؤمن من ال فرعون بكلم^{يكتم} ايمانه فهب في من لدنك وليتبارقني يوم
من ال يعقوب ورفق سليمان داود با ايها الذين امنوا كرهوا مع الله
فهو حاجك فيه من بعد ما جئتكم من العلم فقل يا ايها الذين امنوا انا انباء
وفاء وانا وفاءكم وانفسا وانفسكم ثم نعم هل فعلت

الثاني يجوز عند المدعيين في غيرهم السائل في اسناد الضعيف سوى الموضوع ورواية
من غير بيان ضعفه لكن انما يجوز ذلك في الموضوع والعقود ونصايل الاعمال لاني صفة
مقال واحكام الطلال والحرام فان ذلك لا يجوز روايته مع العلم بالاسناد من كتاب
المفهم في القسم الثالث في الحديث الضعيف وقد نقل عن ابن العربي المالكي ان الحديث
الضعيف لا يعمل به مطلقا وقال الشيخ تقي الدين القسري في شرح الانام بعمل فيما ذكر
من الفضائل ويجوز اذا كان من اصل شام لذلك كانداجه في عموم وقاعد كونه
واما في ذلك فلا يجز به وحاصل ما ذكره ان العمل يكون بتلك القاعدة والعموم وهذا
مقوم مرجح ونقل عن احمد انه يعمل بالضعيف اذ لم يوجد غيره ولم يكن منه ما يعارضه
قال مرة الضعيف عندنا اولى من القياس وقد يحمل على الحسن فان المتقدمين يطلقون
عليه الضعيف

عبد السلام وما كان له من الجليل في يومئذ ابو موسى اشعري وبعثت نمودن انام

عبد السلام وما كان له من الجليل في يومئذ ابو موسى اشعري وبعثت نمودن انام
مردم راجع نمود ونامه امير المؤمنين برایشان خواند اباي لوفه گفتند امير و حاکم
ما توفی را می تو درین صفت ابو موسی گفت اگر بجای من رفتی وقتی بالیت رفتی
امیر المؤمنین عثمان مقول گشته بود از زمان که از شما طلب نصرت مینمود تقصیر
روید و رفتی اکنون اگر جوی باید کرد اول باشندگان او باید کرد الحاح بجای دیگر
باز رفت محمد بن ابی بکر گفت یا عبد الله بن قیس منم نداری که مردم را از نصرت
اعانت امیر المؤمنین علی بن اسطالب علیه السلام باز میداری و حق بیعت
او بجای مناری ابو موسی گفت بیعت عثمان در کردن تو نبود که او را بکشتی
محمد بن ابی بکر اعراض نموده جواب دمی متعوض نشد و بعینه علیه خطاب ولایت بپا
راحت کرد و کیفیت مهم کوفیان را معروض داشت بعد از آن حضرت امیر
مؤمنین علیه السلام فرزند کریمی خود را یعنی حسن بیعتی را با شمار با سر کوفه و ستاد
روند که چون حسن بن علی و عبا یا سر کوفه آمده اند و بیغام امیر المؤمنین عم

مکرمیان رسانیدند و طلب کردند ابو موسی اشعری که حکام ایشان بود اظهار محبت
نمود و گفت ای اهل کوفه به بر منید و بستر منید از حدابی عزوجل که نفس خود را در
قتل سوارید حق تعالی میفرماید لا تقسم ان قد کان بکم رجاء و وای که
میفرماید من یقرأ مؤمنها شجرة ثم ثمارها ثمارها من یقرأ مؤمنها شجرة ثم ثمارها ثمارها
از حاکمات و می گفتند ای اهل کوفه بستر منید و بستر منید از حدابی عزوجل که نفس خود را در
قتل سوارید بکلمات عقیقه سوره و حداد افرا دریم بکست مردی از اهالی کوفه از قبیل
بنی تمیم تعرض بنویس و تصریح عمار بن ابی اسر نمود و گفت ای بنده منی بریده ترا
دیروز با یخ غایبان مهر در واقع عثمان حاضر بودی می پرسد که امروز درین محفل
طایر الناس اسکات امیر و حاکم مایلی پس از بدین صوحان بالتابع و انضا
خود که تاجیه کوفه بودند و خود را از جمله میان و شیعه امیر المومنین میخواندند همه شمشیر
کشیدند و گفتند هر کس سر از اطاعت فرمان امیر المومنین بر سجد او را از ما
بخواد بود که شمشیر ابو موسی چون این صورت را مشاهده نمود گفت خاموش
و بکلمه شکر که می دانستن مرا نوالید شنبه انیک مکتوب ام المومنین نایب
بامین است که من نوشته و مرا امر کرده که اهالی کوفه را در منازل خویش نایب
نماز ما که باید ایشانرا خبر که خواهان دو دوستداران باشد از صلاح عامه
باید بعمل آورد عمار بن ابی اسر گفت ای ابوبسی عایشه مامور شد با منی
بغیر آن او از نزد خداوند تعالی مامور است مایه در خانه خود قرار و شایسته
و از آنجا بیرون بیاید چنانکه میفرماید و قون فی بونک و لا یخرجن بروج الحاطیه و ما
بالک نقاله ما یم تافقه تشکین باید چنانکه آیه کریمه و قاتلوهم حتی لا یكون غلبه
بان ینماید ای ابو موسی تو ما را میفرمائی مایه او مامور است بدان
الاجاب جلد سیم روایتی که چون شاهزاده امام حسن علیه السلام با عمار
روان شد امیر المومنین مشاغل و مفکر بود بجهت آنکه اهالی کوفه در این

بمال و اموال میگردند مالک اشتر گفت با امیرالمومنین تا صولت ابو موسی که حاکم کوفه
شکسته نشود و هم نظر کوفه سرانجام بخوابد یافت که مرا بقوت که من او را رعیت بدانم
و دستور می یافت مالک اشتر در وقتی که ابو موسی از امانی کوفه در ملازمت شاهی بود در
مسجد جامع مروانده بودند کوفه رسیدند آن از راه بقصر الاماره که منزل ابو موسی
بود رفت بنمایان ابو موسی را فرستادند و در روزی شکسته مسجد جامع نیز
اقای خویش رفتند و او را از کیفیت واقعه اعلام کردند و مالک اشتر خواست
تا اموال ابو موسی که در آن فدا داشت همه را بیرون اندازد حال آنکه ابو موسی مال
بسیار داشت از اسب و سلاح و قتیقه و استعجب چون غلامان خود را با آن حال دید و جز
انوار مال شنید و در میان کجای قصر الاماره خود و دید و خود را در اندرون
انداخت و مرد و مر بسیار در آن جمع شدند و چشم مالک اشتر که بر ابو موسی افتاد
گفت که درین سر اهل علی علیه السلام است و تعلق امیرالمومنین دارد
و تو شرف بیعت و نیافتی درین سر احوال و داری ابو موسی از آن سورت که در
نزل نموده بواسطه آن است آمد و گفت که امروز مرا اسب و ده نایب ای
حالی کنم و کای دیگر انتقال بنحیم مالک گفت لا و لا که امره لک ساخت گذارم
که درین خانه بمانی بفرموده و حسب منافع او را از آن سرایرون انداختند و اما
آنکه چون فدیوم مالک اشتر شنیدند جمله بر در قصر الاماره جمع شدند و در آن هجوم
دارند و اکثر منافع و اموال ابو موسی بنار راج و غارت رفت و بعضی از امانی کوفه
با تمام اسبها برای ابو موسی تا مالک اشتر مهلت طلبیدند که برای
دیگر برای خود پیدا کنند و آنچه باقی ماند باشد از اموال با نخی منتقل سازد چون قصر الاماره
حالی شده شاه زاده امیرالمومنین حسن علیه السلام و مالک اشتر و عمار بدولت
و سعادت بقصر الاماره در آمدند و در وقت الاحباب جمله حقیقت مظلومی
حقیقت که عامل بصره بود از جانب حضرت امیر علیه السلام

چون میان سمن بن خفیه که عامل حضرت امیرالمومنین علیه الصلوٰه و السلام بود و نیز بصره
 و میان طلحه و زبیر نامار پیشین مقاتله واقع شده و هر دو لشکر مانده نهد دست از جنگ
 برداشته عایشه گفت با برای سبک فتنه و حقن دماء مسلمانان آمدیم نه برای ریختن خون
 ایشان و این سخن فتنه بر ایشان اصلاح در آنست که با یکدیگر صلح کنیم عیسی
 نصیحت من با تو طبع کنیم که اگر سطله و زبیر را از خود دور کنی عیسی این انقضای بیعت
 خلیفه بر حق و نیک عهد او کردند و چون شب درآمد مردم بنگین و آرام بگرهفتند
 طلحه و زبیر بعمان بن خفیه هجوم بردند و اکثر یاران او را بقتل رسانیدند او را
 بدست آوردند و قصد قتل او نیز کردند و بختی و بختی بختی بختی بختی بختی بختی
 او در مدینه از کشتن او احتیاج بر او از نمودند و لکن بعضی روحی دادند و بختی بختی
 شعور شاربین و حاجین از ترف نمودند و سر او را تراشیدند و سر او را در می تابان
 حالت بجانب مدینه متوجه شده و در راهی که می رفت امیرالمومنین علیه السلام رسید
 بر آن حضرت سلام کرد جناب ابی مایه آنرا شنید و می گفت منم عماد
 بن خفیه امیرالمومنین فرمود سبحان الله حوادث ایام اطفال امام را بر و زهره
 و اعوام بر میگردد و چنانکه است که ترا از حال پیری بفرمان طغولت او و ده عثمان
 ابن خفیه بوض رسانید که از کف ستم و جفا عاوی دولت تو بمن چنین خفیه
 رفقه امام المسلمین از این صورت و صورت او محولت و شده و واقعه و کیفیت
 معلوم فرموده بسوی بصره می رفت و فرمود که روضه الاحیاء جلایم
 شاعر حاله طلحه در بعضی کتب اهل سیر و تواریخ هست که قبلی از مفارقت روح
 سواری در گذر آمد و درین حال چشم طلحه بر آن سوار افتاد و او را نزد خود طلبید و از
 او پرسید که از کدام لشکری سوار گفت از منزه اصحاب علی ابن ابیطالب طلحه که
 دست پیش از تاب دست تو بخت تان کنم و خود را شایسته رحمت خدا ندانم و بخت
 این محفل است آنچه شاعر گفته سر موی دست سفید نشد و بهیچ مور بر نرفت سینه

الفاضل توبه بفرمان از روی که شرط محبت کناه نماند توبه بکار نفس بازیش بفرست
 بخیر و برتر رسیدی در منزل بشند بعد از آن سوار و خوش از مرکب من نباده گشت
 روضه الاحباب جلد سیم کما قال عروص و علی الان وقد هی قبل عرفت و المنه
 و صایب و عیاض و غیره و بیکت چشم پای خود را بپوشاید و ندانند آنها چه بنوش
 پیشفازند و غیر از یاد حق سبحانه سعی بسیار بکنند چهار کتاب سخن گفتن بسیار
 درین محل و ال است نهی و چنین عارف و عایشه این افعال و افعال را در روح خود مید
 می شنید و باز در بیان تو بش می گفت نظر کنید بپوی او که فعلش امروز مشابهت
 تامه دارد بفعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدیدار و آگاه بدیدار
 که روضه و انتظار میندند شما را بگر برای الکه افتاب از وسط آسمان میل می آید
 غروب کند و وقت نماز پیشین در رسد چه آن ساعت وقت نزول رحمت الهی
 هنگام هبوب نسیم الطاف و عطف ناستای است و گویند خواب ولایت
 ماب در آن روز با علی صوت خود با عایشه خطاب و نمود که عاقلین لیصحن باو بین
 یعنی هر کس که مقصد غریبان کند کوش بسیار نماید بمرگفت ندامت
 روضه الاحباب جلد سیم حدیث بزم شدن عایشه و غتراف کردن او با ارام
 بیکر حجاب امیرالمومنین زید بن صوحان را با معبد و وی عایشه فرستاد
 که بروید و بگویند آیا فرموده ترا خدا تعالی که در خانه خود باشی و از اینجا بیرون
 چنانی خدای و رفیق دادند ترا و بفریب بیرون آوردند توبه و انابت کن از آنچه
 کردی پس زید بن صوحان با رفقا بسوی عایشه رفتند و پیغامهای امیرالمومنین را
 بدو رسانیدند عایشه گفت من هیچ جواب ندارم این سخن را چرا که اگر چه
 علی بن ابی طالب عاجز مانده باز کردید و این خبر را بدو رسانیدند روضه الاحباب
 جلد سیم حدیث متروک شدن ایشان بیک در بعضی از شروح نهی الباعه هست

که جناب ولایت مابین خلافت و پادشاهی در این ایام بر دو صورت در مقابل شکر طاعت و غیر
و عایشه منزل گرفته بود و یک روز انس بن مالک را خبر و طایفه و بر سر فرستاد تا به ایشان
پیامت نماید و حدیثی که از رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که قال بود و دروغ و منع
ایشان از کاریکه باطنی در پیش گرفته بودند بدیشان رسانید انس همسب و موعظه خود
ایشان رفت و خود را بان حدیث که امیر المومنین شماره و موعظه خود را در حق آن
بلایست جناب مراجعت نمود و روی پرسید که هیچ حدیثی شمره بان قصه ایمن ایشان با
برایشان خواندی جواب داد که اندک خاطر من رفت حضرت ولایت نصرت و نمودن گفت
کا و با ضربک الله مضاعف لا توارها العمامة یعنی اگر با شکی تو دروغ گوید من که کفنی
از خاطر من رفت خدا تعالی مرا برین علت و رحمت یعنی مرض برض نمود با عفت منه
گزار کند نبوی که می هر نمایان و نمود با باشد چنانکه دستار از استار نبوی
این واقعه گوید تبر دعا امیر و نشان انس بر هفت اجابت الله و آن مرض بصفه
امیر بدعا خواسته بود و روی انس ظاهر شد مثابه که بعد از آن روی ویرا حدیثی
مربوط بود که داشته و گویند آن حدیث اینست که آن سرور صلی الله علیه و آله
باز بر و طایفه فرمود که انما سقیتم ان علیا و اثماله الظالمین روضه الاحباب
و کوجب حمل **مکالمه ابن عباس عا** **بسیه** نقلت که بعد از انقضای حرب حجاز
و خلیفه المسلمین سعد بن ابی وقاص یعنی حجر بن امتی عبدالله
ام المومنین عایشه و سناده تا با گوید چنانچه نبوی بصره الله بجایست به رخا
نمای و گوید درین باره ارام بکمر و ساقا تقدم و کز یافت که منزل عایشه و بصره سرای
عبد الله بن خلف خزاعی بود که او را انجا فرود آورده بودند ابن عباس بدوران
رفت و استیذان نمود و در ایستاد عایشه و برادران آن از آن ابن عباس
اولی رسالت امیر المومنین با آن در انداز عیش بار نگاه کرد تا گاه چشمش بر بار
افتاد که در آن بار و ساید بود از آنکه و ساده برداشت و بکترانید و بر سر می آن

خوش منگن نشست عایشه گفت ای ابن عباس برخلاف عمل سنت کردی بی اذن من
در منزل من آمدی و بر ما لایق مسود من بی دست و پایی من نشستی ابن عباس گفت اگر تو نقل
و خانه خود که از رسول و از جلال است در امر و موده بود که از این بیرون نیای می
هرگز بی اذن خود را نمی توانی منزل بنیامدم و آن منزل است که خدا ترا امر فرموده که اینجا
باشی و آرام کنی چنانکه بر رسول و بر خطابت بار و از مطهرات سید رسول مبرها
و در آن بی چون و لا تر من تخرج الی المینه الا علی چون تو خلاف امر خداوند و خلاف
فرموده رسول صلی الله علیه و سلم نمودی اگر من با تو بجای سنت بنیامدیم کس را
بجای اعتراض من نباشد بعد از آن ابن عباس با دای بنیام مشغول شده گفت
امیر المومنین میفرماید که روی تو به جانب مدینه از دور بصره هیچ حال توقف جایز
دار عایشه در جواب گفت رحمت خدا بر امیر المومنین باد و آن سرب خطابت
بود ابن عباس گفت وی مرتبه امارت و حکومت مومنان در زمان خود داشت و
این جناب که من از نزد او پیغام توبه میبرسانم امیر المومنین است اگر چه بعضی
خوش نمی آید و از شنیدن آن در بر ایشان و بحضور میشوند و جاره ندارند و با جمله
میان عایشه و ابن عباس سخنان و حشمت و تحیر واقع شد و میخوابان گفت که عایشه
ما در آمده و گفت ای بنیام سوگند که من از شمار ملت خواهم نمود و بجای خواهم رفت
چون باشم در آن دیار نباشم ابن عباس گفت نفعت و حسن بلای که ترا
صل شده است بسبب بنیامش منقضي آن نیست که مثل این کلام برایشان
انتقاد کنی عایشه گفت نفعت و حسن بلای که مرا بسبب شماست کدام است
ابن عباس گفت ما ترا امیر المومنین گذاشتیم و حال آنکه سابقا قبل از آن که
شرف فراتش سید المسلمین بانی و خیر امرومان بودی اکنون ما در مومنان
نشستی و بیدار نو بواسطه تصدیق بر سالت بغير لقب صدقت یافت و پیش از آن
عمری را از این قحافه میخواندند و تو بسبب نام المومنین لشتی نه بسبب تیم و عدی

عایشه گفت شما منت می نهید بر من چه رسول خدا این عباس گفت چه بود
تا که بر رسول خدا منت کنم و عایشه آنکه از مقدر فرمودی با ما خوی از آن حضرت میفرمودی
را عیشم که منت بر ما و بر جمیع مردم میفرمودی و فرمود که حالا ترا است بواسطه آنست که کی از
زوجات مطهرات انحضرتی و فستی از روی این و از راه شرف است و از راه عزت است
احسن الهم و از نسخ از ایشان و میگوئی که سخن گویی بمانان خود و او را و امر
خلایف است و گویند و با غیره که دوم در رسول و دارت علم او باشیم عایشه گفت با وجود
علم علی ابن ابیطالب ترا فرستد که ازین مرتبه سخن گویی ابن عباس گفت این
انکام که دم ازین مقام و حال میرنی من مقهور معترفم بحقوق او و او این که وی احق و
اولی و اقرب و اخوی است با محضات ازین زیرا که وی برادر و بر سر علم است و فرزند و
بالیره که هر دو در وسط جسمی بشیر و سپهر است این میگفت و از نزد عایشه برخاست
و پیش امیرالمومنین آمد و حکایات ماجرای آنها مفضلا و مشرو و حاضرین رسانید
روضه الاحباب جلد سیم **حدیث نفوس کرون حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام**
طلاتی زمان خود و حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقلت که روزی که غمی بمن نبوده و رسالت
به و بستان حدیث و رسالت یعنی شاهزاده حسن را بر من رسالت میانه عایشه
فرستاد و حسن آمد و گفت امیرالمومنین میفرماید بدان خدائی که بشکافند
دانه را و بیاورید آدم فرزانه را که روزمان بجهنم سفر مدینه به پروازی بپزدانی
فترستم و ترانینه کنم بر امری که کیفیت آن تو نیک دانی را وی گوید عایشه
در آن وقت سر خویش را بپوشانید و حجاب راست را بافته بود و میخواست
که جانب چپ را صاف چون شاهزاده ابن معجم را رسانید عایشه کسب
خویش را باافته و زمان از آن مکان بر حث با خواص و خدم خویش
گفت باز مرا برادر من بید و کار سازی مفرمدینه مشغول شوید که بس
خود من بدینه ندارم و کمال اضطراب در شریک ظاهر شدی از در میان

فی المصلح با عایشه گفت یا ام المومنین عید یک عیاس خبر توانی داد و این معام بود
رسا بنده سخن بلند کرد ایمنی که ما همه آواز از او شنیدیم و جمله دیه و شنیدیم
چنانکه فی بعضی برخاست و ازین خانه بیرون رفت و پدر این جوان یعنی امیر
المومنین آمد و با تو ازین مقوله است سبح اسماء تعالی و نمودی اکنون
به آنکه رسول ششم من کرده است و او عایشه در جواب گفت
این جوان سبط رسول ز زحمه رسول نوزدین اهل قولست و هر کس که دوست من
که نظر بر هر دو چشم من اندازد باید که او بخشد این فرزندی که و تحقیق که من دیدم رسول
صلی الله علیه و آله که او را می بوسید و می بوسید و بوسیده اظهار خود ملحق میکرد و پدر
بدست او میخاست و دستاده و مرا برامی اطلاع داده که بخیر ملک طریقت مدینه نمودن
دوای دیگر ندارم حالیها مصلحت خویش در آن می بینم که شتم رخت بان گوشه
و خوش نشینم آن زن از کیفیت آن امر استفسار نمود عایشه گفت حضرت رستم
صلی الله علیه و آله روزی از غنائیم نقلی رسیده بود و میان دو انقوی دیاران نمت
میفرمود و ما نیز یعنی زوجات مطهرات آنحضرت از آن نصاب حصه و نفی طلبیدم و آن
طلب الحاح و مبالغه بر این بود که از حد که را ندیم علی این ایطالب را باز ایلامت ناکند
و آنست پس است که مبالغه کردید و الحاح را از حد که را ندید و حضرت را طول
و صاحب و ما را توبخ و تفریع بسیار کرد ما نیز خشم نمودیم بر او و او را ستم
خسرونت امیر گفتیم و می این آیه را بر خواند که عیسی به ان طلقن ان سیدله از و احا
چهار انگ یعنی شایده بود که از او است از شمار دارد و شمار در حوزه مطلقات دارد
بر در کار بهر سه تر از شما عوض و بدل دهد او را نیز در خسرونت و در شتی
از و دم رسول سبح اسماء تعالی که با علی کردیم در غضب شد و نظریا بعلی
از و نمود که علی من طلاق ایشان را در قبضه اختیار تو و در و دم و برای تو مفوض
ساختم ترا و کجاست خود کردانیدم که هر کدام از ایشان را که توفیق من طلاق دهی

نام او از دینش الهی بخوبی شود و آنحضرت امر طلاق بار اطلاق فرمود و فرمود من
عیالت و عیالت نموده مرا علی ابن ابیطالب بدین معنی بفرستد که اکنون من از فراق کلی می
آیم و شما را بر زبان و جگر می رزمم که تا آنکه از این فراق شویم و بگویم که از سر این
صلی الله علیه و آله این شوم و دوران جهان در دولت طافان و سعادت خدمت او
مانم. الحل یعنی عداقت خلف و منافقت پیش من نویسد. باب عداقت
چون باران انعام حضرت صلی الله علیه و آله را در باب عداقت سجده نموده و مشاهده
کرد که بنفس نفس خود خست می کند همه بجهت و انعام تمام با داد و اعانت در کار آمدند
و این را بخوبی می بیند. لن نقدرنا و الله یعلی و گفته اند لعل المصلی و علی مرتضی رضی الله عنه
کار میکرد و این را می نمود. لا یستوی من بعد المسلمه و تمام فیها قایما و قاعدا و من
عن الزاب حایه. عمار بن یاسر رضی الله عنه این را از زبان علی کرم الله وجهه یاد کرده
و خست می کشد و می تواند بی از اصحاب نشسته بود و فائز می شد که عمار تعریف
می کند گفت خاموش می کنی و از زبان این معصا که در دست نیست بر نمی خواجه علیه
چون این سخن از ان صحابا می شنید و می گوید که عمار هر دو دین منت می کشد او را ندان
نمواند و روایت صحیح بخاری است که آنروز صحابه یک یک خست می کشیدند
عمار و دو و روایتی است که یک خست بخت خود و یکی بخت مصطفی صلی الله
و آله بر می داشت و آنرا در خاک از سر و روی او پاک می کرد و می فرمود و
الفیقه الباعیه می گویم الی الحبشه و می خواند الی النار و عمار می گفت انما یألف الله
الفیقه و عمار در در محراب حبش که نشان امیر المومنین و امام المتقین علی
ابیطالب کرم الله وجهه و رضی عنه و میان معاویه بن ابی سفیان واقع شده
نشست شهادت نوشید تا آنکه گفت و آن مسجد هم همان طریق بود
تا از زبان خلافت امیر المومنین عمر بن خطاب بخت مردم که نباشد
خليفة ثانی از آن گذشته و این در مصالح عمار

اینست که گفت که تو احق و اولی منی بجای او هست و باطنی رسول از من است و باطنی
 شایسته من و در صلوات بر او **و در روز قیامت** **و الله اعلم** و باطنی من است
 چون مسلمانان بر محبت این خال بر روی هر یک نهادند و هر چند آن حضرت ایشان را
 بخواند اجابت فرمودند آنحضرت بر آن حضرت آن حضرت آن خود که عین از مدتی
 با بونیش تقاضا گشتی و بر مثال هر واریه بر سببش خود میدی و در آن نظر و مودت
 علی را بر او است خود دیدایت و فرمود چون است که بر او مان خود مدتی
 جواب داد که یا رسول الله الا که بعد الايمان ان لی یک النبوة یعنی بعد از ایمان که
 نباشد مرا با تو اقتدا است در آن عین جمعی از مخالفان متوجه آنحضرت شد
 فرمود ای علی مرا ازین جمع بکنند و رجب را که از بزم شیر اندازد از آنجا
 از او بید و باول رزم بر روی جهان زد و که باید ترخت **و الله اعلم** و باطنی من است
 که چون لشکر اهل اسلام متفرق گشته بعضی از اهل اسلام نمودند و قومی گشته و بعضی
 مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم بنات قدم و زردی روی از مو که بر شافقت
 سبک دفع مشرکان بنمود و دوران زور ملایکه و جنگ حاضر بودند و لیکن مقابله
 می نمودند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بر مثال دوم و سفید جامه بر زمین
 آنحضرت چهارده کس از اصحاب ماند بودند هفت از مهاجران و هفت از انصار
 اما مهاجران ابو بکر صدیق و علی مرتضی و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
 و جابر بن العوام و طلحه بن عبد الله و ابو عیبه بن الجراح و از انصار رضاب
 المذر و ابو وجانه و عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف **و الله اعلم** و باطنی من است
 علیه السلام منقول است که فرمود چون مشرکان بر اهل اسلام غارت کردند
 بحال مومنان راه یافتند و بدان خون و جوع بر من استیلا یافت که بمن
 از دست و دودش رسول صلی الله علیه و سلم ساعتی تا کفار را
 و قتال اشتغال نمودم چون در عقب خود را نظر کردم آنحضرت

از فضل بن علی که در این کتاب
 از فضل بن علی که در این کتاب
 از فضل بن علی که در این کتاب
 از فضل بن علی که در این کتاب
 از فضل بن علی که در این کتاب
 از فضل بن علی که در این کتاب
 از فضل بن علی که در این کتاب
 از فضل بن علی که در این کتاب

با خود گفت که آنحضرت از این قبیل نیست که از نصف قتال روی گرداند و در میان
 لشکران حاضر باشد و در میانم با خود گفت که غالباً بجهت افعال نامشایسته ما
 غضب الهی متوجه قوم گشته و رسول خود را با ایشان برده انچه گفتیم که بسبب این است
 که با انکار مقابل نمایند تا که سوم پس شمشیر کشیدیم و بر روی ایشان حمله کردیم چون
 مخالفان نزودند گشته اند آنحضرت را در میان ایشان سالم باز یافتیم
 یقین داریم که حق تعالی آنحضرت را بچند غلبی و بلا که صیانت نمود و بعد از آن
 روی من آورده پرسید که مردم چه کردند از نصف قتال روی گردان شده ترا تنها
 گذاشتند و من ملازمیت ترا بجان برکندیدم بخدمت ایستادم تا رقی درین من
 باقیست یا رسول الله ناگاه جماعتی از اعدا قصد آنحضرت کردند من حمله بر مخالفان
 آوردم ایشان نیز روی بفرمیت آوردند باز نزد آنحضرت مراجعت نمودیم باز
 جمعی دیگر قصد انحراف کردند روی بایست من آوردم ایشان نیز فرمیت نمودند و
 روایتی است که هر بار مرتضی علی کرم الله وجهه با مشرکان مبارزت مینمود و بود و
 و سهل بن حنفی بر بالای سر آنرا قرار میبناست و میبناست و میبناست و میبناست
 حیانت یحامیاء کردند رضی الله عنهم اجمعین واقعه دوم آوردند که گروهی از اشرار
 قصد سید را بر نمودند و خواهی رود علی آورده فرمود که شرابها از من دفع کن جناب
 ولایت پناه مکان این ایشان کما ای از آنحضرت مدفوع ساخت درین حال
 بر سر علی علیه السلام با آنحضرت فرمود که این کمال موانع است و چون آمدند و دستها را
 علی پیش میبرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انه منی و انما منه بدرستی که اواز من است
 و من از اویم جبرئیل گفت و انما منکما من از شما هر دویم در آن اثنا اوازی شنید
 که گوید **لا اعلی لاسیف الا ذو الفقار** و در کشف الغمّه مثل
 این واقعه آورده است تا ما ازین بنویسوا اثر ایراد کرده که چون کافران هجوم نمود
 سواران پیغمبر گشته اند نزد آنحضرت مرتضی علی مانند شما حضرت با او
 گفت که ای قوم زرفتنی گفت چگونه ترا تنها گذارم خدا سوگند که ازین موضع

گفتم

در کتب معتبره از روایح و مسائل
 در کتب معتبره از روایح و مسائل
 در کتب معتبره از روایح و مسائل

قدم و از تپش تا که شوم یا الله خدا تعالی ایاز و عده خود و فرزند یعنی شش نفر کثرت کرد
نشد درین بود که کروی از شش کان قصد میفرمودند و خواستند علی بن ابی طالب را بکشند
نمیدانستند و روی بایزید و او را از انجم مینامیدند و میفرمودند که باقی بماند و او را
باقی نماند و آن طایفه دیگر قصد آنحضرت کردند و بار دیگر علی مرتضی را بکشتند
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را در روز شنبه در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
براه و درین حد و آن ساخت و باقی کفار از بیم شمشیر ابراهیم و کربلای معلی و کربلای معلی
الکاه زمره و دیگران شدند که کسی بدان حضرت رسانند علی علیه السلام بران جماعت آورد
بیشترین عامری را از بیای در آورد و باقی قوم روی بگریز نهادند و بگریز نهادند و بگریز نهادند
نه آنکه حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کوه و در میان کوه و در میان کوه و در میان کوه
رضی الله عنه شش آنحضرت صورت حال عرض کرد حضرت و دو فقره بودی از آن
داشت و علی با آن بزرگان چندان قتال کرد که رسول الله فرمود ای علی بشنوی مدح
خود را که ملک نام او رضوان خداست میگوید لاسیف الاول الفقار و لافعی الاعلی علی و نه
نه ازین چندان فوق و اینهاج من عاید کشت که گویان شکر نعمت خدا تعالی بجا آورده
و محمد بن اسحق گوید چنانکه کس از بزرگان در روز احد بدست مرتضی علی بن ابی طالب
یکی از آنکه طلحه بن طلحه بود و ملقب بکشت گویان که حضرت رسول جودی از خواب خود
بقتل او تغییر نموده بود و دیگر بپیش گذاشت و بعد از آن حسین بن زهرا را
اختر بن شریق و ولید بن ابی خدیجه بن المغیره را و ارمیه و طاهه بن شریح
و شام بن امیه و محمد بن عبد الله حنی و بشیر بن مالک و صواب مولی بن عبد الله
روایت از قیس که وی از پدر خود روایه کرده که وی گفت از مرتضی علی بن ابی طالب
طلب السلام که فرمود در روز احد شش نفر از آنحضرت کشته شدند و در چهار ضربه
از آن بزرگواران و در میان اقامه و در میان اقامه و در میان اقامه و در میان اقامه
من میگویم و مرا بر بای میگوید و مرا میگوید متوجه شو که تو در طاعت خدا را با
اولی و اینان هر دو از تو راضی اند بعد از فراغ از خاک این واقعه

السلام

رسالت بخانه عرض کردم آنروز در مسجد که او را می شناسانند می گفتم که آنجا چه می گذرد
ای علی علیه السلام می فرمود که این خبر را بروی خود بیاورید و بفرمایید که حضرت
صلوات علی علیه السلام را در روزی که آنجا بودید و آنجا را دیدید و آنجا را شنیدید و آنجا را
رسیده بود و در شرح صحیح بخاری این خبر را در ذیل روایت کرده و می گوید که آنروز
روایت کرده که آنروز در مسجد که او را می شناسانند می گفتم که آنجا چه می گذرد
در میان آن همه دشمنان آنحضرت را نگاه داشت و در کف سلامت محظوظ داشت
سیر ملائین در وقایع سال سیم از هجرت فرغیده احد و طبرانی از طریق ابن
عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون که فرموده گفت یا رسول الله
این خالد و نه است که شمشیر کشیده و اهل که را می کشد آنروز که از اب را فرستاد
تا خالد گوید ارفع عنهم السیف یعنی شمشیر از ایشان بردار و یکبار ایشان را زد و باز
آمد و گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم میگوید که ضعیفهم السیف یعنی شمشیر در میان
ایشان نه و به هر که دست بجای می کشد پس خالد مقتاد کس را در آنروز بکشت و در
بعضی از تفاسیر نظر رسیده که سید عالم صلی الله علیه و سلم با خالد عتاب کرد که
با وجود آنکه فرستادم که دست از قتل بردار چرا عتلاف کردی خالد گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرستاده تواند و گفت حضرت میگوید که ضعیفهم السیف مصطفی
صلی الله علیه و سلم امروز را بخونند و فرمود که من ترا چه گفته بودم گفت فرموده بودی
که ارفع عنهم السیف من خواستم که پیغام تو رسانم شخصی را دیدم که سر او بر آسمان
آویزای او بر زمین حربه در دست گرفته بر سینه من راست کرده گفت خالد را بگو که
ضعیفهم السیف و اگر چنین نکونی ترا این حربه ملاک خواهم کرد حضرت فرمود صدق است
رسوله من گفته بودم در آنروز که عمر را خمره کشیده که اگر دست یابم بر قوس
مقتادش از ایشان باز کنم آنروز حق تعالی مرا تهی کرد و لکن امروز خواست
یعنی مبارک باد پیغمبری که شسته بود راست کند این معنی برای آن بظهور آمده

بر روی الحقیقت
ناروایی خالد و عتلاف

روضة الاحباب در وقایع سال ششم از هجرت بعد از ولادت حضرت مسیح که در روضه و کربلا
سال چهارم و ولادت حسین بن علی بود علیه السلام در روضه الرباض نقل از ابن عباس
آورد که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چون نازیده و کعبه از وی روی می بارک
آوردی و از شفاعت انوار حسین الحنفی طاعت و غم نمود و از صاحب خیمه اصراف حضرت
منذ دفع کشی روزی ناز جمع که آورده حسین بن صاحب نازده با سینه و بی بو طالب
ترم الله وجهه مقرر کرد امید و با خود از سینه بیرون آورده و اصحاب از کفایت احوال
نمودند تا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله با علی مرتضی کرم الله وجهه تا بحر فاطمه
از مرضی الله عنها درآمدند آگاه علی را فرمودند و تار و درجه توقف نماید و این کار از در
منع نماید بی بر آنکه حسن متولد گشته شده و ملائکه زیارت آنحضرت نیست که میان حواء
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نهادند امیر المومنین ابی بکر از عقب آن حضرت
بر درجه علی را توقف میداد حال آنحضرت استفسار نمود و گفت درجه اند و مرا از برای
آینده کان اینجا ناز داشتند ابو بکر گفت مرا اجازت هست که در ایام علی علیه السلام کفایت
نه حضرت را شفاعت پرسید که چیست گفت فرزند از چند می متولد گشته و فرزند
زیارت او می آیند و تمیث حضرت رسالت میگویند و تا اکنون چهار صد هزار و سیصد
چهار هزار فرشته زیارت او آمدند و دیگر نیز می آیند ابو بکر متعجب ماند از تعجب
عدو و از کفایت اطلاع امیر المومنین علی علیه السلام بر این امر ساعتی مکتوم
امیر المومنین عمر رسید و او نیز متوقف گشت امیر المومنین عثمان الله و باقی اصحاب
جمع آمدند و منظر نمودند تا حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله بیرون آمدند و با
جمع بیرون آوردند ابو بکر آنچه از علی علیه السلام شنیده بود همه وقف نمود
فرمود صلی الله علیه و سلم که ای علی ترا با منی که اطلاع داد و اعدا و ملائکه حکم
و ابستی فرمود من در آمدن افواج ملائکه واقف شدم و هر روزه که از فرشتگان
می آمدند اعدا خود و بلغت خاص نفر بر می نمودند من آن اعدا را بر یکدیگر می کشیدم

منسلخ از مسجد حضرت صلی الله علیه و سلم و نمودار او که اندک غفلت
 در میان میماند و نهاده میبود **تاریخ سیر طامعین** در وقایع سال پنجم از هجرت
 حضرت که گذشت مقدم در میان شباعت پیروی نهاده مبارز طلبید و لشکر اسلام بر
 پهلوانی داشت حاجت او اطلاع یافتند و چون مردان آن لشکر و تنه او میدادند
 خوف چنان بر ایشان مستولی گشت که چون در بدن ایشان نماید و در بار
 بیش افکنده خشک و فرامانند و به مجلس در معرض در نیامد حضرت و نمود که هیچ دوست
 باشد که شراب دشمن را دفع کند سلطان تخت ولایت برهان تخت حمایت امیرالمومنین
 علی علیه السلام و نمودار رسول الله انا مبارزه حضرت در جواب او هیچ نفوذ باز نمود مبارز
 خواست علی رخصت خواست مرخص گشت بازسیم گفت در میان شام مردی نسبت که در
 میدان مردان درآید باز امیرالمومنین علی علیه السلام و سوری خواست تا بان
 متروست بروی نماید حضرت رسالت بنهاده اشاره عالییه فرمود که او را یا علی نزدیک آن
 حضرت انداخته خود که بذا الفقار مشهور بود بوی داد و در خاص خود در علی پوشانید
 و عامه خویش بر سر او نهاد و بروائی که دستاری از برای او پیچیده بعد از آن گفت
 اللهم اعنّه علیه ای خدا کنز او را بر گشت یاری ده علی او بر عمر عبیدو نقلت که بعد از آن
 دست مبارک بجانب آسمان برداشت و گفت الهی عبید را روز بدر از من باز رانی
 و عمر را روز احد از من ساختی الهی این علبت برادر من و این عم من نگاه گفت
 فلان روز فردا دانت خبر الوار من **تاریخ سیر طامعین** در وقایع سال پنجم از هجرت
 در غزوه خندق **خودن حضرت را از برای جنگ عم و جواب دعا خواندن حضرت**
امیرالمومنین حضرت امیر روز خندق گفتن این تغییر علی مرتضی
 نقلت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن روز در بان حضرت امیرالمومنین چنین
 نمود مبارزه علی ابن ابیطالب بوم الحندق افضل من اعمال امتی الی یوم الیقمة
 یعنی مبارزه امیرالمومنین علی در روز خندق فاضلتر است از اعمال امت من

تا روز قیامت و آنکه در مجلس رسول بود و صدیقه علیها السلام که می فرمود هر روز در سجده
 و روزه و نماز و صدقه و عیادت مسکین و خواندن کفایتی از عین القیام و علی
 کان الله عز وجل و در فایده سال پنجم نقل کرده اند که ایشان گفت که در آن وقت
 که اجواب از حوالی مدینه می آمدند و در میان مشقت از خوف و محبت و در میان
 و صعوبت و بلا و ابتلا بارها یافته بودند که بغیر از خدا تعالی کسی بر کیف
 و دوران شب حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله از خوابگاه برخاسته نماز
 اشتغال می نمود چون چند رکعت نماز او فرمود روی بعضی یاران آورده گفت
 لیت که بروم خبر قوم بیاورد تا او خدا تعالی در پشت رفیق من گرداند صدیف
 گفت و الله که هیچ یک از ما بنا بر استیلا جوع و خوف سرما جواب آنحضرت نما
 تا نماز مشغول گشت بعد از فراغ بار دیگر گفت که هیچکس هست که خبر قوم بیاورد
 تا خدا تعالی در جنت رفیق من گرداند و درین نوبت کسی نیز اجابت نکرد چون
 نوبت شد اگر هیچکس اجابت ننمود و سه نفر یا چهار نفر از صحابه عظام را نام بر
 و حال آنکه ایشان می شنیدند و جواب هر یک این بود که بپاه میگردم یا رسول الله
 مشقت که مرا از مقام من برانگیزند و درین شب بجای فرستاده بعد از آن نام من بر
 مبارک راند گفت لبیک یا رسول الله و نمود که توانی بامر ما مشق قیام نهای تا روز
 قیامت یا ما یا شای گفت لبیک یا رسول الله و روانی مرا نزد خود خوانند و پرسیدند که
 خدا چه چیز مانع شد ترا که سخن من بشنیدی و اجابت نمودی گفتیم جوع و سرما یا رسول
 حال آنکه از سه یا بیشتر برنده میزدید آنحضرت از سخن من تبسم فرمود و گفت
 ای نزد من نزد است و در رفیق و او دست مبارک بر سینه ام و در میان
 من مالید و بروایتی بر سر و روی من مالید و در تاب من دعا فرمود اللهم احفظ
 بین یدیه و من خلفه و عن یمینیه و عن شماله و من فوقه یا خدا سوگند که خوف و
 از من زایل شد تا ریخ سیاه ملا معین در فایده سال پنجم

قیام
 باری از او خوا
 خورشید من
 کفایت ایشان
 خلقه

گفت آن زمان فاطمه را از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام میگویند که نه تو و عده کردی که نه چنین چنین
 خواهد بود و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود که عالی مرتبت ملک بیان گشت بعد از این و بعد از
 بعد از این و گفت نماز را در راه گزینش گرفته بودید و من شمار اینها را ندیدم و پس
 در سال الف که اینها را گفت و امیرالمومنین علی علیه السلام روز احزاب را که در میان اهل علی و اهل
 موجه بودند و اینها را گفت که اینها را با یار خود در میان اهل علی و اهل موجه در واقع
 سال ششم بعد از بیان گفت صلح حدیبیه و در مقصد اقصی باین عبارت مذکور است
 که بعضی گویند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بسوی مدک امیرالمومنین علی علیه السلام
 فرستاده و مصالحه بردست حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام واقع شد بر آن پنج که امیرالمومنین علی علیه السلام
 مکه و حواشی خواص اذن رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد پس جبرئیل فرود آمد
 گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان بدو رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته
 خویش من گشته و حق ایشان چیست جبرئیل علیه السلام گفت فاطمه است حواشی
 مدک را با و ده و آنچه از خدا و رسول است در مدک هم با و ده پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فاطمه را بخواند و برای وی حجتی نوشت و آن نیفه بود که بعد از وفات رسول الله
 صلی الله علیه و سلم پیش او بر آورد و گفت این کتاب رسول خداست صلی الله علیه و سلم
 که برای من و حسن و حسین نوشته است و در قایم سال هفتم بعد از واقعه
 خیمه سیم ملائعین الفقه چون اهل حصن قنوص و مردم سایر خیمه بنیان امیرالمومنین
 از امیرالمومنین جبرئیل را میفرستادند از قلعها و میادان الامان را آوردند علی
 ابن ابیطالب علیه السلام حضرت طلحه و باستان آنحضرت خیمه یاز اما و
 مشروط با مکه هر مردی که شتر و ارطعام برداشته از آن دیار بیرون روند و نفقه و
 متعه و اسلحه و سایر اموال با اهل اسلام گذارند و هیچ چیز نباشد و نهیمان ندارند
 و اگر مالی ظاهر شود امان بر چون ایمان ایشان منسوب گشت و چون خبر فتح خیمه
 رسید تمام آن شهر در رسید بغایت مسرور و فرحان گشت و چون علی

با و دادون پیغمبر
 رحمت الهی او

بیان آنکه در باب فکرت پیغمبر
 حضرت فاطمه را خطمی نوشته بود
 چنانچه جوفا با او کرده بود

هم کفار را قرار داد و قیامت شد بر او علیه الصلوة توبه فرمود و توبه فرمود
 تهنیت بسیار به حال او از خیمه بیرون آمد و علی را در کف دست خود گرفت و فرمود
 و فرمود بغی منک انما هو وضعک الذکور قد رخصتک در رخصت با من
 بغی خنوعی مشکوکه دارند که رخصت من رسیدند تعالی از تو راضی است و من از تو
 راضی ام مفسر مامعین در وقت الهی در واقع خیر نقلت که چون
 حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اظهار رضا از مرتضی علی علیه السلام فرموده
 علی را رقیق است داده آنحضرت از وی پرسید که این کبریا شاد و نیست یا کبریا اندو
 و گفت کبریا فرحت و محبوه و خفاک نشاءم شاد و با کبریا که نواز من راضی باشی رسول
 فرمود صلی الله علیه وسلم من نه آنها از تو راضی ام بلکه خدای عزوجل و جبرئیل و میکائیل و
 جبرائیل و عزرائیل و فرشتگان علم السلام از تو راضی اند نقلت که هم در منزل صهبا
 حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم سر مبارک در کنار علی نهاده بود علیه
 که آثار وی بر آن حضرت ظاهر شد و زبان نزول وی مرتبه امتداد یافت که مشایخ
 خویشید از الملک مغرب شتافت و چون وحی میخاکفت حضرت رسالت
 صلی الله علیه وسلم از علی پرسید که تو چه کرده گفت زنا یا رسول الله حضرت
 مناجات آغاز نموده گفت خداوند اگر علی در اطاعت تو و رسول تو بوده افتاد
 بجهت او باز گردان تا با وای صلوة عصر قیام نماید حضرت خداوندی حل ذکر مسئله
 حلیب خود را اجابت فرموده آفتاب و در رفته در مغرب باز برآمد چنانچه شعاع
 آن بر کوه و بامون تافت و حقایق روی زمین برای العین مشاهد این معنی نمود
 و تعجب بر تعجب می افزودند نقلت که چون واقعه خود عرض کرد و در راه خانه
 عایشه سر بسجده نهاده حاجت خویش بقاضی الحاحات رسید است
منقول است که چنین دعا کرد اللهم انما شکو الیک وحدتی و وحشتی و واثق روی و
 وحدی منور سر از سجده بر نیاورده بود که جبرئیل علیه السلام بر رسید و عرض کرد

راضی از خدا و رسول و ملائکه
 از علی علیه السلام و در او خیر
 خدایت

روایتی برای عامر رضی
 علیه و آله السلام

نبوت عایشه از بیع
 فسخ بجهت خوف است

و در آن روز که ایشان گفتند آن فرود آورده و قد سمع الله قولی الی فادکلت فمرو بها
 و نشانی آمد و همه بیعتی در کمال آفتاب صد بقدر کمال بیعتی حضرت علی علیه السلام
 بجهت نمودن میبخت که در آن وقت خویش را با حضرت رسالت صلوات الله علیه بر
 سبیل عرض میداشت چنانکه در آن روز و بیعتی در میان ستم میبخت که بعضی
 من بفرستیدم و حضرت حلال اندیشیدم سید بالقر از برای وی است و بخانه
 سیر ملا معین در وقایع سال ششم از هجری در واقعه چهارمیان حوله و شش و شش
 نقلت که آن زمان که بای علی علیه السلام برکت مبارک حضرت نبوی بود
 صلی الله علیه و سلم حضرت از وی سوال فرمود که ای علی خود را چگونه میبانی گفت
 یا رسول الله چنان می بینم که حجت مرتفع شده و سر من بساق عرش رسیده
 و هر چه دست دراز میکنم اگر نه آسمانست که بقبضه افتد ت الزور
 فرمود ای خوشا وقت نو که کار حق میکنی و بنده حال من که با حق میکنم و بردایی گفت
 یا علی رسیدی بآنچه مطلوب تو بود آوردند که چون تبار از بر زمین انداخت خود را
 از دوشش آنحضرت بر زمین افکند قسمی نمود و او است و از خنده موجب پرسید
 علی جواب گفت قسم برای آن بود که خود را از جای چنین بکنی انداخته و مسح
 الی بن طحی گفت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم فرمود ای علی چگونه
 ام بتو رسد که محمد ترا برداشته و جبرئیل فرود آورده و درین باب اهل اشاره
 نگذاشته اند و نموند اول در راندن علی بر دوشش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سه حکمت گفته اند اولی آنکه نبوت را قوت زیاده است از ولایت ولی باری
 ثنوی اند کشید و لیکن نبی بار ولی تواند کشید چنانکه شمه از بیعتی آنحضرت بیان فرمود
 سیر ملا معین در تاریخ سال ششم بعد از فتح مکه و من بظاهر بطلان مارواه العات
 ایم من ان ابابکر صلی الله علیه و سلم سید الفار عا غافقه لانه صلی الله علیه
 و سلم کمال علی علیه السلام مع کونه اشد قوه من الناس کلام کما یشهد الخیر المتفق

این حدیث از شیخ
 ابوالحسن
 علی بن ابی حمزه
 نقل شده است

این حدیث از شیخ
 ابوالحسن
 علی بن ابی حمزه
 نقل شده است
 و در این باب
 اهل اشاره
 نگذاشته اند

علیه السلام و العاتق من انه قطع باب حصن جبر الدی عمر بن الخطاب رجل لا یستحق ان
 یلقب بالکلیف یطعمه ابو کبش کونه بر ما صغیرا روای الک اول عمر خطاب را با عثمان بن
 طلحه فرستادند تا صورتهای ملائکه و اینها علیهم السلام که کفار بر دیوار خانه کشیده بودند
 محو سازد عمر بغیر صورتی که بر کتب است روایت السلام علیه السلام که صورتهای کفر و ایمان کشیده بودند
 در آن دیوار و مال و اسامه بن زید و عثمان بن ماسر با حضرت درآمدند و در آنجا
 تا مردم از وقایع تنهید چون نظرات بر صورت آن دو میفرستادند علیهم السلام فرمود ای عمر
 زرا نفو مودم که صورتهای محو کن لعن خدا تعالی بر قومی باد که چهره خود را میزدند و صورتهای
 کشانید روایت تیر قماری را بصورت نگار در دست ایشان نگاشته بود و حضرت
 فرمود قاتلهم الله اینمردم را کشید استند که بجهنم آن هر که قمار نمی باختند پس مقداری ریخت
 طلحه انصورت را بر آن رخسار میزد و روایت الک و لو اب طلحه و ان و صورته
 پشت بعد از آن زمانی گذشت و نمود و در کف نازل شد و نگاه بر عتقه خانه نالشیما
 و عطفانین باب هر دو دست گرفت و کلید در دست مبارکش بود امیر المومنین
 علیه السلام قدمی چند پیش آمد و گفت یا رسول الله منصف حاجت کعبه را با الملبس
 تفویض فرمای و چنانچه شهادت مردم را از زانی داشته بعد از آن حضرت رسول صلی
 علیه و سلم عثمان را طلحه و او را گفت کعبه کلید را که امروز در بر تو هست و میغیر
 روایات است که خدو با ما نبی طلحه نالده لایز عها منکم الا ظلم ارباب
 که آیه کریمه ان الله یامرکم ان تؤدوا الائنات الی اللهما و من باب نازل گشت نگاه علی
 علیه السلام را گفت کاری بنما تفویض میکنم که از آن کار نفع شما مردم عاید گردد که
 نفع مردم شمارسد پس عثمان طارنت آنحضرت اختیار کرد و کلید را به او بخشید
 سپرد و تا با کون مفتاح کعبه در دست نبی شکیه است این و الله اعلم
 الامر الذی وعد صلی الله علیه و سلم بقوله ان الله یامرکم ان تؤدوا الائنات الی اللهما و من باب نازل گشت نگاه علی
 امرا و ما و تفویض العلم لامعنی و الله اعلم و عمر و عثمان در حضرت

و عن و مودن سفیدان
 و کما ظاهرا

و عن و مودن سفیدان
 و کما ظاهرا

الحاج و میالغه تمام نمید و عباس بن گفت ای عمر بن مسمی این خط است که کشیدی او را
آن یکنمی که از ی بن میباشند و اگر از ی بن میباشند پس میالغه میباشند
سیر ما بعد از قیامت **در روز قیامت** **و اعطاه صلی الله علیه و آله**
علیه و آله وسلم اللواتی موطن کثرت سید مسمی علیه و آله وسلم
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان من الصالحین رجل یومض بآیه
حضرت عاقله حتی یصله المسلمون علیه یفخون بهم جوده بعد ذلک فلم یحک الا ابیون رجلا
وفی روایة علیه و آله الصلوة والسلام ثم یسب الحیض عن نفسه فلم یزل
فی ین وهو یقاتل حتی فترحه الله علیه ثم القاه عارا و ثانیة ان یقبلوه فما استطاعوا
صالح عرقه و فضایل علی علیه و آله الصلوة والسلام و فضل اول علی بغایت در غضب
شد و حمله کرد و خود را به زحمار رسانید و یکدیگر این جوار را بر کشید و سیر خویش
ساخت اهل قلعه قنوص و اهل قلعه نایقه چون آن قوت بازو دیدند امان طلبند و روضه
الاحباب در فتح جبرکی از شعر اعرب راست قبل لی قل فی علی مدینه و ذکره بحمد نارا
موصوفت لا اقدم و ندح امر عارف و اللب الی ان عده **شک خوردن ال**
اسلام سب حرف ابو بکر منقول است که چون لشکر اسلام مرت و مکمل گشته
و کثرت عدد ارسنه و شوکت غد و پراستندگی از صحاب گفت بعضی گویند
ابو بکر صدیق بود با سلم بن سلامه بن و فتن میگفت که امر و زما بجهت قلت
مغلوب نحو ایتم گشت همه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شنید
از بن سخن گراست الله ان حضرت بلکا گویند که آن انهم و شکستی که در ان
لشکر اسلام رسید از محمد بن سخن بود که کثرت عدد و خود نازین بودند
ت کثرت عدت و عدت هفت بلکه بدو آهست
سبحانه تعالی خواه **لشکر فیل و خواه** **کیفر آیه کریمه** **الله صرکم الله** **موطن کثرت**
و جبر **از ابو بکر** **که کثرت فیل** **شکست** **شبا بان** **ایمینی** **فرمود** **آوردند** **که مالک**

بن سوخت پیش از وصول اهل اسلام بودی چنین در این شهر در کتب کاتبان نشان و بهت
چنان کرده که چون مسلمانان غافل درین میدان در آمدند تا یکبار که در آورده انباشت
باران کشید و بعد وقت خود که نیمه شب بود غافلان را بیدار کرد و بپوشانید و در کتب
مر قاضی علی علیه السلام در ذکر بنی سعد بن ابی وقیل و همچنین در قضا و فقه و در کتب
اختصاص فرمود چون که در کتب کاتبان بود است با اهل اسلام چون در این شهر در کتب
بودی چنین در این میدان و نشانان انباشت فرستاده بود یکبار بر مسلمانان حکم کردند
و تیر اندازان حله تیر باجاست اهل اسلام و در پیش قدمه لشکر خالد بن الولید بود باقی
سلیم که با خیر هوازن برین هجوم نموده تیر باران کردند خالد روی بفرار آورده و در
نعمه آن که در اسلام عنقریب در آمد بودند متابعت خالد بن ولید نمودند چه اگر
ایشان ثبات نداشتند و دیگر تفرقه در میان لشکر اسلام برشته واقع شد که پیش از
معدودی چند پیش آنحضرت ماند و از اینجمله ولایت آن که آن روز ثبات قدم نمودند علی
بود و عبد الله بن مسعود و عباس بن فطم و فضل و اسامه بن زید و برادر مادری او امین
بن ام ایمن که محافظ آنحضرت نمودند سیر ملامعین در وقایع سال ششم از هجرت
بعد فتح مکة در وایت که آن روز چهار کس پیش آنحضرت پیشانند از بنی
علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و یکی دیگر غیر بنی هاشم و آن عبد الله بن مسعود بود
علی و عباس طرف پیش مدوی آنحضرت نگاه میداشتند و ابوسفیان عثمان است
عبد الله بن مسعود طرف چپ را محافظت مینمود نقلت که چون علی ابن ابیطالب
بنان هوازن و شقیف را که در نواحی طایف است را بکست و رسول صلی الله علیه و
بر در حصن طایف انتظار قدم آنحضرت میکشد و چون سلطان اولیا نزدش
انبار رسید و چشم آنحضرت بر روی منور علی افتاد و بپرسید که ما را طایفه ساخت و با
نهار از کشتن آغاز نهاد و جابر گوید رضی الله عنه که در هنگام خلوت و مبارزه
عمر با رسول گفت یا علی رازی میگوئی ما او خلوت میکنی و آنحضرت فرمود و این

و ابوسفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود
و جابر و عمر و سایر آن عباس

در کمال استیجاب و دوا و از اینکوم بلکه الله تعالی با و داد میگوید سیر مامعین در وقایع
سال ششم از هجرت در ماه ربیع الثانی در روز پنجشنبه در وقت عصر در مکانی که
سید عالم صلی الله علیه و آله از مدینه به یمن رفته علی ابن ابیطالب علیه السلام را در
حضور حضرت امیرالمومنین علیه السلام در منزل خود در یمن در وقت عصر در مکانی که
علی را با حضرت امیرالمومنین علیه السلام در وقت عصر در مکانی که
چون حدیث اهل نفاق شنید از عقب حضرت روانه شدن در موضع جرف
شرف ملازمت آنحضرت دریافت و صورت واقع را معروض آنحضرت گذاشت
و التماس مراقت نموده آنحضرت در جواب فرمود ما عرضی ان تکنون می نمیزن
بارون من موسی الا انه ثانی بعدی یعنی ای علی راضی نیستی که نسبت بمن همچو نسبت
بارون باشد موسی ولیکن خلف من پیش نیست که بارون یعنی و علیه السلام
بعد از من بمقتضی نیست سیر مامعین در واقعه تبوک در وقایع سال نهم واقع
دیگر از وقایع سال نهم قصه ایلا بود و اینچنان بود که درین سال سید عالم صلی الله
علیه و آله قسم یاد فرمود که یکماه بازواج خویش اتقلاط و مصاحبت نماید و و سب
آن واقعه و جود گفته که یکی از آنها اینست که رسول صلی الله علیه و سلم روزی
بجرحه حفظه بنیت عمر بن الخطاب شریف حضور از زانی فرموده بود و حفصه در آن
روز بر حفت آنحضرت از خانه پیرن آمدن بدیدن پدر رفت و چو خانه خالی شد
آنحضرت سر به خویش مار به قبضه را طلبیدن با او خلط ساخته و در آن جن حفصه
منزل پدر بازگشته و دید که در جرحه بسته است بالضرورة لحظ توقف فرمود تا حضرت
در باز کرده بیرون آمد و حفصه بر حقیقت حال اطلاع یافته که آغاز کرد و گفت
یا رسول الله که و سلم از میان ازواج خویش در خانه من در خواست
با کبریا مباشرت نیمانی یعنی صلی الله علیه و سلم خوبه اضطراب حفظه را میشا
کرد و بر یک مضی مستی که مار به را بر خود حرام سازم جواب داد که استم و آنحضرت

صحت امر خود و جرم ساخته در اختصار آن امر وصیت نمود و حقیقه این قول قول
از ابابکر بنعت حضرت ابراهیم فوج و سرور عایشه را از بن سعادت و انصاف
و مهربانی گفت بنابر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بزرگ قطعه
وام کرد ایند چون عایشه ملازمت حضرت است و در موده رسول بنوعی است
یا رسول الله در اوقات نوموس من با حاکم قطعه در و اوج مرا حاکم
و سالم باشد درین اثنا جبرئیل علیه السلام نیامد و آیات او این سوره بخرم پیاد
و حضرت با حقیقه عتاب نمود گفت ترا کفنه بودم که هیچ کس را برین مطلق
نگردانی چرا انشاء سر من نمودی حقیقه گفت یا رسول الله ترا برین معنی که واقف که
حضرت فرمود بنافذ العیلم الخیر مرا خبر کرد و انای باریک بین و چون این صورت از بوی
از و اوج بظهور پیوسته بود و غایت آن همه از و اوج رسیده تا گاه از شرف
مضاجت آن حضرت حرم گشته اند وجه دوم آنست که ایهات مومنین از حضرت
چیزی چند از نفقه و کسوة میطلبند که در غصیل آن عمرتی بود حضرت بواسطه آن
مخوف و غمگین در خانه خود نشسته بود که ابو بکر صدیق بدرجه آمده دید که در بسته
جمعی بر در نظر نشسته بر بارت مرخص نگشته صدق و سنوری حاصل کرده و
بعد از آن عمر خطاب بر اینند آن نموده مشرف دست بوس مشرف گشت
چون آنحضرت را مقبوض بدیدند عمر گفت یا تائب منی کویم که موجب بهجت و سرور
و گفت یا رسول الله درین ایام زوجه من منبت خارجه از من چیزی خواست که حقیقه
آن بر من دشوار بود و درخواستم در کردن او زدم کاش اینصورت مشاهده تو میکش
رسول صلی الله علیه و سلم ازین سخن متعجب شد فرمود که ایها که من نشسته اند چیزی
می بینی از من نفقه میطلبند و چیزی میخواهند که ندارم مگر اینست بدین زن
مناظر گشته برخواست و مشرف بر کردن دختر خویش حقیقه زد و پدر آن با و
عتاب کردند که از رسول چیزی میطلبند که در تحت تصرف او نیست عتاب و عتاب
طلب میکنند

زاده طاهر حقیقه و عایشه
صلی الله علیه و سلم

با یکدیگر گفتند بحضرت بر هر کدام از ما در آید باید که با وی که میفرمود از تو بپایمان میاید مگر من
 خود را به معافیت میفرستادم و معافیت من و حضرت عوفه است که بدین معنی که به
 دارد و حضرت از حضرت ابی بن کثیر از معافیت خود چه ملاکه صاحب بود و ایشان از روی
 چشمه متادی میبودند و چون حضرت بر یکی از ایشان در آمدند آنجا میفرمود و با حضرت
 همان گفت حضرت فرمود چون من است و دیگر هر کس است پس بنیام و بعضی گویند
 که برین معنی هم میفرمود و او را وصیت کرد که این سخن را با هیچکس مگوئی آن
 زن قبول کرده بود وصیت آنحضرت وفا نکرد و بان یک گفت جبرئیل آمد علیه السلام سلام
 بخیرم آورد که یا ایها النبی ما اهل المدینت فتنی فرضات الله و ابیک تا آنجا که آن تو را می آید
فقد صنعت قلوبا لاله بس حضرت بان سب میگویند میفرمود که یکماه از زمان
 عزلت گیرد و بیشتر از سر آمدن در باب حدیث بان قول میل فرموده و باطل حکم از آن
 آنحضرت بیست و نه روز بگذشت از غزوه مسجد مدین آمد حضرت بخانه عایشه رفت
 صد روزه استقبال آنحضرت نمود پرسید که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند
 خورده بودی که مدت یکماه پیش بایمانی و از آن تاریخ تا اکنون بیست و نه روز پیش
 نگذشت حضرت فرمود گاهی بخیل ماه بیست و نه روز است و این ماه از آنکه است
 سه طامعین در وقایع سال نهم صاحب سر طامعین در سر خویش در وقایع سال
 سال نهم در غزوه تبوک نقل کرده که از برکت دعا آنحضرت مالی او بر نماند
 نه بعد از فوت وی یک زن او را که در مرض موت طلاق داده بود از جمله چهار زن
 و عدالتش منقذ شده ربع ثمن که حصه وی شد مبلغ هشتاد هزار درم و در وانی ایشان
 هزار مثقال طلا صلح کردند حضرت عمر از یحیی بن ابی جهم و ابی جهم و ابی جهم
 معفره دیگر خبر فوت عبدالله بن ابی جهم است و او پسری بود در صواذیه رستم ماند
 و از متاع و نیوی پس نه داشت و عمو وی کفالت وی نمود و تا بزرگ شد صاحب
 و انعام و کسب و غلام گشت و در ابام جالبیت او را عبد العزی میگویند و حضرت

بازمانست عایشه از تبوک
 و حضرت

از آنکه

و در آن وقت که ایشان آمدند و خود را در عداوت با ایشان درآورد و بیکدیگر بدگوشی نمودند و گفتند که این
دو نفر با یکدیگر سازشانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم از قریح که بازگشتند بعد از آنکه
خوبش گفت ای عم به تهاست که ایشان را اسلام تو میکشند و عداوت از می انداختی نه بد
و بر حیوة بسیار پیش از این که او را بدیدم اکنون متوجه گشته و ضعیف و ناتوانان بکار شهادت
مقتضایم و در آن حال چنان شاهد غیب مشتاقان لایب بنام عیسی گفت سوگند بخدا
که اگر مسلمان شوی و محمد پدروی آنچه بتو دادیم بستانم بلکه ترا از دینار تو نیز برهنه کنم
و در اینجا وی گفت و الله که من ترک بت پرستی نموده مسلمان بشوم و بخدا و رسول او
ایمان میارم و از مال و منافع دنیا که گذاشتی است تمام انفعول باز میمانم و هر چه داشت
از ملکات از شرایق برخواست و مرد او از از بدین بفرستد و خانه مادر را درآورد
از گفت حال سوال کرد و گفت از بت پرستی و از مال دنیا چیز از دستم و میخواهم که
نزد محمد و من و مومنین پیوسته شوم مرا چندان چیز بدی که در بوشم پس کسانی از ما
خبر خود را بدیدند و در نیمه سلف غمی را در او پی را از ساخت و آن کلمی بود محظوظ
که آنرا عرب بجاد گویند و چهره و قطعه اش ساخته بود و نموده و در اینجا و بر
از این جهت لقب او را بعد از آن علامت حضرت شافیه روی بدیده او را دراز
روی صدق و صفای آستان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله سحر بس
آنرا و در آمد و چهره آنحضرت از نار صبح فارغ شد بدستور معهود و نهضت و تظلم
مردم پرداخت و در آشنای این حال نظر که با اثر بر عید افتاد از وی رسید
و گویی که گفت مرا عید الغوی میگویند و مرا از فلان قبیله ام حضرت فرمود نام تو عید الله
و الله است و نزد ما منزل گیر عید الله در میان همانان آنرا در بر میبرد و بنقل
است آن استعمال بود و در سبب با و از بلند میخواند روزی عمر بن الخطاب موقوف
داشتند که یا رسول الله این اعراب با و از بلند فشان منخواند و مرا حرام فرادست
ما را غلبه میبند و پیشتر علی الله علیه و آله فرمود و عید با عمر فانه خرج بها جالی الله در سوره

نقلت که در آن بین که مردم بهیچ سبب غرور نمیکند مشغول بودند این عبد الله
 با بون حضرت امده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا فرماید که در راه خدا
 شهید گردم حضرت گفت که دوست در حق بسیار عبد الله تا از دوزخ نجات
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم آن بومست را بر بازوی عبد الله بیهیبت گفت یا خدا
 من خون او را بر کافران حرام ساخته ام عبد الله گفت یا رسول الله عرض من به این
 آنحضرت فرمود که چون بر راه خدا تعالی به نیت غایب گردی و در آن راه مجرم کی
 و بآن می آرد یا بیرون روی شهید می روی و در عداد شهیدان منظر میگردد و در
 در ملائمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم متوجه تنوک شد چون مردم در
 منزل آرام نمودند عبد الله و الجادین بجا آمدند که قنار شد و بعد از چند روز
 یافت و در دست او روغن کردند سیرطامعین **این عمر بن عبد الله** نقلت که هر چه
 عمر پیش حدیث می آید و او را سوگند میداد که در آنوقت که حضرت نزد تو ذکر می آید
 میکرد و عمر را در آن میان ذکر کرده باشد و این دلیل است بر اینکه احساس نفاق
 میکرد از حدیث میرسد که حضرت و بر سوگند داده باشد و الله اعلم واقعه دیگر
 و قابع سال نهم از هجرت در کشف الغمّه آورده است که بعد از غرور تنوک
 اعوانی نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت فومی از عرب در وادی از
 مجتمع نشسته و اعبه آن دارند که بر سینه شبنم بجانب مدینه نوحه نمایند
 بسیار آن گفت کیست که منصف و نفع شرا بجماعت کرد و طایفه از صحاب صفه
 در آن امر رعت نمودند بگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و الله و سلم
 با بون صدیق و اده زبان طایفه اش امیر گردانید و در
 و نخی لغز او ادنی بود کثیر الحاق و الا شجار ضایحه اند از دران وادی و بنوا
 چون مومنان خواستند که بای دران وادی بنهاده دست بروی ناسند تا
 از باب خلاف اتفاق نموده از آن وادی بیرون رنجند و در حدیث

مران حال اشتعال زلفت خنجره بسیار می از سپاه اهل اسلام شربت شهادت
شربت نبوی را با شکر کرمه بدین مراحعت نمودند و بعد از اظلال حضرت
قدراستی دیگر نموده بخاروق اعظم تسلیم فرمودند و با طایفه ارباب و نایق
مقام اصحاب نفاق و منافق نامزد فرمود و عمر بسیار اسیر کرده چون مقصد
رسید خواست تا در وادی را بدید مشرکانه و با پیش از این امر شکی در دلین گاه
ایشان بود بیرون آمد روی مسلمانان نهان بعد از کوشش و تلاش شکر اسلام بازار
طریق انحراف بدین اسلام معاودت نمودند و بعد از فراغ این قصه عمر و بن العاص
که بشوهر کرده و چهل اختصاص داشت التماس نموده تا حضرت او را بر سر ایشان
فرستاد تا بمقتضای امر طرب خدمت نموده اعدا را مقهور و مغلوب گرداند حضرت
التماس او مبذول داشت و او را امیر جمعی از مسلمانان گردانیده بجانب مخالفان فرستاد
و او نیز متوجه معاندان شده و در مقام مقابله و مقاتله با ایشان نورانده منهدم بگشت
و بعضی از مسلمانان شهید گشته اند بعد از چند روز مراجعت عمر و حضرت مقدس
بنوی صلی الله علیه و سلم از برای امیر المومنین علیه السلام لواحقی بسته دست مبارک
بجانب آسمان برداشت و در شان علی و عبا های نیکو زبان معجزمان بگذرانید
تا بسجده خراب به تشیع مرتضی علی قدم رنجه فرمود و سران داد که صدیق اکبر
خاروق اعظم و عمر و عاص و جمعی دیگر از یاران که همراه بودند در آن سفر با علی موافقت
نمایند و از صواب و هدایت او و ثواب و مرتضی علی از طریق وادی اهل اعراض نموده
متوجه عراق عرب شد و بعد از طی چند منزل عزمیت بحاربه مخالفان تقسیم داده از
راه که منتهی بهم وادی میشد بجانب مقصد شتافت و شب بیدار میفرمود و روز از
راه بگریز میزد و با تاسايش و استراحت میرواغت و چون نزدیک بساکن اهل
غلات رسید سپاه را به تسکین ولایت فرموده خود پیش پیش شکر روان شد
و عمر و عاص خواست تا در را می امیر بران قرار گرفته بود و غیر و بد نتوانست هر چه

از قوه الخیر است موجب فرموده روان شد و مقارن این حال میرسد فرموده
و بنام حضرت یاری رسانید تا باید که هر یک تلویح رسالت و ادائیگی بنیام علی
علیه السلام را در وی کرده و در وی قرار نگیرد و حجت بر او نیست و علی بن ابی طالب
در غیرت رسالت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انقضای شد و در وقت آن
سر و خناب و لیت بر او رکعت و شهادت را دادند و فرموده توان عقیب
ابو بکر و امیر مسلم بر او برات از وی رسانید و در مومحج بر مردم خوان و این چهار
کلمه را بخوان برسان علی الله در بهشت و در نیا بدگر کسی که علیه ایمان علی بود و دوم آنکه
بسم الله طواف کعبه نماید سیم آنکه بعد از امسال تسبیح از ارباب شرک
و ضلال حج نکند و چهارم آنکه منافقان و کفار و مشرکان هر که بعد از موقت
با خدا و رسول داشته تا انقضای آن وقت بر عهد خود ثابت باشد و اگر
عهد او موحل شود تا چهار ماه و اینک باشد و بعد از انقضای اینک است اگر مسلمان نکند
چون دال او در باشد جاری بر عهد الله انصاری گوید که با صدیق بفرم حج گذاردن
بر او آنکه بودم چون بروج رسیدیم و وقت نماز را بداد و در آنکه ابو بکر پیش رفت
که امامت کند و هنوز در نماز شروع کرده بود که آواز ناله خاص حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از عقب بگوش او رسید و او در امامت توقف فرمود
و وقت این آواز ناله رسول است صلی الله علیه و آله و گوید یا آنحضرت ما مورشده که حج
بگذارد تا نماز با او بگذاردیم و خیر خطبه شد علی مرتضی علیه السلام بر شتر آنحضرت
سوار بر رسید ابو بکر رسید که امر آنکه یا مامور جواب داد که ما مورشده
و اهل رسالت برات را بر من ده که فرمان واجب الاذعان چنین صادر شده
که آن آیات را من خلق خوانم و این کلمات را بشنوم مردم رسالت صدق آیات
بنیانت را تسلیم مرتضی علی علیه السلام نموده نماز گذارد جاری گفت خیر بگر رسید
برویش از رتبه ابو بکر خطبه خواند خلق را تعلیم مناسک حج کرد و علی را خواست

سید علی بن ابی طالب
علیه السلام

و سون رات را برده و خوانده و کلمات از نغمه را تا شش روزه و هر موقعی از موقت چ که
خطبه خواند و احکام میان فرمودی علی بن ابی طالب با خود رفت بود وقت فرمودی او
که چون علی کلمات از نغمه را بشنید مردم در میان می از آن میان او از او که اگر این گفتند
آنچه میان ما و بیرون است از سوخته اند هر آنچه که میگویند علی علیه السلام گفت اگر مرد
ضایق علیه و سلم و شوارتی که مرا گفته است که هیچ کس بازاری هرینه بکشند
اقدام ننمودم میگویند که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام بکشد شمشیر کشید و گفت
بخدا سوگند که هیچکس بر من طواف نکند مگر آنکه او را شیخ تا وین آید الحاء هر که بر من طواف
بجایم پوشیده ز باران خانه کعبه کرد یا از آن قصر از من خود نقلت که چون صد تو
مرتضی ازین قضایا و اغت یا غت بدین مراجعت نمودند ابو بکر از آن سر در برید که
یا رسول الله این چه صادر شد که مرا از قرآن سون رات منع فرموده آنحضرت گفت
ای ابو بکر هیچ امری از تو در وجود نیامد و هیچ منقضي بحال تو برآه نیافته و تو صاحب
منی در غار و صاحب من خواهی بود و در آن زمان که بر لب حوض کوثر ایستاده ما
ما جبرئیل آمد علیه السلام گفت که او این کار تمامه الا تو یا کسی که ملحق باشد الله تعالی اللهم
لله الشاک سیرة المعین در وقایع سال نهم از هجرت حدیث اول عن زید بن ارم
ان رسول الله خلف علی بن ابیطالب في غزوة تبوك فقال يا رسول الله انك خلفني في
البيضان فقال ما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي حدیث
عن ابن عباس ان رسول الله قال يوم خيبر لا عطين الراية غدا رجلا يفتح الله على يديه
يحب الله وحب رسول الله وحبه الله ورسوله الحديث حدیث سهم عن عائشة كانت
تأمله حب النبي الى رسول الله ورجعها على حب الرجال اليه حدیث صالح عن سعد
ابن وقاص قال لما نزلت بين الامة مدح انما و انما لكم و عار رسول الله صلى الله عليه و
عليه و آله و حسن و حسينا عليهم السلام فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي حدیث سهم قال صلوا
عليه يوم غدیر خم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم فال من والاه و عاصي من عداه الحديث

حديث ششم وروى من سبق انه ظهر على من العيد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عرب فقال يا شيخ الت لبيد العرب فقال يا لبيد العارفين **حديث سابع** عن
الحديث **حديث سابع** عن ربيع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله امر بالحق والعدل في امة
بهم قبل يا رسول الله سمعنا قال علي منهم يقول ذلك ثلثا وثلثا والمقداد وسلمان
حديث سابع عن جندب بن حارثة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من امن بالله
على الا على **حديث سابع** عن ابن عمر قال اخي النبي من اصحابه في ارضي تدبر عن عينا
فقال يا رسول الله ايت من اصحابك لم تواج بني وبن احد فقال انت اخي في الدنيا
والآخرة **حديث سابع** عن علي قال والذي نفسي الله وبر النسيئة انه لعهد النبي الاي لا انه
لا يجزي الامومن ولا يغضي الامنافق عن ابي سعد الخدري قال كنا نعرف المناقبين
يفضهم عليها عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه انما منه
العلم وعلى ما بها اوفى رواية فمن اراد العلم فليأت الباب وفي احو عن علي انا وارضى
وعلى ما بها واخفى على باب علمي اخرج الحاكم وصححه عن علي قال بعثني رسول الله صلى
عليه وآله وسلم اليهم فقلت يا رسول الله بعثني وانما شاب اقضي بينهم ولا اؤثر احد
بالقضا ففرص صدرى بين ثم قال اللهم ابر عليه فقب لسانه فوالذي نفسي الله
ما سكنت في قضا بين الاثنين نه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقضاكم على
عن علي انه قبل له مالك اكثر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في كنت اذا سألته انك
واذا اسكنت انك عن حارث بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من شر شي وانا وعلى من شره واحدة عن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم على ليكل لاحد ان يحب في هذا المسجد غيري وغيرك عن ام سلمة رضي الله عنها
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا غضب لم يجز احد ان يكلمه الا على نعم ان مسعودان النبي
صلى الله عليه وآله وسلم لا نظر الا على عبادة عن سعد بن وقاص قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم من اوى عليا فقه اذ ان عن ام سلمة رضي الله عنها قال من

احب عليا فقد اعني ومن احب عليا فقد احب الله ومن اعني فقد اعني ومن اعني فقد اعني
 النعم اني سمعته من النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 بك فقال علي بن ابي طالب قال قلت علي بن ابي طالب قال علي بن ابي طالب قال علي بن ابي طالب
 فقال ان فيك مثل من عصى الله ورسوله وحقه الله ورسوله وحقه الله ورسوله وحقه الله ورسوله
 الذي ليس به الا والله في اثنان محبة موهوبه طي ماله يس ومن عصى الله ورسوله وحقه الله ورسوله
 ان سمعته من النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول طامع القرآن والقرآن مع علي لا يقرآن حتى يروا علي الخوض ابن ميث وشنش
 حديث در كتاب صواعق عرقه ابن جرير في باب تاسع است طامع
 در سر خویش در واقعه نهم که بیان دعوت نمودن آنحضرت است خلاصه را بر سبیل عام
 در آنجا که کرت و کر سحلی فرمود که طعام مهیا سازد و بعد از طعام سخن مبارزت حبشه
 که اول بخوابید از فرمود تا آنجا که گفت پس کدام یک از شما معاخذت من و مطاعه
 من قیام نماید تا بر او من باشد و وصی من بود و خلیفه من در میان شما او باشد
 بهیچکدام از قوم جواب نگفتند امیر المومنین علی مفرماید کفرم یا رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من از همه ایشان سال خود تریم و بیش تر تیز تر و قبله نسبت عظیمه بدینچه از دست
 من آید بجان گوئیم و خاک قدم ترا بکلی الجواهر نفوسم رسول صلی الله علیه و سلم دست
 در کردن من انداخت مرا بدعا و ثنا خواست و گفت این را در دست و وضعی مبر بر هر چه
 گوید و فرماید گوشتوار سفا در کوشن کینه فطیلان اطعموا و شنش گفتند قوم بر نهان
 و میخندیدند و با بوطالب میگفتند که را در زاده نو زرافه فرمود که کلام عیارانش نوی
 فرمان او را اطاعت نماز سر طامعین واقعه نهم باب اول رکن سیم و کان
 الحمیری شاعر مطبوعا کثیر ادوات ذکره شوه و نحوه لا فراط به بعض اصحاب
 رسول صلی الله علیه و سلم و ذکر بعض از واجبه و طعمه علیهم مقامی الناس شوه نحو ما و هو کثیر الله
 لینی اشم و ذم غیرم من موعظه ضداهم عن ابی شیح ان ابی بکر السید کما تانا

یسک

الحیدری
 اخبار
 محمد الله

وكان في البصرة في غرة شئ فيه وكان السيد يقول طالما سب من مؤمنين في هذه
الغرة فادابيل من له قال عاصت على الرحمة عوضا ولم اظلم انوارها من
بما جعلت في قلوب من سب الهناني فاحضره بذلك فقال ارمني ولا تفراما ووب له
متر لا وكان فيه حتى ما كان السيد مذنب مذنب الكسائي يقول يا مائة ابن الخليفة
بعد الحسن والحسين عليها السلام وله في ذلك شعر كثير وروى من لم يصح وانه ان رج
عن يداوانة لقي جعفر بن محمد فقال يا مائة ورجع عن مذنب الكسائي وروى في ذلك
اشعارا يطول باسم الله وانه اكبر وايقنت ان الله يعفو ويغفر ولم يحد في ذلك
رواية صحيحة ولا هذا القليلة من حسن مذهبه وشعره لانها ضعيفة ركنه وعن سليمان بن
ابن سفيان المعروف بالمتنق رواية السيد قال ماضي والله السيد الاعلى الكسائي
وهذه القصائد التي ينشد الناس له مثل قوله بجعوت باسم الله وانه اكبر ومثل
قوله انما ركني المذنبية حسرة عداؤه نهوى بها كل سب اذا ما يدرك الله
لاقت جعوا فقال يا ابن الله يا ابن الله تعالام السيد يقال قاسم الخياط قالها وخطها
السيد ودخل السيد الى جعفر بن محمد عليه السلام فاجلسه واجلس حرمته خلفه
استدنه فانشد قوله امر على قبر الحسين وقل لا عظمت الا كومة يا اعظم لا زلت من
وطفا ساكنه روي واذا امرت بقبره فاطلبه وقف المطية واليك المطهر
المطهر والمطهرة القيمة كما معولة انت بوما لواحد المنيه وايت وموع جعفر
نجد على خديه ولجته وارفع الصراخ والبكاء حتى امر من بالامناك فنعج بذلك بعض
الشعر فقال ولي على الكسائي الفال يقول واذا امرت بقبره فاطلب وقف المطية
افلا ينز نفسه شجرة الله قال النبي حدثنني ابي قال قيل انشدت جعفر بن محمد فضيعة
السيد لام عمر بن الوهي مربع دارية اعلامه بلقع فمغت النجب من داره فساله
من في فاجرة انها للسيد فسالني عنه وما فعل فاجرة فوفاته فقال رحمه الله
فقلت في رايت شرب السيد الدوشاسب يعني الحرة فقال وما خطر فرب

[illegible]

محمد علی خان

بعد عليه وبنو ابي ذر عليه السلام يوم القيمة فلم يجبه احد من القوم الا سبي
 قال ابو الاعرج حدثني سمعني ابا الساج قال خرجت من منزل نصر بن معاوية فوجدت
 عبيدة بن مسلم وانا وارسد ونحن سكارى فلما كنا بمرحون لقينا بنت النخاعة بن عمر
 بن مطري بن النخاعة وكانت امرأة عذراء حسنة فخطبها ارسد وخطبها
 واشد ما شاء من عذراء بميس فاعجب كل واحد منهما صاحب ثم خطبها فقالت كيف
 يكون هذا ونحن على ظاهر الطريق فقال تكون كزواج ام خارجة فبذل لها خطب قالت
 فاستضحت وقالت نظرت في هذا وعلى ذلك فمن انت فقال ان نسالي
 بنو نومي نسالي رجلا من ذرية العزة اجد في من اولى بها ذو مكانة في منارها
 وورعين ومندان وذو نرين والازواج ان اكرمون اذا عرت ما فهم في ساق
 الزمن ابنت ايمتهم عني بدارهم واري في الرجب من اوطانهم وطني الى منزلنا
 منها منزل وسط منها ولى منزل بالعزة عدن ثم الولد الذي ارجو النجاة
 من كفة النار للهادي ابا الحسن فقالت قد عرفناك ولا شيء اعجب من
 هذا ايمان ومثمنة افضى وانا ناصيته فكيف يجتمعان فقال نحن راكب ونسحق نفسا
 ولا نذكر حدنا سلفا ولا نذرها قالت او ليس الروح اذا تجلى المكشف معه المنصور
 وظهرت خفيات الامور فقال انا اعرض عليك اخي قالت وما هي قال المنفعة
 التي لا ياباها احد قالت تلك التي احببنا قال اعنيك باعة ان تكونت بالقرن
 بعد الامان قال فكيف قال قال الله تعالى فما استغفم به منهن فاقولن اجوبن
 ورضيه ولا جناح عليكم فيما تراضتم به من بعد الفرضية فقالت استغفم الله واقبله
 ان كنت صاحب فئاس وقبض ففعلت وانصرفت معه ومات
 بها مونا وبلغ خبرها اليها من الجوارح فتواعدها بالقبول وقالوا تزوجت كافر
 فحدثت ذلك ولم يعلموا بالمنفعة وكانت تختلف اليه على ايام السبل وبواصلة
 في اخرها فقلت له در وقت مراجعتك كنت في باجده مرد ابن ازاران

وسمعت ابا عبد الله
 عليه السلام

خود همراه ما کن اگر ایشان با اختلاف واقع شود بر اینست که گفتند و در وقت حرا
باید با ایشان شش نفر قوی گفت انانیت یا از همراه بعد هر حساب گوید با
این دولت من بود و ناز میشدند گاه می رفتیم حضرت چون از دای ما فخره فایز
شد از بین ایشان بود و در میان ایشان را حاکم نمود و در پیش رو او
اقاد و بر آنجا نمود و همراه نصاری به ایشان رو در امور که بینم خلافت واقع شود
حکم کن آن منصب نعلق باو عینده گرفت پس آنجا است بلاد خویش باز گشته اند و
بعد از اندک زمانی سید و عاقبت باز آمدند و مشرف اسلام مشرف گشته اند و صلح
نامه در میان ایشان بماند و در زمان خلافت ابوبکر هم بران منوال عمل می کردند و در
زمان عمر بن الخطاب تغییر یافت بحسب مصلحت بعضی از امور و ائمه اعظم **و در**
سخنبر علی را برای انکه **رواد** واقع و بر توجیه علی ابن ابیطالب بود و بجانب
درین سال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم علی مرتضی را علیه السلام مقرر نمود
که بجانب من رود و پیشتر در موضع قبا تعیین یافت تا مجموع مردم که نافر و ملازم
آوردند در آن مجمع مجتمع کردند و بجهت امیر لوائی عقد نمود و دستار سپید
مبارک بر سر هم پوشانست و در علقه لکه داشت یکی قریب بزرای از جانب
پیش و دیگری قریب بپشتی از طرف قضا و از اهل شام عت سصد نفر را مرام افرو
آوردند گفت ای علی ترا بر سر نهاده ام و بر رفاقت تو در بغ منخویم و فرمود
برو ای علی ما باحت ایشان قتال کن با ایشان تا غمت ایشان مفاتحه نکند و
آن قوم را بر قول لا اله الا الله محض کن اگر قبول امان کنند اقامت صلوات بر ایشان
معوض گردان و اگر مقام انقیاد در آیند نفقات صدقات اموال خویش بر
فرا خود صرف نمایند اگر قبول کنند هیچ وجه متعرض ایشان مشو گویند و
چنین توجیه بجانب من علی مرتضی گفت یا رسول الله مرا بد بار جعی از اهل کتاب
میفرستی و من جوانم و جیدان و قوف و اطلاع بر علم قضا و احکام شریعت

در دست خورشید بر بنیاد کعبه علی علیه السلام نهاد و فرمود اللهم ثبت لسانه
که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
سیر ملا معین در وقایع سال دهم در وقت ایاد و حج و عمره
و چون حضرت مقدس نبوی از مدینه گشت و
در روزی در کافان فرموده بعد از نماز غایت بدین مکره معطوف
داشتند بعد از قطع مسافت بغداد بزم که از تواریخ همفته است رسد در آن مرحله
زول فرمود و نماز پیشین گذارده روی با صاحب آورده فرمود که است اولی بالموافق
ان انفسهم ایائیم اولی مومنان از نفسهای ایشان و بقولی فرمود که با ما را عالم
فاخوانند و من اجابت نمودم معلوم شد با و که من در میان شما دو امر عظیم میکند
از دیگر اعظم است خوان و الهیت مزه ببیند که بعد از من چگونه و بیک کیفیت با این
و امر سلوک خواهند کرد و رعایت حقوق آن دو امر بیک نوع یا خواهند آورد
آن دو امر از هم منفوق نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر بن رسند بعد از آن
در بان معجز بیان بگذرانند بدین سنی که خدای عزوجل مولا از سنت و من مولا از جمله
بچه مومنانم و انگاه دست علی را گرفته فرمود من گشت مولا فعلی مولا الهی
ال من و الله و عا و من عا و الله و اخذ من خذله و انظر من نظره و ادرا الحق معه حب
مان آورده که بیشتر از اصحاب تابعه که امهات مومنین نیز ظاهر درین امر تعجب
بجا آورده تا عمر خطاب گفت ای علی با تو کدی و مولا من و مولا من جمع مومنین و
مومنانی **سپید** روز از برای من خوش تابجی سازد ز خاک باری جو افرود
ال من و الله زول عداوت او دور دار تا بخواری ریح لفظی زخم عا من
و آه کواه باکی اصلت ولای مبری دان که بر کمال معالیش مل آنه است کواه
سیر ملا معین در وقایع سال دهم الفصل الحاس و الاربعون فزوج علی ابن
خطاب بفاطمه الزهراء علیه السلام الحمد لله العظیم الحمید و الکریم المقصود و الفداء

الموجود الذي لا يخرج من الخلق بل هو الخلق نفسه وهو الموجود
مزاة الشهود فمن لم يطلب الحق المقصود من زمانه الى الزمان ليس هو
الاشجار نمازال كثر الله بها في الارض وخلق الله في عرشها طيورا
على منابر الاشجار من اجل ان جعل العقل حاكما على الوجود والعين
جمله الشهود وامرهم بالتفكير في الحق المقصود منه وشهدوا بعقد حبات السنن
والعقود فاعجب لصانع القدرة كيف بدأ الفطرة بالقدرة في صفة صفة الالوان
الخالقة الالوان القاطعة لابل الطغيان الحو ومنى من في الدنيا من صم صموا واعمى
وطلع الارض من خلال الاشجار وخرج نورا من عود من السماء بالسر والبطيخ
بالعمر والزهر بالبطيخ فجعل فيها اسرار الخدود فلم يشأ
لبنان اليه قد حث بجانب الشوق الكدود فقطت بها مقاور الحو والصدود فاد
بلغت الى ذلك المادى رايا ثود واد احداهما المادى ارجت الدموع على الخدود
رج على الوادى ونجد وزود ابها المادى واخر باعود ثم عرج بالقاد المنحنا فله
بالشيخ والندود وخلقها نزعى كتمان الحما فلهما فيها صوط وصعود لا تسقما ابها
المادى فت ترك شوق بها الالود لو نشأ بها او اما استشفت بها ان
بالنفس كود واد الاحث لها واد المتنا مدت الالعناق بالسعي الكدود للنبي اله
المصطف صوة الحسن من كل الوجود فغلبه الله صلى كلما صدحت قمرية من فوق عود
روى السنن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة بصغة مني حور
وروى عن بعض الرواة ان حديجة الكبرى تمت يوم من الايام على حسيه الانام ان شطر الى
بعض فاكهة واز السلام فاقه جبرئيل الامفصل على الكونين نفا حنين وقال يا محمد
يصول لك من جعل لك شئ فقدر لكل واحدة واطعم الاخوة لخدمته الكبرى واعطها فاقه
حائق منكا فاطمة الزهراء افضل الخلق ما اشار به الامين وامره فلا سالة الكهان برهم
شقاق الفرو فديان لخدمته الكبرى عليها فاطمة قالت خديجة واجبة من كذب عبد

[illegible]

اقبل الى منزل رسول الله صلى الله عليه وسلم عندهم يسلم فطرق الباب فقامت
 فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم قومي واخبري له الباب فقامت
 فقامت الى الباب واخبري من هذا فقال اخي واخي اقبل الى قالت ام سلمة ففتحت
 يا رسول الله اني قد كنت في مرض ففتحت الباب فاذ الفيل من اهل بيتك كرم الله وجهه
 فوالله ما دخل حتى علم اني كنت لما حدثت من هذا فقلت فوالله اني قد كنت فافتح
 لانه قاصد حاجتي بسعي منه فقال له النبي صلى الله عليه وسلم لكانت قاصدة فابدا يا
 نفسك وكل حاجتك عندي معقبة فقال علي عليه السلام فداك اي وامي
 يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انك فعل اخذتني من عنك في طاب ففاطمة بنت
 اسد واما صبي لا عقل لا فهمتني واودعني في بيتي وكنت في افضل من اهل طاب ففاطمة بنت
 اسد في البر والشفقة وان الله عز وجل هداني اليك وانا كنت في عا كان عليه ابائي
 وعامي من الشرك وكنك يا رسول الله فخرجوني من بيتي في الدنيا والاخرة وقد
 احببت مع ما تشاء الله عز وجل بك من عضدي ان يكون لاني وزوجتي اسكن اليها
 وقد جئت حاطبا اليك فاطمة بنت تروحي يا رسول الله قالت ام سلمة فابيت وجه
 النبي صلى الله عليه وسلم قد تهلل فرحوا وسروا ثم تبسم في وجهه علي وقال يا علي
 ان معك شئ فقد قهناه فقال يا الله ما يغني عليك مالي ولا من امر شي
 انك غير ذري وبني وناضي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي اما تفكر
 فانا نملك عنك في بيتي في بيت الله وانا نملك تفصح به على انك وكل عليك مثل ملكك
 في بيتك ولكن ازوجك على ذك ورضيت منك به وانشأ بالاحسن فان الله تعالى
 قد زوجك بهاء السما قبل ان ازوجك بهاء الارض ولقد سطر على ملك
 السما وقبل ان تاتي لي لم اقبل في الملائكة بوجه شئ واخبرني شئ وقال
 لي السلام عليك يا رسول الله اني اشر باخضع الشمل وانهار النسل فقلت ولم ذلك
 بهما الملك فقال يا محمد انما استطاع الملك الموكل باحدى قوائم العرش ان يستعملني

ثم قال احسن فحسن مني رسول الله

الله تعالى يادون في الدنيا ثم لما روي الله به جبرئيل عليه السلام على النبي محمد عن
الله تعالى عن النبي محمد صلى الله عليه وسلم قال فما منتم الملك كرامة ثم لما روي الله
جبرئيل عليه السلام على رسول الله فقال السلام عليكم يا رسول الله ورحمة وبركاته ثم وروى
في يدى جبرئيل فوضعا فيها سطر من لمعان بالهوى فقلت جبرئيل ما هذا الخطوط
فقال الله عز وجل قد اطلع على الارض اطلعت فاختارك من خلقه فبقيت برسالة
ثم اطلع اليها ثانيا فاختار لك منها اخا ووزيرا وصاحبا وصدا فوجه اليك فاطمة
فقلت لجبرئيل ومن هذا الرجل فقال اخوك في الدين وولايته في الدنيا والى
عليه السلام فان الله اوحى الى الجن ان تخرجوا الى الجوار العين ان ترزني والى شجرة
طوبان ان احمل الحى والحمل وامر الملائكة ان تجتمع في السماء الرابعة عند البيت المعمور فنهبطت
ملائكة الصفح الاعلى وامر الله تعالى رضوان ان ينصب ميز الكرامة على باب البيت
وهو ميز الذي خطبه عليه آدم عليه السلام حين علمه الاسماء امر الله تعالى ملكا من
ملائكة الجحيم فقال له راجع فقل على ذلك المنة في الله تعالى فجمع محاند وانبي عليه
بما هو الله فاراحت السموات فحاوروا وقال لي يا جبرئيل كن انت خليفة
رسول الله وكن خليفة رسول محمد صلى الله عليه وسلم فوجه الله تعالى وقيلها امامه
على فمهم اوقعت كما جهاد السماء وقال جبرئيل عليه السلام فادع الله تعالى ان اعقد عقد
الكنز فاني زوجت عليا ولي فاطمة امي بنت رسول الله صوفي من خلق محمد صلى الله
عليه وسلم فعقدت عقد الكناز واشهدت على ذلك الملائكة وكنيت شهواتهم
في هذه الحيرة وقد امرت ربه ان اعرضها عليك واسمها انما تمسك ابض وادفعها
الى رضوان حازن الجنان وان تبارك وتعالى لما اشهد على نزع فاطمة
الملائكة امر شجرة طوبان ان تنزل الحى والحمل فتمت ذلك والنقطة الجوار العين والملائكة
فان الجوار العين لهن يوم القيمة وقد امرت امرك بزوجها عليا في الارض وان
تسرا بغلامين زكيتين فاضلين حزينين في الدنيا والآخرة قال رسول الله

۱۰۰

قال علي بن ابي طالب الدرع من الحديد قال علي فاخذته من الدرع والدرهم وادعيت
بها الى النبي صلى الله عليه وسلم فاما كان من عثمان قد علمه بغير وقض النبي صلى الله عليه وسلم
وسلم قرضه من الدرهم ثم لا ياتي اليه فقال له يا ابا بكر استر هذا الدرهم ما يصلح الله
في شها وارسل منه سلمان وسلمان بعينه علي بن ابي طالب قال ابو بكر صدق وكنت
الدرهم التي ومعها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة وستين درهما فاشترت
واشيا من حسن محشوا بالصفوف وقطعة من اديم ووسادة من اديم محشوا ليف النخل و
قربة للماء وكبرانا وسبر صوف رقيق فحملت انا بعضه وسلمان بعضه وسلمان واقتلنا
موضعا بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما نظر اليه بكاهم رفع راسه الى
السماء وقال اللهم بارك لقوم شغارهم الخوف منك وقال علي ووقع رسول الله صلى الله
عليه وسلم يده في الدرهم التي من ثمن الدرع الى ام سلمة وقال لها دعني في الدرهم عندك
فكنت بعد ذلك شهر الاماء ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حيا من غير ان
كنت اذا خلوت برسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لي يا ابا الحسن زودك بسبع
النساء العالمين قال علي فلما كان بعد شهر دخل علي ابي عقیل فقال يا اخي والله ما
وجدت قطيعة كوفي ترويك فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فان
تدخل قربة ائمتنا باجماع شملنا فقلت والله ذلالت ذلك وما يغني منه الحيا
من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلقينا في طريقنا ام البنين مولاه رسول الله
صلى الله عليه وسلم لها ذلك فقالت مهلا ووعنا نحن نكل في امرنا فان كلام النساء
اوقع في النفس من كلام الرجال ثم انفتحت راجعة الى ام سلمة واعلمتها بذلك اعلمت
انسانا رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان النبي ذلك الوقت في بيت عائشة فاخذه
به وقلن بذلك عنينا باقالت ام سلمة فلما ذكرنا حديثه كابر رسول الله وقال و
بين يا مثل حديثي صدقتي حين كذبني الناس واعلمتني علي بن ابي طالب ما لها
فقالت ام سلمة يا رسول الله ان حديثي كانت كذلك غير انها مضيت الى ربها عوجلا

والله يجمع بينا وبينها في درجات الجنة فهذا اخوك في الدين وابن عمك في النسب
ابن ابي طالب يريد ان يدخل علي زوجة فاطمة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا
ابن عمي ارسلي ام الحسن وامر بها ان تطلق الي علي فقامتني فخرجت لم يكن فاذا علي ينظر
فقال له احب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال علي فانطلقت معها الي رسول
صلى الله عليه وسلم فهو في حجرة عائشة فجلس زوجها فدخل البيت فلبث بين يديه
فقال الحبيب ان تدخل عليا زوجتك فقلت نعم فذاك ابني وامني يا رسول الله فقال جئت
وكرامته تدخل عليها في بيتها هذه امثاء الله تعالى قال علي ثم جئت من عنده وخاسره
قام رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نزلني فاطمة وطيب ويفرش ليها ووقع النبي
صلى الله عليه وآله وسلم علي عشرة دراهم من الدراهم التي كانت تحت يده فقلت له اشترا
بها لوسما واقطع قال علي فاشتريت كل ذلك ولبثت به الي النبي صلى الله عليه وآله
مخسر غن ذراعيه ووعايفه من آدم فجعل يشدخ التمر باليمن ويحلبها بالاقط
حتى جعله صنبا واحدا ثم قال يا علي ابيع من احببت فخرجت من المسجد فوجدت
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت احيوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقام القوم ياجعهم واثقلوا معه فانيه ان القوم كثير فحل لغوه فقلت له فادخل عشرة
عشرة ففعلت ذلك فجعلوا ياكلون ويخرجون والشفقة ملا متقص حتى اكل من ذلك
الجيش سمعته رجل بركة النبي صلى الله عليه وسلم ثم دعا رسول الله صلى الله
عليه وسلم ففاطمة وعلي فاحذلك عليا بيمينه واحذ فاطمة بشماله وجعلها الي
صدره وقبل يميني عن يمينها ثم رفعها اليه وقال يا ابا الحسن نعم الزوجة زوجتك ثم
قام يمشي بهما الي البيت الذي هتي لهما ثم خرج واخذ بعضا من الباب وقال لهما
جمع الله شملكما واستودعكما الله واستخلفه عليكما فاقبل علي عليه السلام علي فاطمة
يا طهها بالكلام حتى خبر الطلام فاحذت فاطمة في الكا وقال لهما ما ليكم
يا سيدة النساء العالمين ان لم ترضي ان اكون لك عبدا وتكوني لاهل فقلت يا

الم ترضي

بعضي وابتدأ الرضا ففعل الغمام وانا كنت في حال و امرى عنده فباب عربي
وزنوني
والا سلك يا محمد بن محمد صلى الله عليه واله لا بالحق فقصي بالربى وقتت نينا
الى عرابنا نعيمه هذه السبلة فهو من و آخرى بنا فمضا الى الحجاب وقاما في التهمة
في خدمته رب الارباب اخواني ما كانت لهم القوم في الدنيا ولذا تها ولا ذراحة
النفوس وشهواتها ولا كانت قسموهمم العالية الا الى الدار الباقية لاجرم جعل
ذكرهم في الكتاب مستورا وكتب لهم بالشارع مقشورا انما يريد الله ليزب عنكم
الرجس الالبس ويظهر لكم نظهير امركا فاشركا لذنبا واشتغلا بعبادتها فكانا
يقطعان للنيل بالقيام والنهار بالصيام حتى مضت ثلثة ايام ثم رقدوا على واثمها
فهبط الامين جبرئيل عليه السلام في اليوم الرابع على سبته الا انام وقال له ركعت
فركعتين اسم وبقول لك ان عليا وفاطمة تركا واثمها فوجو المنام في هذه الثلثة
الايام ولا قفلا على القيام والصيام فامض اليها واسئل عنها وقل لهما ان امته
تعالى بابا كما اللامكة الموتين وانما تشفعان يوم القيمة في العصاة والمذنبين
فقالت التي صلى الله عليه وسلم واتي منزلهما فدخل فضاوف في البيت اسما بنت
عيسى فقال لهما ما بوقفك هنا وفي البيت رجل فقالت فديتك باني وامي
يا رسول الله البنت اذا زفت لارزوها اخناجت الامارة تتعاهد بامها وحوايها
فاثمت لهما منها لا قضي حوايها فتعزوت عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه واله وسلم بالدموع فقال يا اسمي قضي الله لك كل حاجة من حوايج الدنيا
والاخوة فقال علي عليه السلام وكان عداه فزود شدند وكنت انا وفاطمة
فلما سمعنا كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم بهما ان نقوم فنظر اليها رسول
صلى الله عليه وسلم وقال لهما سالكما بحق عليكما لانتم فاحق او هل عليكما فزج
في الله شهما الى صاحبه ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس عنده

الحظوظ

التي جعل صفاتها فمن بينهما من الذين رزقوا الارزاق الباطنية ام الحسين رقة الغيرة
التي كان عرسها في السموات وتفتح في جميع نواحي المومنان فالتفت الى المرفق في راحة اليد
ووجهه لو وجد من يوفقك صاعدا من شجرة فان ولدك قد صعد اليك فكن من الجورج
شاكبين فقال ربه العالم القام القام يا رب البشر سيد البشر
المن قد صبح في الخير ان المرفق لا يلك ان يرض ولا اصفر والخلق في مصيبة واعماله
جعل سبي وخرج من الداء والعد عن المدينة قد رمل ولا يدري الى اي الطريق يميل
فلما لم من العبد قطع غم فقال رضي الله عنه عنه الغم المقسم فقصده نحو الغم الامام الكرم
واذا هو العبد اسو وكالطود العظيم يعني الغم على براء عميق والغم يقبل من العطش
والعبد من البق فدارت نفس فقال له الامام الهما شئني لو وجدت من سعي عنك
يا كنت تخاربه قال العبد عن كل ولومعه اعطيت فقال الامام رضى بالاجرة فقط
الامام الامام وكان البرير عبقا ولا كوكبا احدا وثيقا وقد اردت عليه الاعناء
فتمر ساعده بالاسد الامام فلما قبض الدلو واولاه تبع الماء بقدرته من لاله سواه
نفاص الماء الى خم البرير فجعل العبد يتبع واروى الاعنام فشعبت كاهنها
الربح قد ارتفت فلما راي العبد كاهات الامام نهض قائما يقبل الاقدام وهو
يقول من تكون انت باطل يا شئني يا صاحب الفضل يا متقي يا محبة فقال
الاسد لونا باما المغيث لائمة محمد صلى الله عليه وسلم يوم الحساب ووثق
العبد الى جواب من الترفا وعة بين يديه فقال الامام المرفق لا اخذ الامام
الشرط عليه فقال على السلام فهو متفكر في امر الاخوة فهو هموم حزين اذا كان
او حام الاعنام على الماء صدرى فكيف ارد حام الحلق يوم الظامة الكبرى فجلس
الامام متفكرا في اليوم المشهود واذا يقا فله قد اقبلت من نحو خير كلام هجو
والامل قد تمت اعنائها وصفت اذناها والامل قد قلبت ذباها والقت
بينها شباها وقد زورت الاعين من العطش ووجعت الاسن من اللش

وكانوا سبعين رجلا ومائة واربعون ابلا قلاوكة في ذلك اليوم فاما هذه الفضل و
التمثال ما دام لهم اوجاه عليهم بالمال الذي روي رجال في حال ما حصل القوم
منه من اموالهم فاما هذه القصة قالوا في ذلك اليوم
عراقي قال اما جعل النبي صلى الله عليه وسلم في الدنيا والآخرة
الامر في العظام لما يقوم من الحافة فلما سمعت اليهود وقالوا قد علمنا المؤمنين واليه
كلنا تشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله الواحد المعبود ونشهد ان محمد عبده ورسوله
الموصوف بالكرم والجود ومعنا سون ودين ودين ودين واقطوا ولما قد كثر شوقنا
الى الجلب المختار فنبط الامين جبرئيل في الخبر النبي الكريم يقضه الرقضي ففرج النبي صلى الله
عليه وسلم واعلم الصحابة باجزي واتت اليهود ومشتاقين بسيد المحلقين وحده
ولما كان من بدية واكثر واكثر من الصلوة والسلام عليه وسلم النبي صلى الله عليه وآله لاسد
الامام وشمه وقبله في ثم وقال انت ابي وابن ابي وقال معشر المهاجرين والانصار ان
عليما هو المصطفى المختار فتاوى جبرئيل في السماء الطوبى لك يا ابن الخطاب صرت اخصيه
الملك في المعارب جواهر النفائس لاهد من ابراهيم تزويك يا خير **حكم حضرت عيسى**
بافقاد حبيب اسامه وديون بعض امرائه او حكم حضرت سودة شعاري صلى الله عليه وسلم
جنان فاندكت في صدق الكبر وفاروق اعظم وذو البورين وغير ايشان بزار اعيان
مهاجر واز اشرف انصار رضي الله عنهم اجمعين وراى سؤا اسامه موافقت
فانجدوا ينبغي بر خاطر بعضي كراى الله كد غلام زاوه را بر مهاجرين اولين وانصار فابعد
حالك كروا نيد وسخن طعن امير كه ازين جماعت در محاسن وودويافت بسيد
شريف المحضت رسيد خاطر مباركش رنجيد خشتناك عصابه ريد
مبارك ستم با وجود صداغ وبت از منزل مقدس بيرون آمد و بر منبر نرا
بعد از نماز حضرت باري سبحانه تعالى فرمود يا معشر الناس اس من حبه عن
له و رباب امارت اسامه از شما من رسيد اكر امر و رطعن همارت وي چنانچه

مقرر است که طعن در امامت پدرش نمود آید و در غرض و موافقت با سواد که او سزاوار
 امامت بود و سبب آن را در این است که او را امامت فرمودند و سبب آن را در این است که
 طعن و اسامی القوم در این است که از او من هر دو مطلب جمع نمائند اکنون
 وصفت مراد است از وی قبول کنید که در این است که در وقایع سال
 بازو هم از عبد الله بن معمر و رضی الله عنه روایت است که گفت حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم پیش از وفات خود بیگاه را از فوت خود خبر داد تا آنکه گفت اللهم
 یا رسول الله غسل تو که با او و فرمود از اهل بیت من است که من تر و بکر بود و نیز
 از اعلام الوری صاحب تاریخ سرطامین در وقایع سال بازو هم **و هیئت مردان**
بغیر حضرت ابی در باب غسل و مردان در ذکر مرض حضرت نقل کرده که آنحضرت فرمود
 ای علی تو مرا غسل ده و غورت من بوش که بهیچ را نظر بر غورت من نبیند الا
 که ناپیدا شود و چون مرا شسته باشی با که در میانک ناف من و در حقه جمع گشته باش
 بپاشام نامیراث علوم پیغمبران از اولین تا آخرین مر ترا میر کرد و **و هیئت مردان**
بعینه با حضور قطاس در آن وقت که در آن وقت در ذکر از وقایع مرض آنحضرت آن بود که
 در حین اشتداد مرض که اصحاب در جبهه همایون مجمع بودند حضرت فرمود که دو آ
 و صحیفه بپارید تا از برای شما و صبی نویسم که بعد از من هر که را آید شود اصحاب اختلاف
 روند بعضی گفتند آنچه فرمودید بان عمل باید کرد و دیگری گفتند نباید که ابن سحمان
 مثل آن سخنان است که در زمان شدت مرض میگوید عمر خطاب گفت که در رو
 الم بر رسول صلی الله علیه و آله مستولی شده و قرآن در میان ماست و آن ما را
 پسندید است جمعی با عمر درین سخن اتفاق کردند و زمره در مخالفت اصرار نمودند
 القصه در اختلاف اصوات بر نفع گفت و اختلاف از حد تجاوز نمود پس
 حضرت اشاع فرمود که یاران از صحت بر خیزند که منازعت در حضور معمر مناسب
 نیست و با وجود آنکه سه وصیت بجا آورید یکی آنکه فرمود مشرکان را از خزیره عرب

انگاه بفرستاد که از آن

افراج کنید و بپایان آورید و بفرستاد که نزد شما آید اینها را بفرستاد
چنانچه من با جماعت میبرادم و وصیت کردم که هر که از اینها را بفرستد
چنانچه اینها را بفرستد بپایان آورده و بفرستاد که نزد شما آید اینها را بفرستاد
اندر میانک و بفرستاد که نزد شما آید اینها را بفرستاد
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ظاهر کرد و فرستاد که میر کرد و بفرستاد که
شاد کام میسر حرام و رانید و بفرستاد که بپایان آورده و بفرستاد که
بعضی از اهل اسلام شیطان شهادت داد و او که مناسب عقیده ایشان نبود
نقلت که فاروق اعظم آنروز نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمد
و گفت نه تو پیغمبر برحق گفت بلای گفت نه ما بر حقیم و دشمنان بر باطل فرمود
بلای گفت پس چرا اینهمه سخت و حقارت و مقصود و مذلت قبول میکنی و صلح برین
تج نموده مرا صحت نمایم و نمودن رسول خدایم و نافرمانی او میکنم و او را نافرمانی
منست و قوی آنکه من رسول خدایم و او را صانع نخواهد گذاشت عمر گوید که
گفتم یا رسول الله نه تو ما را وعده نمودی که زود بایستد که بگویم و طواف خانه کعبه
بجا آوریم فرمود که ارسی و لیکن نه اسال ای عمرم خور که نو بربارت کعبه طواف
خواهی نمود فاروق گفت بهمان چنین اند و میانک از مجلس رسول صلی الله علیه و سلم
برودن آمد و نزد او بگریستم و حکایات گذشته را با او در میان نهادم از وی
همان جواب شنیدم که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده بودم و بقول صدیق اکبر
در جواب فاروق گفت که ای عمر او فرستاده خداست سیمانه هر چه کند بوی کند
و مصلحت در آن بود و دوست از رکاب او باز مدار و برگرد که گفته او اعتراف کن
نقلت که ابو عبید جراح با عمر گفت که محمد صلی الله علیه و سلم رسول خداوند است
جل و علا هر چه کند و گوید بصدق و صواب مقرون خواهد بود ای عمر از مکاتبه
شیطان پناه بگری و نفس خود را بنهم دار فرمودن پیغمبر را بفرستاد که و بعد از جوابی

البر

روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد عالیله بمر خطاب فرمود که ترا که
 باید رفت و فریشت را اطلاع ده که تا دایعه بیک نذاریم و مبارک است عمره مناسکم گفت
 بسم رسول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر فیر حضرت رسول است که در وقت
 فریشت با من در حجه مرید است و من سید طایفه حجازیان بجه مشاء و هرگاه
 انجاعت بر من دست یابند بک شک مرا از من نکند از من دور نگذارد و در کلمه از منی عدی می کشد
 که مرا از شهر ایشان حبیانت نماید و اگر عثمان بن عفان از انجاستی دور نیست
 یا وادون عمره از انجاستی **روایت نقلت** آن زمان که فاروق اعظم از حضرت
 این سوال میکرد که نه نود عدد کردی که چنین و چنین خواهد بود و حضرت انجواب فرمود
 که حلالی مرقوم ملک جهان گشت بعد از آن روی بفر آورد و گفت شمار روز احد راه
 که بر پیش گرفته بودید و من شمار اینچون اندم و پس یک از شما مال الثقات ندانست
 و روایتی است که در آخر مرض مفده نماز جماعت از آنحضرت شد بعضی گویند که ابتدا
 آن نمازها قائمه جماعت نماز حقیقی بود که بر پال برور حجه حضرت آمده فیر یاد
 که الصلوة بار رسول الله و آنحضرت بواسطه استیلاء مرض نتوانست که بیرون
 آید فرمود که بگویند نا ابو بکر عروم نماز گذارد عایشه گفت بار رسول الله ابو بکر مردی
 رفیق القلب است که از الحزن چون در مقام نوبت باشد و فیا و قرات کند که بر روی
 نماز خواهد کرد نتواند که نماز گذارد و اگر عمر را درین امر ولالت و ما با چه شود حضرت
 فرمود ابو بکر را بگویند تا نماز گذارد هر چند صد بقیه آن سخن بکر میکرد آنحضرت
 بمن جواب میداد تا صد بقیه نشست بقیضه نموده بنت عمر ثوی الناس نماید اما
 بجزر انگاه حضرت در جواب حقه گفت که شما صواب بویفید ابو بکر را بگویند
 تا نماز بامروم گذارد و **و میست و مودون بشیر عات که بعد از حضرت بشیر از خانه بر شایه**
 تا معین در سیر در فقه وفات آنحضرت از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 نقل کرده که فرمود بعد از آنکه عایشه الناس بضمی کرده فرمود ای عایشه بر شما باد

فوت ص
 و مودون بشیر عات
 حقه که انداخته اند

دقرن ۳

در بیان احوال و اخبار
و سبب و علل و احوال و اخبار
و سبب و علل و احوال و اخبار

که در کتب عامه خود نوشته دوست در عروقه و ثقیل و صیانت زیند جانکه در
مجموعه ای که میگویند و نیز نوشته که در عایشه الهی است که در همین فرمودند
بعد ازین حضرت فرمود که ای علی فلان مردی در زنده من مبلغ داده اند که جهت
اسباب و مجرب جیش اسلامه با سبب فاض از وی گفته ام در نهان که دمه مرا از آن
که دانی ای علی اول کسی که بر لب حوض کوثر من رسد تو باشی و بعد از من سبب
از مردمان نخواهد رسید باید که دلشک نگرانی دوست در عروقه و ثقیل تحمل زده
طریق صبر پیش گیری و چون بینی که دنیا مرضی و مختار خلق کرده باشد که تو آخره اختیار کنی
مجموعه مرتضی علی دکت شیدانه در واقعه دیگر که بعد از وفات آنحضرت بظهور رسو
واقعه مفر است و تفصیل این قصه بعد از اجمال آنکه در زمره ارباب فاض ابرار فرمود
پس چون حضرت رسالت مصلی الله علیه و سلم داعی اجماع داعی الله احاطت نمود
و طاهر صدره نشین روضه نازینش باوچ عینین بروز کرد و بدن مبارکش در
مشرکه که نقاب اصحاب متواری گشت و ازین واقعه مدت دو روز منقضی شد
تا گاه غربی از پیایان رسیده بدو رجزه رسول صلی الله علیه و سلم تازیانه
در دست گرفته نقاب بر روی افکنده گفت السلام علیک یا اصحاب رسول
اینکه از شما فوت شده حق خلف گرامت فرماید و آنچه تلف شده حق از راست
دارد ائمان محمد قدمات فان الله می لایموت اعظم الله اجرکم و عفو ذنوبکم ما اعظم
بعثت بکم صلی الله علیه و آله بعد از آن باز فرمود اسید کانیات علیه الصلو
رسانید و گفت وصی منمیر شما گیت ابوبکر علی الشاف فرمود اعرابی روی بعلی
آورده بحث سلام یا آورده گفت السلام علیک یا فاضی علی گفت علیک السلام
با مضر یا صاحب الامر ابوبکر با باریان حاضر انجواب مرتضی منجیر شد و اعراب گفت
ایحسان نام من چه دانستی و مرا صاحب کن چگونه گفتی امیر منم بود که مرا حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود و خبر گفت حال تو من نظر فرمود اگر خطبه

صیبتکم

بایان

استماع نمودند و در میان آنها مردی برخاست و نامش را گفت گفت علی بن ابی
طالب که من از شما هستم و من را خبر داده اند که شما در این شهر هستید و من
مردی از عیال خودم را همراه خود آورده ام و من می خواهم در این شهر بمانم
سال از عمر تو گذشته در این شهر است و من می خواهم در این شهر بمانم
خروج حضرت رسالت با صلی الله علیه و سلم بشارت دادی و در اوصاف
حضرت با خود این گفتی که از نهامه بیرون آید تا رخسار از ماه نورانی زد و سخن
از عمل شهرت هر که مشکه لوی نماید بخت دارین باید بدو پیکان و مسکنان
صاحب پیشه بود و در هر کوشش نشسته و کفش خود بنشیند و در هر روز حمام
کند و از قتل در پناه می کشد تا آنکه او بیاورد و سید او بیاورد و افش نخ و فتن باز
نماید و ماه رمضان در صیام بدارند و در حج بیت الله می روند و رسانند آنی که در هر سال
ایمان آورید و قصد حق نماید چون باین امر نشان دلالت نمودی اینان بسهم و قرب
و طعن و حجب تو مسدودت نموده و باید از افتاد تو کوشید ترا در جاده عبیق انداخته
و خاطر از کار و باز پروا نهند و تا با اکنون در آن جاده محبوس بودی و چون بسا
جوده محمد صلی الله علیه و سلم نوردیدند حتی تعالی نوم ترا بسپارم ملاک گردانید و مرا
از آن مجلس بخت کرامت فرمود بعد از آن ندائی از عالم غیب بسمع تو رسانیدند
انفی گفت ای مضر بدرستی که محمد فوت شده و تو زمره اصحاب اوئی برو بجا
بیه و او را زیارت نمای و فوت روز قطع منازل و طی مراحل نموده تا آنکه
مقصود رسید زیارت آنحضرت مشرف گشتی مفرجه این سخن از امیر مکنز
علی استماع نمود در کعبه در آمد و گفت با علی بن فضه چه داشتی در این حال
از نا اطلاع بافتی امیر فرمود که مرا حضرت رسول صلی الله علیه و اله خبر داده
که مضر بعد از وفات من بختی می رسد و چون بوی ملاقات کنی سلام من
را بپسند مضر چون نوبت سلام آنحضرت کشید و بعد از آن سلام آنحضرت

قوم

ماخوذ من

که کلامی است در بیان خودی و نور و نور اکت و واقف است که سبک است از
 هر چه است و از این جهت است که از تمام نادیده و آن چه که مورد است
 بر خود و تا قیامت عصای موسی و علیه السلام که سحر است از این جهت گفته
 و در دنیا در شان آن است که تلفظ با یا فکون و آن بقعه که آفتاب یکسویست
 پیش در آنجا شافت آن خود را بود که حق تعالی از برای قوم موسی علیه السلام شکافته
 ثمر آن پدید آورد و آفتاب را بجا نافت چنانکه که از آنکس عریا را به و بعد از مرور
 قوم باز بایست و در یاد هم ریخت و بحال اول باز گشت و آن جا که از وی چون منوله
 گفت مشکلی بود که در وی نافته صالح یعنی علیه السلام بیرون آمد و آن دو ساکن
 شکر که بودند ایشان و زمین و مراد از شکر انفعال است از مکانی مکان دیگر و آن
 دو منکر که هر یک ساکن کردند آفتاب و مهتاب آن زمان که سه ساعت
 بر او مریم بود و رضی الله عنهما که یک ساعت بار برداشت و یک ساعت حامله
 و یک ساعت دیگر برد و حاصل منکر گفت عیسی علیه السلام تولد نمود و آن دو دوست
 که هر کز دشمن کردند جسم و جان و آن دو دشمن که هر کز دوست کردند موت
 حیات و می مومن و لاشی کا فرا حسن اشباح صوفی اوم واقع ایشان بدن
 بهر دو آنچه اول در رحم بند و انگشت شهادت است و آنچه چهارم که در بتر
 رد است آن سر است بند که در انصافی ای صرافیت جواهرهای سوال است
 کانه چون مفر جواهرهای اسوله خود شنید برخواست و بوسه بر وزن
 بیا بون و ناصبه بمون شاهروان داد و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
 که در آن مجلس حاضر بودند بقبل راس الشهور او را و صفرا و صفی
 ضوان الله تعالی علیه مباورث نموده و او را وارث علم کرده است و بفضایل و
 مفاخرش از زبان یقین بگویند بعد از آن مفر گفت با علی مرا بفرست
 الخلف ولایت کن تا بر فوات ذات عالی صفات الله در ملکم عابد رفته

بدر
 نشوند

کتابخانه خطی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

درخت نما بخوانی تا از بیخ برآید و این درختی گردند که در آن بکس
رسول صلی الله علیه و آله فرموده من تعالی بر همه کلمات قادر
این کار کند شما و ایمان می آرید و بر هدایت او کوهی مسدود شد شرکان
لشکر آری حضرت گفت که من شما بنام این طلب میکنم و میدانم که در شما حیر
نیت و در میان شما آنکه در قلب او را شما نمیکند یعنی کسی از لشکران بدر که در آن
روز بفرموده رسول صلی الله علیه و آله در جبهه انداختند و در میان شما شعله
که احزاب را بر من جمع کند یعنی ابی سفیان بن الحباب انگاه خطاب کرد که ای
درخت که اگر بخدای عزوجل و پیروز قیامت ایمان داری و میدانی که من
رسول خدا و ندیم باجمل رنهای خود از زمین برای نزد من امی و پیش من بایست
تا چون خدا تعالی علی توید سوگند بآن خدای که محمد را بر استی بخلق و ستاد
که آن درخت از بیخ برآمده متوجه رسول شد صلی الله علیه و آله و سلم و از حرکت
او آوازی حاصل شد چون آواز حرکت بال مرغ تا آن زمان که پیش پیغمبر
صلی الله علیه و آله رسید بآب نهد شاخ بلند ترین خود بر آن حضرت
سپاه انداخت و بعضی از شاخهای خود بر دوشش نهاد و من آنکه و من بر جانب
آنرا و آب برآه بودم چون شرکان صوق حال بدیدند بگفتند ای محمد
بفرمانیک نیمه درخت بجای خود کرد و نیم دیگر پیش تو بایستد حضرت
مقدمش نبوی صلی الله علیه و آله اشارت کرد به درخت یک نیم وی بجای خود
رفت و یک نیم دیگر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بآب نهد و دیگر بآب
الکاس میخوردند که نصف رفته باز نزد حضرت آید و نصف نماند بجای او
رود و آن حضرت اشاق فرمود تا رفته باز آید و آب نهد و رفت من کفم لا اله
الله محمد رسول الله من تخمین مومنم یا رسول الله و ایمان آورم که این درخت
انچه کرد نصف مان خدا تعالی کرد و بجهت صدق نبوت تو بعد از آنکه من

این کلمات بر زبان آوردم پیش کان گفتند که محمد صاحب است و سید است و محمد و محمدی و
نصرتی از کنگره خرمین کس و مقصود ایشان از این کس من بودم سر ملا معین **محمد**
محمد بن طایفه بنت اسد بعد از مدتی معجزه و کبر چون طایفه بنت اسد مادر علی بن ابی
طالب علیه السلام فوت شد امیر مقرر شد که نزد آنحضرت ایدم و از فوت مادر خود
آنحضرت را واقف گردانیدم آنحضرت از فوت او اندوه کین شد و فرمودی مرا
مادری کرده و نیکو بپاک از دور با من خود مشاهده کردم از غم خود او طالب آن ندیده
در او خود با من سلیه دوتا و اربابان مندیج کردند و فرمود که چون از غسل وی فارغ
شوند مرا واقف گردانید چون تلفین و تجهیز وی نمودند او را بر سر نهاده نما
گاه آوردند حضرت روی نماز گذارد و بقره وی در آیه و او را بلند در آورد و سنان
گفت فرمود و بعد از آن گفت با طایفه بنت اسد جواب داد که لبیک یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود یعنی آنچه من ضامن آن شده بودم گفت نعم یا رسول
حق تعالی ترخیز و از خیر و بادهم در حیات و هم در مائت بعد از آن از قبر وی بیرون
آمد و خاک بروی راست کرد یکی از قریش پیش آمد و گفت یا رسول الله صلی
الله علیه و سلم این قبر اکنون معامله نموده با اینکس مثل این معامله پیش خبر
بودیدم تا فی در نماز و هم طول در مناجات در قبر حضرت فرمود که او روزی
من نشسته بودم من این آیه بخوندم و آنقدر جتو با و آوی که خلقا کم عقل مرده وی
از من سوال کرد که معنی و آوی چیست من گفتم یعنی بر منه محمد و از لباس او گفت
و اسواتاه ای نه حال مادران بر منه کی که من از حق تعالی درخواست کردم که
عورت وی ظاهر نگرداند و کفن او را در قبر نرساند بعد از آن از من طایفه مشرک
و نیکر رسید گفت ای من و طریق سوال ایشان با وی گفتم گفت و اعوذت
ما الله منها فسر باید میخوانم با الله تعالی از ایشان من از حق تعالی مسئلت
نمودم که مشرک و نیکر را بهشت نیکو برقی بوی نماید و قبر او را بر وی نشاوه و منقح که

و اما در این مورد که در این کتاب مذکور است که در این کتاب
نمود که در این کتاب مذکور است که در این کتاب
بن و آنکه از این کتاب مذکور است که در این کتاب
صلی الله علیه و سلم مبارک بر موضع سر او از قبر کثرت تا موضع قدم حق نیاید
به رکت دست مبارک آنحضرت قبر وی کثرت و ده گروانند در فناء بقیع
ما یجب و برضی سیر ملا معین در آخر کتاب و در بیان معجزات **ایمان** **لقد علم اسلام**
مراسلام و آنچه ثانیه ایمان امیر المومنین علیه السلام بود و نقلت که چون
خدیجه خانم ایمان آورد و بعد از آن مکرور و بر و انبی و در آخر ایمان روز علی بن ابیطالب
علیه السلام ایمان آورد و قصه وی چنان بود که در روایات آمده است که ابوطالب
از جهت قلت مال و کثرت عیال و اضطراب احوال راه یافته بود و در راه قحط کلی
واقع شده بود و چنانکه اهل مکه در مانند بیعت صلی الله علیه و سلم تعاس گفت ای
عجم برادر است ابوطالب عیال بسیار دارد و خرجی بسیار و دخلی کم و حلال عسرة
مصلحت است که او را معاوضتی کنیم و تحقیق در عیال او نایم و هر یک فرزندی از
فرزند ان او برادریم ابوطالب گفت عزا از عیال ناکر بزر است با تا شفا
و انسید بیعت صلی الله علیه و سلم کما یبغی تربیت علی قیام نمود تا در حجره
ربیت تربیت ده سالگی رسید روزی نماند بیعت صلی الله علیه و سلم آمد و دید
که آنحضرت با خدیجه علیها السلام ناز میکند از نزد حضرت پرسید که این چیست
گفت این دین خدا انعام است که از برای خود بر کنده و نرمان و غوث میکم
که خدا انعام را ناکو و دانا که او شهادت و شهادت نداد و نر از ک
لانت غرا میجویم امیر المومنین علیه السلام فرمود که این دین را پیش از این
بشک نشنیده و هیچ کاری به مشورت پدر خود ابوطالب
نیکم اگر رخصت باشد یا مشورت کنیم حضرت فرمود که ای علی مقرر چنانست

که که سلام میاری این را از نیکو انظار کنی امیرالمومنین کشت توقیف فرمودم و در آن شب
تقیه الاولاد و موافقت بکشد و بنور هدایت منور گردانید تا جرم چون صبح برآمد
روز قصف بود و در پیش پدید امیرالمومنین علی علیه السلام بخدمت رسول صلی الله علیه
و سلم آمد و گفت یا رسول الله بر من استقام عرض کن فی الحال باسلام در آمد و بر و این
است که گفت بروم و نباید رهنموت کنم چون موقوف بر رفت خاطرش آمد که بدترم
وصیت کرده بود که هر چه از آن ولایت کند قبول کنی بهمان وصیت عمل نمود با بقدر
بارگشت و ایمان آورد و در فضایل اهل بیت چنین فرمود است که پیغمبر صلی الله علیه
و سلم روز دوشنبه معوث کشت و امیرالمومنین علی علیه السلام روز سه
شنبه ایمان آورد و اسلام خویش از ابوطالب بهمان میداشت و بعد از آن نزد
بن عمارت مسلمان شد مسلمه ماعین در فایع سال چهارم از نبوت واقعه
اسلام زید بن حارثه واقعه چهارم اسلام ابوبکر صدیق و ابن مسافری است مانی گفت
که ابوبکر اول است اسلاما نهم از تشریفات قیامت که با محضرت مخصوص باشد
است که لوای محمد در دست محضرت باشد چنانچه فرموده لولاه الحمد یومئذ مدی
بروایت و بکر که اما سید ولد آدم یوم القیمه و لا فری و سیدی لولاه الحمد و لا فری
بنی یومئذ آدم من سوا الاولاد و موت لوائه و همه اینها و رسل علیهم الصلوٰه و
در ظل لوائی محضرت باشند گفت که گوارا از سال راه ارتقا باقی
قبضه او از فضیلتهاست و نشان او از یاقوت حمراء و از مروخه خراجه
سهم زوائه باشد از نور یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در که و بر
سه مکتوب باشد اول بسم الله الرحمن الرحیم و دوم الحمد لله رب العالمین
لا اله الا الله محمد رسول الله چون این لورا در فضا و محکمانت حاضر گردد است
منادی ندا کند ابن ابی العزیز الفزازی الحوی الهامی بنی بکر است محمد
عبد الله خاتم النبیین سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پیش آنکه در این لواء مبارک بدست میبویا گیرد
بعد از آن تاجی امین از او میبویا علیهم السلام و با سایر صدیقان و شیعیان او
و کافه اهل عرفان در حوالی آن مجتمع گردند نگاه از برای هر یک حله و رایت و تاج خاص
گردانند و از برای حضرت مقدس بنوی صلی الله علیه و سلم تاجی از نور سپارند و بر
فوق بامبون آن سلطان انس و جان بنهند و لباس از صبر و خضار زمین بپوشانند
پوشانند و هفتاد هزار لواء پیش آنحضرت ببرند و این لواء محصور است به دست شاه
مرتضی علی علیه السلام داده و این افواج باین اعلام و الویه در سبزه لواء الحمد در آید
و هر که طریق متابعت سنت محمد به صلی الله علیه و سلم متلک داشته همراه همه
سالم عالم بجناب عدن نزول نماید سر طامعین نقلت که برین لواء
حلاجهایا باشد و تخته و در هر یک از آن حلاجل قبه از نور و در هر قبه حوران
نشسته با حال و بر دست هر یک بر آه داده در آن برات تعیین از دواج ایشان
نموده و در آن در غفاتی آن قیامت مقرر از دواج و طالب جفنان خود در میان
حلابن غصبات می بیند و دست دراز کرده نام خود را بر تخت نازد و نا خود
اگر از اعزاز میگرداند بعد از آن ملاک را فرمان شود تا آن علم را بردارند ملاک
ایستادان عاجز آیند حق تعالی فرماید این است شری حضرت مابغی علی بن
مطالب کیاست علیه السلام را حاضر گردانند تا آن لوار چون کلد بسته
بر دست گرفته از بل صراط سلامت بگذرانند و روایی است که حق تعالی
از تمام جنت بفرستد تا علی عالی علم را با لوار برداشته بفضا رحمت
فرود آرد و که بیند آن علم از وزیر بر سر شاه مرتضی علی بر مثال تاجی باشد و
اولیا در آن علم بر مثال جواهر زوهر در آن تاج و امده اعلم بفضله الله افتاب
بهشت جاگرمی از جاگران آن سید صلی الله علیه و سلم یعنی ابوکر صدیق
آن طلوع باز است و تا صواب جماعت در صلوٰه فریاد نشود و از برای

قرین م

علی م

خادم ذکر کرد که خاندان حضرت یحیی علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از آنکه در حبس
 افتادند و در آن محال خود را در عصر نفسی و فقهی و ادراک سر ملائمت در میان
 فصل حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در اول کتاب نقلت در آن شب که علی مرتضی
 علیه السلام حامله می مصطفی می نمود و جان شیرین خویش فدای آن حضرت می نمود و حضرت
 جلال احدیت جل و علا غیر مثل و بی کمال علیه السلام وحی فرمود که من در میان شما
 عقد مواخات بستم و عمر کار این تر از کار دیگر است ختم کدام یک از شما حیات یا خود را
 بر حیات خود بری گزینید هر یک از آن دو فرشته مقرب گفت که ما حیات
 خود را دوست میداریم و اختیار نمودن کافی و دیگر بر بر زنجیر کاف خویش نمیکنیم
 وحی آمد که چرا مثل علی بن ابی طالب علیه السلام نیاستید که میان من و محمد
 عقد مواخات بستم و او جان خود را فدایه نفس کرانهایه و بی تراخت حیات
 محمد را اصلی اند علیه و الله سلم بر حیات خویش اختیار نمود اکنون ازین طایفه
 حضرت الحطیبه غیر ارید و بطار را از اعدا نگاه دارید ایشان بفغان سلطان بجز
 جل و علا ازین بقیه نیکن در پرواز اند معوضه ربع منکون نزول فرمودند
 جبرئیل علیه السلام بر بالین عیسی علیه السلام در میان یابی او
 جبرئیل میگفت ربیع ملک یا علی کیست مثل تو ای علی که میباید که در بتو خداوند
 بر ملائکه ملا علی هر آنکه هر خدا راه نفس بر بندد ملک ز غش بفغان او گو
 بندد حق تعالی در بار مرتضی علی علیه السلام این آیه و سناده که من النار
من تیری نفسه انشاء مرصعات الله و الله روف بللعباد و شاهان نیز
 درین باب چند بیت و نمود است وقت نفی خیر و طی الحصى و
طاف بالیت العقیق بالجر رسول اله خاف ان یکر و ابه نجاه و الطول
اله من المنکر و باب رسول الله فی الغار امتنا موتی و فی حفظ الله و فی سر
 و غت اراهم و ما میوی فقد و طنت نفسی علی القتل و الاسر سیر ملائمت

واقعات
 در بار
 علیه السلام
 برای
 کتب

در بار
 علیه السلام
 در بار
 علیه السلام

در سال هجرت ۱۰۰۰ و در این سال است که حضرت عیسی علیه السلام که ای
 خدای قبول دمی منزه است و منزه از قول و قولی است و منزه از قول و قولی است
 از روی معقول و معقول که منزه است از قول و قولی است و منزه از قول و قولی است
 بر کنه ارجو بیا قدر است و واسطه از دواج و واسطه از دواج است و منزه از قول و قولی است
 بوستان قنوت را در چه کمال نبوده رسانده ام و منزه از قول و قولی است
 من مخلف باشم و بوحده انیت ذات و ذواتیت صفات معترف و احکام تجلی
 بر سبیل تعجب قبول کن و منزه از قول و قولی است و منزه از قول و قولی است
 واقف گردان و باطن پیغمبر است و درین پروردگار و مطلبی صلی الله
 علیه و سلم که موعده اینها و مقصود اصفیات بشارة ده و از جمله صفات
 او یکی است که بر چرخ سوار شود و دیگر عدد و مشکو حاشی بسیار بود تا تسلسل
 و دروغ پاکیزه اصلش یکی از ازوینج ظاهر است او منتهی گردد که فدای
 قیامت رفیق مادر تو مریم باشد و در او پس خلد بنی خدیجه کبری رضی الله
 عنها و آن سرور را از دو دختر همچون اختری تولد کند که خاتون قیامت زبانی
 حکم کرامت بود و صدق عصمت و درین عفتش و در شهر هوار غش
 و مرکز دایره فاش توانست بود و امام جوده در نهید فواید و نیز اسلام
 نوشتند و عاقبت الازدست تویم تا فرجام ثمرت شهادت نوشند
سیر نامعین در بشارة پیغمبر آخر الزمان واقعه چهارم نیز بشارة
 اوم علیه السلام است عبد الرحمن بن زید انصاری روایت کند که اوم
 علیه السلام گفت من در قیامت مهر فرزند آن باشم الانک پیغمبر
 که نامش محمد است که فضیلت وی بر من و بر دیگران است بگو ای که
 توجه وی بغیر خدیجه کبری در دفع شیطان یا فر او باشد بخلاف توجه
 که در کاری شیطان کرد در اضلال من و بگو ای که حق تعالی باری وی داد

در سال هجرت ۱۰۰۰ و در این سال است که حضرت عیسی علیه السلام که ای
 خدای قبول دمی منزه است و منزه از قول و قولی است و منزه از قول و قولی است
 از روی معقول و معقول که منزه است از قول و قولی است و منزه از قول و قولی است
 بر کنه ارجو بیا قدر است و واسطه از دواج و واسطه از دواج است و منزه از قول و قولی است
 بوستان قنوت را در چه کمال نبوده رسانده ام و منزه از قول و قولی است
 من مخلف باشم و بوحده انیت ذات و ذواتیت صفات معترف و احکام تجلی
 بر سبیل تعجب قبول کن و منزه از قول و قولی است و منزه از قول و قولی است
 واقف گردان و باطن پیغمبر است و درین پروردگار و مطلبی صلی الله
 علیه و سلم که موعده اینها و مقصود اصفیات بشارة ده و از جمله صفات
 او یکی است که بر چرخ سوار شود و دیگر عدد و مشکو حاشی بسیار بود تا تسلسل
 و دروغ پاکیزه اصلش یکی از ازوینج ظاهر است او منتهی گردد که فدای
 قیامت رفیق مادر تو مریم باشد و در او پس خلد بنی خدیجه کبری رضی الله
 عنها و آن سرور را از دو دختر همچون اختری تولد کند که خاتون قیامت زبانی
 حکم کرامت بود و صدق عصمت و درین عفتش و در شهر هوار غش
 و مرکز دایره فاش توانست بود و امام جوده در نهید فواید و نیز اسلام
 نوشتند و عاقبت الازدست تویم تا فرجام ثمرت شهادت نوشند
سیر نامعین در بشارة پیغمبر آخر الزمان واقعه چهارم نیز بشارة
 اوم علیه السلام است عبد الرحمن بن زید انصاری روایت کند که اوم
 علیه السلام گفت من در قیامت مهر فرزند آن باشم الانک پیغمبر
 که نامش محمد است که فضیلت وی بر من و بر دیگران است بگو ای که
 توجه وی بغیر خدیجه کبری در دفع شیطان یا فر او باشد بخلاف توجه
 که در کاری شیطان کرد در اضلال من و بگو ای که حق تعالی باری وی داد

جنت م

و آن سبط بود و بنی ملک قاصد بود و نام هر دو از روی کعبه آورده شد
نهما خواند و گفت خواجه این دو نام در حاکم است و مرا از آن خبر ده و سبط
صبح بخانه عادت کاوشان عرب عبوده خواب او میان فرموده را بنی
و صفت من ظلمه نارض تمامه فاعلی منها کل ذات حجه یعنی چنین در خواب دیدی که
چیزی سباه سوخته از بارگاه برون آمد و بر من تمامه یعنی من در افتاد و بر جبر را
که آن سبط آن کاسه سرداشت سوخت ملک گفت راستی گفتی خواب من
این بود اکنون تعمیرش میان کن سبط گفت احلفت باین امر من حقش
بسیطن ارضکم الخیش فلیکن باین این اظهار خوش یعنی سوخته باد میکنم با چینه
در میان این دو سنگ است یعنی بدین نام این از حدیث و کذب و این کینه
خدا از آنها که هر آینه فرو افتد بر زمین شما اهل حبشه مالکین گردند از آنجا که این
یعنی عدن تا آنجا که خوش است و آن دو موضع بود بر سر حد بین ربه را ازین
نصیر نام پیش آمد و گفت ای سبط این کار مانعایت دشوار است و قبول ازین
و آفته پس کران مار مکرو و بگوی که این در روزگار من بود با بعد از من سبط
گفت در میان تو نباشد بعد از تو بر هفتاد سال مادی این امر ظاهر گردد و
مقدمات این فتنه پیدا شود ملک گفت جو حبه مستقر باشند ملک عزیز ایشان
پایین بماند نماند گفت نامه ایشان باندک فرضی گشته و ادعای ملکوت کردند
و اینها قواعد حکومت ایشان بدست کی از وزندان ذوالقرن باشند و وی
بادشاهی بود فرخ و به تیرا که بعد از ایشان بدولت و مرا و بر تخت عدل
استقلال نشیند و آمد و ظهوری بماند و خسر و آن عجم باشد که وی از زمین
ملک عجم التاجا جوید از آنجا بملوان ایرانرا که نمره شان بر وین کس و غیرشان
چون که از بود و حبه را از قوت و طعمه کسان گردانند گفت ای سبط این
بادشاه مبارک قدم که از تن ذوالقرن و دو دمان صمد است ملک بر و

ما بعد از آنکه گفت که ملک نو نیز مانند روز و وقت از طاعت این او برود و رفت بعد از این
 نشسته و تبدیل در انتقال کرد و از کبر و جهاندازی بزرگ ماند گفت نمی توانا به
 الوهی من العلی برکت یغفری که دریا با کوهها رسالت را اندک و هر بی اوم نباشد و
 در فضایل و شرف زمین ترکیب چهار کس عالم صفا الله علیه و سلم و وحی بروی
 نازل شود و از کوه و کار خورشید آسمان و در این زمین زمان و افسر بنده مکن
 مکان سجده و تعالی برسد که این امر از که ام تسل بود گفت از غالب بن شهر
 بن مالک بن عمار و قنبل و ملک حامدان او نایب قیامت ماند ربه چون از صله
 فوجید مکانه بود و قار آمدن قیامت از این سخن بختش بر نخب باز و دخواست
 تا تحقیق این سخن کند گفت ای سبط زمان ایسج نهایی نباشد سطح گفت
 ای بادشاه کا مکار خاقت او و او سر انجام آمد شدن قبل النهار روز است
 وجه روزی که در وی اول و آخر عالم خلف و سوف اولاد و اعقاب اوم را جمع
 کند و خطبه لمن الملك اليوم الله الواحد القهار بر هر دوی هزار عالم خوانند و سکه
 سلطان بر وجه و دیار و درم خورشید و ماه بنهند و جفهای احیام این
 قهای لاجور وی بکر را در میدان استفا بکب با نیازی دریم شکند و دنا ترا
 سم که چون مسامه مرالواح افلاک و دوحه اندکنند بختان کنند کوهان
 و بار بساط عوصات چمن بیل شطخ به جان روان گردانند هر که امروز شاه
 عرصه روز را بقدم عدل و راستی رفته و ارمات محوت معوی شده و در
 خانه مشت بهشت نشینانند و الکه و زن در برین باطله مدار گرفتار بود
 بیابان سبق المفودون اسب کلک و در میدان شغف بر رخ فردا و دوانند
 ربه گفت ای سطح ما را غیر سازه تا خود بهشت الواقع چنین خواهد بود سطح
 سو کند ما و گردن الشفق و الفلق ان ما انبیک به الحی یعنی سو کند به شمع
 اونه و سیاهی شب و روشنایی صبح که آنچه شو گفتیم حق و صدق است

آنکه واقع خواهد شد چون از ملک از راه و مسافرت سطح باز رفت
ناشناسی بن صفت بجای که منیر گامی بود و هر غلظت طلسمه و از وی نیز اس
نمود واقع غیر او بعینه لفظ ^{لفظ} جابجاء سطح تقرر کرده بود و غرض داشت و او
عالم بسید حضرت اولاد او صلی الله علیه وسلم زار و او چون ملک ریعنه
شهادت این دو ماهر که از غیب خبر میدادند متفق اللفظ و المعنی یافت و مشق
احوال و احوال قیامت ریعنه را بیشتر واقف ساخت و از ظلم و جور و وبال قیامت
خاطر گردانید و از عدل و احسان و قزائهای متفرع بر آن بیرونی خواند و از بهشت
و وزخ و برا و قوت و او ملک ریعنه لغات ترسید و بگریه آمد و بسیار
گریست و بعد از آن ترک بست بر پشتی و او و امان به غمصر صلی الله علیه وسلم
آورد و دست تقدی و ظلم از زغبت گونا گروانند و دست شفقت و انصاف
بر سر رعیت گشته اند و دانست که این چنین حشیان همچون تحقیق خواهد بود
و از شامت ایشان و قایع شیعه ظهور خواهد آمد و صلح دید که اهل بیت خود را
بن با ظلم و بگریه بخوار خواندند و در بنیاد امان و ظل احسان شایو بر زمین خبر
قرار گرفته اند و از وزندان او انجا پادشاهان بنشستند و بگریه ایشان منتهی بودند
که بهرام کوراید روی غریب بود و بعد از وفات او بخدمت میر و گریسته نماند و آن
رسیده و الله الوارث بعث پیغمبر آخر زمان بعد از آن حدیجه رضی الله عنهن
و زوجه این گشاده آن همه را بلیک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کرد و گفت
تمنخواهم که در امور معیشت نومنون منت باشی این همه مال از آن منت و من نمود
منت و محتاج خودی صفت تو باشم و ابو طالب ازین سب بسیار خرم و شادمان
گشت و از فکر معیشت سید عالم صلی الله علیه وسلم و ضبط مهات او فراغت
تمام حاصل کرد و گفت الحمد لله الذی اوبى علیکم الکرب و دفع عننا الغموم بین
حدیجه مکره تکادى ان حضرت صلی الله علیه و آله بر میان لب و کثافت

بسم الله

بدین مویهای خود از آن مریدان است سیر ملا معین علی فضل عقد از وای خدیجه
این کتب حدیثی است که عوام نقل کرده اند که حضرت فرموده که هیچ مالی عا
را فرمادند مال او بیکر بزرگ اعانت مال خدیجه دروفتی بود که حضرت کمال عسرت
داشتند با آنکه محتاج بقوت بودند چنانچه از خوف ابو طالب معلوم است
بسیار میسرساند که کذب این را که گفته اند از فضل عایشه برخدیجه مقصود
از آن از خضای خدیجه دعا و استغفار از حضرت صلی الله علیه وسلم مراد و
جبات و عمارت چنانچه گاه و گاه عایشه رضی الله عنها از پس آن حضرت یادوی
میکردند غرت میبرد و ناز و زاری گفت تا چند یاد بخواری از عمارتش کنی از خانه
پیری دندان درد بان نداشت و عمر که را نند بود اکنون حق تعالی عوض بهتری
ارزاند داشت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن را بشفقت از مؤ
سوس کند بخدای که بهتر از وزن عمر رسیده ایمان آورد و قنیه همه مردم کار بودند
و قصد حق من کرد و فنی که به کذب میکردند و موا ساه کرد با من مال خود وقتی که
همه مرا محروم میداشتند و حق تعالی مرا از وی فرزند ان داد عایشه گفت با خود
شمار کردم که دیگر هر کس خدیجه را ببندی باید بکنم نقلت که خواججه علیه السلام
در بیت مبارک خود او را در کورستان که چون که مقبره مکه است مدو
ماخت و خاطر مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بفراف او بغایت محزون گشت
وفات او سال و هم بود از معیت و عمر او شصت و پنج سال بود مدت
میصاحف او بار رسول صلی الله علیه وسلم پست و پنج سال بود و مضایل او بسیار
بدین مقدار کفایت افتاد سیر ملا معین در زیر فضل وفات خدیجه معجزه
رضی الله عنه از حضرت سلطان اولیا علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست
که چون بای میبارک در رکاب در آورده و پیش از آنکه بای دیگر در آورده تمامی زبان ختم
آورده بود سیر ملا معین در فضل مثلثات معراج حضرت خیر الشیر در باب

السلام

چهارم فیضی است که در آن حضرت کرم الله وجهه فرمود که ای علی بن ابی طالب مرا در این باره خبر بده
از خبری که در این باره است که رسول الله صلی الله علیه و سلم ملائکه شرافت را
علی بن ابی طالب فرشته بصورت علی خلق کرده است و او را در میان چهارم
داشتند تا زیارت او میکنند و بعد از او هر یک میجویند بعد از آن هر کس که شکوفه
ای علی را از دشتی آید باز کرده و آنرا بویسم و نیمه شکافت و زبان آن بقی بر آن
نقاب بروی کشیدم از روی پرسیدم که از آن کبشی گفت مرا از برای برادر تو
عم نو علی بن ابیطالب علیه السلام فرستاده **سرمه معین فضل** نه زویم در باب
چهارم در میان عوالم که در هفت وید بودند **عزرا** **خود** **عزرا** و **عزرا**
دیگر نقلت که عبد الله نما که از جمله مسلمانان بود اما بشری خبر کا می افدام نمود آن روز
از شش خیرین خراج نموده آن بحرم را پیش حضرت آوردند و حضرت بتغلیف
مبارک او را ادب فرموده ماران نیز با نشان حضرت با وی همین معامله پیش بردند
فاروق اعظم بروی لغت کرده گفت بار خدا باروی لغت کن تا چند این شخص
ازین عمل ناپسندید منع کند و او منع نکرد و پنج زجر می نه جر نشود حضرت
مقدس بنوی صلی الله علیه و سلم فرمود ای **عزرا** چنین مگوی که او خدا و رسول او
دوست میدارد و رافعه دیگر آوردند و آن او آن که مسلمانان محاصره حصار قیوس
اشتغال نمودند حضرت را صدای عارض گشته بود بان جهت مبارک تفتیش
خود حاضر نمیشد شد فاما هر دو روز یکی از اعیان مهاجر و انصار
اختیار نمود و رایت نرفت این دو داده جنگ میفرستاد و چون قلعه قیوس از
تلاص دیگر باستحکام زما و ده بود و فتح آن غریب میباشید **نقلت** که روزی
عمر خطاب مضمندی بمباریه گشته علم برداشتند و از حامیان خود اسلام
بنیای قلعه آمدند و سخی بلخ پیش برده هر هفت فرامیته مهر روی نمود و در
دیگر صد بی اکر رایت برگرفت با جمعی از شجاعان و اطفال بقتل ارباب ضلالت

باز

[illegible]

42

لم يرد على احد من اهل البيت ان يفتي في هذه المسئلة من غير ان يفتي في المسئلة التي قبلها
 فابسط اليه اصحابها ما هم عليه من غير ان يفتي في هذه المسئلة من غير ان يفتي في المسئلة التي قبلها
 على واد فلما كان قبل منارنا وقبل منزله وقد على الطريق قال انما كنتم قبل ان تغرب الشمس في قبري
 الى ولا يكون احد منكم على حال فخلق لانه كان حراقتي بنى ما ثم فخرنا اليه اخاهما وهو جالس
 يتنظرنا فقال صحوا الى بطلان وقلان من الفعل فماده رجلا معها التما والفت النبا قال اجتمعوا كلكم
 فاركبوا وفكم هذا اوصدوا معكم الجبل غلاما كان له كان اسود يعرف بالجبل وكان لو حمل يده الله فاما
 على منزله جلة لسرا من شدة وباسه وامضوا الى بيت القبر الذي قد افتتحت به الناس يقولون
 انه قبر علي حتى تشبهوه ويخوفوا بقصتي ما فيه فقصنا الى الموضع فقلنا ووكلمنا ما امر به فحفوا الحفاريون
 وهم يقولون لا حول ولا قوة الا بالله في انفسهم ونحن في حاجته حتى نزلوا حصة اذرع فلما الى
 الصلاة قال الحفاريون قد بلغنا الى موضع صلب الربس نقوى بقوة فانزلوا الحفاريون الحفاريون
 فحضر بخرية سمعنا لها طينا شديدا ان الرزم ضرب ثالثة وسمعنا لها طينا شديدا من ذلك ثم
 ضرب الثالثة فسمعنا لها طينا شديدا ما تقدم في صلاح العلام كبره فقمنا فاشركنا عليه و
 قلنا للذين كانوا معه سالوه فلم يجيبوا وهو سقيت فتنة وانا الجبل فاذ على يد من اطراف اصلا
 الى مرفقه وم هو سقيت لا يكلمنا ولا يجيب جوابا فجلنا على النبل ورجعنا طامرين لم
 نزل الى العلام فبشر من عضده وجبه وسار شقه الايمن حتى انهمينا الى علي فقال امير
 قلنا ما نرى وحدنا بالصوره فالتفت الى القبلة فتاب لما هو عليه ورجع عن الامور
 ونولي وثر اوركب بعد ذلك في الليل الى علي بن مصعب بن جابر فساله ان يفتي
 على القبر ضد وقا ولم يجبه بشي ووجهه بين ظلم الموضع ولم يقصد وف عليه واما العلام
 الاسود ومن وقتة قال ابو الحسن بن الحاج راينا هذا الصدف الذي له احدثه بطفه وذلك
 قبل ان يني عليه الحارث الذي بناه الحارث بن زياد نهذب الحديث في باب الزايدات
 في كتاب الزايدات قوله تعالى وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لعل من تتبع الزايدات
 ممن يقلب على عقبيه والحال ان كانت لكسيرة الاعلى الذين يمدون ولا يوح امان امير المؤمنين

اخرجه

ما بعد علی

معنی امیر المومنین علی علیه السلام و امیر شمس بعد از من دنیا و آخرت
 پس نگاهدارید او را یعنی او را و از ابانت بن یحیی مروزی قال قال النبی صلی
 علیه و آله اما سید النبیین و علی سید الوصیین و ان اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم
 علی و آخرهم اقایم المهدی ابانت بن یحیی گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم که من بهترین پیغمبرانم و علی بهترین وصیان بدرستی که وصیان من دوازده
 که اول ایشان علی است علیه السلام و آخر ایشان قائم مهدی علیه الصلوة و السلام
 امیر المومنین عمر خطاب نقل کنند قال لما عقد عقد مواخاة من اصحابه قال له ایها
 اخی فی الدنیا و الاخرة و خلقت فی اهل و وصی فی امتی و وارث علمی و خاضی دینی قال
 منی و ما دامنه نفعه نفی و ضرره ضرری من احب فقد احب منی و من بغضه فقد بغض منی
 خطاب گفت هرگاه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در میان اصحاب عقد برادر
 است و فرمود این علی را فرست در دنیا و آخرت و خلفه من در اهل من و وصی من
 در امت من و وارث من و او گذشته و من مال او از من و مال من از او است
 نفع و ضرر او نفع و ضرر من است هر که دوست دارد علی را تحقیق دوست دارد مرا و هر که
 دشمن دارد او را تحقیق دشمن دارد مرا کذا فی المناقب المرتضویة می آیند که روایات صحیح
 بصحت می رسد که چه آنحضرت بای مبارک در باب می نهاد و افتتاح نماز گوشت
 میکرد چون بانی میکرد در کتاب میرسد بروای ربالبای اسب می ایستاد ختم روان
 نام میکرد و از امیر المومنین حسین روایت کنند چون حضرت امیر علیه السلام وفات
 یافت بنیادم که قابل میگوید که بیرون بودند و این منم خدا تا واکند از بیرون رفت
 از درون خانه آوازی آمد که محمد علیه السلام در گذشت و منی او شنیدند و نگاهبانی منم
 نه خواهد کرد و دیگری گفت هرگاه که (سیرت) سیرت ایشان از در و پیروی ایشان که
 چون آواز ساکن شد بیدار آیدیم او را غسل کرده در کفن می یافتیم و بروی نماز کرده
 و دفن کردیم **ششمین صاعش را که مغضی برقی علی بود** امام مستغفور و مکتب

از من و من
 که غفیر است

ششمین صاعش را که
 مغضی برقی علی بود

در این تنخواه آورده که در مدینه شخصی بود که گفت با حضرت عثمان غنی علیه السلام
 صحبت این مالک را فرما بدو عا کرد و این شخص شتر خود را در حرم شخصی گذاشته بود و خود
 در مسجد و از آن مرد میان حلقه مردم نشسته این شتر از جای خود بر جفت و بمسجد درآمد
 و آن شخص را در میان مردم زیر سینه خود گرفت و بر زمین بمالید گفت امام مستقیفی
 آورده که عثمان زید گفته که سعد بن مسیت شخصی را این نموده گفت بر خیز و اید بن گفتیم
 حال او را بار تابی که چیست تا به پنجم گفت این شخص باصحاب رسول یعنی علی و عثمان غنی
 نامش است می گفت من ضحاکت کردم خداوند اگر این را پیش تو ساقی بقیه عثمانی است
 نشان بین نمای روی این شخص سپاه شد و اقیاب قرین برای حضرت امیر
 منقولست که بسیاری ثعلبی بجهت پاس خاطر اقیاب دو نوبت رواقب نمود یکی در عهد
 رسول و یکی بعد از وفات او ام سلمه و اسامه بن عیس و جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید خدری
 روایت کردند که رسول صلی الله علیه و سلم روزی در خانه سرد بود و علی پیش او ناکاه
 جبرئیل آمد و آنرا در از کانی وی بکینه بران علی کرد و سر بر داشت تا آن
 زمان که اقیاب غروب کرد علی نماز عصر نشسته با ایشان نماز کرد و چون رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم بحال خود باز آمد فرمود ای علی نماز عصر از تو فوت شد گفت باز رسول
 باشارت گذاردم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و عا کن که خدا کافرا اقیاب
 بر او انداخته نماز دیگر را ایستاده در وقت بگذاری علی علیه السلام دعا کرد اقیاب
 بآن موضع که در وقت نماز دیگر میباشد باز گفت علی نماز خود را در وقت گذارد
 اسامه بن عیس گوید که از اقیاب در وقت غروب آوازی بر می آید همچو آواز آن و آنچه
 بعد از وفات رسول صلی الله علیه و سلم واقع شد آن بود که آنحضرت در صحن کوفه
 چون خواست که از فرات بگذرد و نماز دیگر بود امیرالمؤمنین علیه السلام
 بعضی از صحاب بگذراندند و چهار بابان و اسباب مشغول گشتند اقیاب
 غروب کرد نماز عصر را ایشان فوت شد آنرا چشمه ولایت بدرگاه رب العزت

درخواست نمود که انساب را بر کوه انداخته انصار و علماء را به استقبال کرد و بافتاب بجای
نایب پیکار که چون با قوم سلام کاره نمود انساب غروب شد و او آوازی سخت
هولناک میباده و خوف بر مردم غالب آمد به هیچ و تحلیل مشغول شدند **در پیشگاه**
امام علیه السلام برای غرض **حضرت امیرالمومنین علیه السلام** و در هر چه چهل حدیث آورده که روزی
سید کانیات علیه افضل الصلوات و التسلیمات نماز باید او میکرد و خبر بر کوه رفتند
چندان توقف نمودند که باعث خیر انساب اصحاب شد بعد از آنکه از آنجا
از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم استفسار کردند که بار سون الله این همه کثرت
در کوه از چه روی توقف نمودند که علی بن ابیطالب بجهت نماز در مسجد میباید و در راه
بر فانی با و ملاقی شد او بواسطه تقدیم آن بر ناخبر نمود و خبر علی السلام از حضرت
عزت در رسید و یکدست خود را بر پشت من گذاشت و دست دیگر بر افتاب که نماز
او من سر از کوه بردارم و نه افتاب از مطلع سر کشد **فصل حضرت یحیی علیه السلام**
مرویت که آنحضرت یکی از اصحاب خویش گفت برویش مسجد فلان خانه است مردی
در آنجا با هم نزاع دارند هر دو را نزد من آر چون الشفص موجب فرموده عمل نمود آنحضرت
از ایشان پرسید که در میان شما چه گفتگو واقع شد مرد گفت با امیرالمومنین من این
زن را بقتل خویش در آورده بودم چون خواستم که او را در انگوشت کنم مرا فرمود
نام از او ببرد پس آنحضرت مجلس را خلوت ساخته زن فرستاد که تو خبر فلان
بسته زن گفت استم امیرالمومنین فرمود پس رفتی فلان وقت ما تو را ندانم
کرد و تو از و حامله شدی و ما در خود را ازین بر واقف کردی چون وضع حمل واقع شد
بهری بود آنرا در خرقه پیچیده در فلان موضع انداختی مگر آنکه آنرا بگو که سگی مرغان
سگ انداختی آن سگ بر سر طفل خورد و سگ را زخمی ساخت ما در توان جان
آنرا را از خویش جدا ساخت بر زخم آن طفل بست و او را گذاشته رفتی آن
زن همه را قصدین کرد آنحضرت فرمود فلان قبیل آن طفل را بگذاشته تربیت کرده اند

اور دست حال که بنویسد آورد و گفت جوان گفت این خوشه که گفتا آن جوان هر دو خوشه که گفت
 آن را زخم بنظر زن زد و گفت ایگاه فرمود که این برکت و در خدا تعالی از این روی حرام بود و کمال
و در آن وقت که در این صلب علی بن ابی طالب که آفرینش بود الهی و جامع التواریخ و از جابر
 انصاری مرویست که سینه خدا صلی الله علیه و سلم فرموده ان الله جعل ذریه کل نبی
 فی صلبه و جعل ذریه فی صلب علی بن ابیطالب خدا تعالی ذریه هر پیغمبر را در صلب او نهاد است
 و ذریه مرا در صلب علی **و در این صلب علی بن ابی طالب** که آفرینش بود الهی و جامع التواریخ و از جابر
 در یک معطره بود است بعد عام فیل **و در این صلب علی بن ابی طالب** که آفرینش بود الهی و جامع التواریخ و از جابر
 هفت ساله بوده و گفته اند قول اول صحیح است و در سینه چهل ماه رمضان در کوفه عید آن
 بن اطمینان علیه لغت انصاری است ولایت را بنهادت رسانید **جمع الاولیا علی اکبر است**
 زهری رضی روایت کند که چون او را خلافت بیعت کردند بر خورشید و خطبه خواند و در میان
 خطبه فرمود و الله ما كنت حاربنا علی الا مارت بوما و لعلکم قاطوا لانت مهابرا غنا و لا لعلکم
 عروجل فی **و لا علانته** و مالی فی الامارات من راحته یعنی بخدا که من بر امارت حریص
 نیستم و خودم و هرگز روزی و ششی را در آن بر دم گذر نگذاشته و از خدای عزوجل در خواست
 نهاده و انگار او مرا اندر آن راحتی نیست و چون بنده را حق سبحانه کمال صدق رسانید
 لیکن کرم گرداند و نظر اراده حق سبحانه باشد تا بر هر صفت که آید بر آن میگرد
 و اگر فرمان باشد فقیر باشد چنانکه صدیق در ابتدا و اگر فرمان باشد امیر باشد چنانکه
 بن در آنها **جواب عارفی در باب دروغ و دروغیست که غایت گفته که بعضی گفته اند ابو بکر**
 در میان شهدان و من گنیم و بعضی گفته اند بیعت بریم من کفتم در حجه خوشش بیش حبیب
 خود و من میکنم درین اختلاف بودیم که خواب بر من غلبه کرد و او از من شنیدم که کسی
 میگوید ضموا الحبيب الى الحبيب و دوست را بدوست رسانید چون میدارند هم
 آن را از آن شنیدند بودند **و صیبت ابو بکر بدین خود** و چنین آید و مذ که ابو بکر وصیت کرده
 بود که تا بوقت مرا بر روضه رسول صلی الله علیه و سلم برید و میگوید السلام علیک یا رسول

و نفوذ از خانه که در آن
 هفت هفت رسالت بنیاده
 سال و نفوذ از خانه که در آن
 شد و نفوذ از خانه که در آن
 هفت و نفوذ از خانه که در آن
 هفت و نفوذ از خانه که در آن
 هفت و نفوذ از خانه که در آن

این بزرگوارت با ستمانه توانی که چنانچه اجازت شود در کشاده کرد و الا بمقتضای بر بنداری
 و چون موجب وجیت ابو بکر علی کردند هنوز کلمات تمام نشده بود که برده دو بیت و اول
 بر آید و مذکور شد و رسید در آید حبیب را بسوی حبیب و از این عباس رسوایت
 گفت که هرگاه در ایام خلافت عمر خطاب فتح این بر اصحاب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و عثمانی بسیار آوردند اول کسی که طلب عینت کرد امیر المومنین حسن علی ابن
 ابیطالب بود امیر المومنین عمر خطاب او را هزار درم گذراند بعد از امیر المومنین حسن
 بن علی ابن ابیطالب مطالبه عینت فرمودند عمر خطاب خادم خود را بر او که او نیز
 هزار درم گذراند چون پسر امیر المومنین عمر خطاب که عبدالله باشد در خواست عینت
 برای او یا نقد درم او فرمود پس عبدالله گفت مروی ام که پیش پسر خدا صلی الله علیه و آله
 شش هزار درم و امیر المومنین حسن و حسین خورد و سال بودند با ایشان هزار هزار درم
 داد و درم یا نقد پس امیر المومنین عمر خطاب فرمود که برو و بگو به ایشان پسر را
 و بگو ما در ایشان ما در و بگو خدا ایشان چه و بگو نعم ایشان نعم و بگو خال ایشان خال و بگو
 تحقیق میدانم که نوشانی آورد و بر آید که پدر ایشان علی ابن ابیطالب است علیه السلام
 و مادر ایشان فاطمه زهرا علیه السلام و خدا ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و جد ایشان خدیجه کبرا علیهم السلام و اعم ایشان پسر ابیطالب است و عم ایشان
 دختر ابیطالب و خاله ایشان ابراهیم علیه السلام پسر بنی نضر است و خاله ایشان
 رقیه ام کلثوم و دختر سیمیه علیهم السلام و جد این ماجرا تمامه تسبیح تسبیح مرقدی علیه السلام
 رسید فرمود از معتمد خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود عمر خطاب مرا
 اهل الجنة و الجنة یعنی عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت در بهشت چون امیر المومنین
 عمر خطاب این خبر استماع نمود با جماعه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و آله چنانچه حیدر کار آمده و در بکوفت و امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
 از منزل خود بیرون نشد و رفت آورد امیر المومنین عمر خطاب گفت ای پسر

خال و بگو خال ایشان و بگو نعم ایشان

هزار

شما از زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدید که فرمود و عمر بن الخطاب سراج الملت
تجاه ولایت جواب با صواب فرمود که ای عمر فاروق گفت که برای من خط نوشته
نداشته بعد از آن صاحب لافتی بخط خاص خود کلمه حید نکارش فرموده با نشان داد
و آن کلمات اینست بسم الله الرحمن الرحيم ما نحن على ابن ابي طالب لعمر بن الخطاب
عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن الله تعالی عن عمر بن الخطاب سراج
اهل الجنة في الجنة امير المؤمنين عمر خطاب ابن خط گفته بفرستند از خود داد و
گفت هرگاه من ببرم این خط را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
نقل عن فضل الخطاب جميع الاوليا نقل مکتوبه وقتی که عثمان را شنید ساختند و او را
ماند که او را فرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
صلی علیه و آله و سلم و فرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
در جوابه النوة این نقل نیز مستور است و قبس بن ابی الحارث گفت که مروان بن حکم چندی
طلبی را در شکریه گفت اینست که بر قتل عثمان اعانت کرد پس خبری بر او نوی او زد و خنجر
از وی جاری بود تا آنکه روز بخشنه ماه جماد الاولی و سینه بی و شش رحلت نمود
و در صحنه زمی مذکور است که آنحضرت فرمودان الله تبارک و تعالی امری عجیب اربعة
و ستم بهیم دم علی و مقداد و سلمان و ابوذر در جامع صغیر شیخ حلال بن سبط
مناقب مذکور است که صلی الله علیه و سلم فرموده ان الجنة تشاق الاربعة عظام
و سلمان و مقداد حضرت خیر البریه علیه افضل الصلوات و التیمة در میان او فرموده که
عما را از سر پایای خود مملو از آنها است در ترجمه احوال مقداد و انصار و عثمان
او فرموده که هر که عمار را دشمن دارد خدا تعالی او را دشمن دارد و خدیو فاروق اولیس
فرغ را و بد که کلمه شتر پوشیده است و بار بار من و نوکری هر دو هزار
چشم در بخت آن کلمه و بد از خود و از خلاف خودش دل گرفت مکتب گفت که این خلاف
من یک کرده مان بخرد و اولیس گفت کسی که عقل ندارد و چه میفروشی منبذ از نا هر که نماید

بسم الله صلی الله علیه و آله
که می
حضرت سید جبار
عما را از سر پایای خود
دانشا فرمود و دشمنی
کفایت اولیس
چهار که باید داد

انظر

ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفرج صلواتهم فوق رؤسهم
 قوما هم له كارهون وامرأتان تزوجها عليهما صاحبوا اخوان تمصا رمان رواء ابن جابر
 وابن ماجه في صحيحه وفي اللفظ لابن ماجه انما من الكتاب المذكور في كتاب الكناح
 وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان المرأة اذا خرجت من
 بيتها وزوجها كاره لبعضها كل ملك في السماء وكل شئ في الارض عليه غير الحن والانس حتى ترجع
 رواء الطبراني وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انما لا تجاوز صلواتها رؤسها بعد الابن حتى ترجع وامرأة عفت وزوجها حتى ترجع
رواء الطبراني ما سئلوا به جند المالك ودروى عن ابن عباس رضي الله عنهما ان امرأة
من شعب ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله اخبرني ما حق الزوج على الزوجة
 فان امرأته ايم فان استطعت الا غلبت اما قال فان حق الزوج على الزوجة ان سألها
 نفسها وهي على ظهر فتي فلا تمنعه نفسها ومن حق الزوج على الزوج ان لا يقصوم قطعوا الا
 باذنه فان فعلت حاجت وعطفت ولا تقبل منها ولا تخرج من بيتها الا باذنه فان فعلت
 لغتها طاعة السماء وطاعة الارض وطاعة الرحمة وطاعة العذاب حتى ترجع قالت لا جرم
 ايداروا الطبراني من كتاب الكناح من الكتاب المذكور وعن الاعمش قال خرجت
في ليلة فمرة ايد المسجد فاذا انا بشي عارضني فاشعر منه حبي وقيل من الحن ام
الانس فقال من الحن فقلت موزم كافر فقال بل موزم فقلت بل فيكم من هذا الا هو
والسبح الشئ قال نعم ثم قال وقع بيني وبين عفت من الحن اخلاف في ايكرو وعمر فقال العفت
انما ظلمت عتبا واعتمدت عليه فقلت له عز رضي حاكما فقال يا بلش فقصصا عليه القصص ففهم
ثم قال هو لادم شيعي وانصاري واهل مودة ثم قال الا احدكم لم يذبح قلنا بل قال اعلمكم
ان عبد الله تعالى في السماء الدنيا البق عام فتمت فيها الاربعة ثم رفعت الاربعة
فيها سبعين الف نصف من الملائكة يتقفون لمجي ايكرو وعمر ثم رفعت
الى الخامسة وارب فيها سبعين الف للملائكة يتقفون مغضى ايكرو وعمر فخرج في فضائل

حاكم
 حاكم
 حاكم

العابد وعبد الله الشفة الف عام

صف من الامة

کتابخانه عمومی
شعبه کتب خطی
موزه و کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

از آنست و در علم اسلام شنیده می شود که در بعضی از احاطه کرد که گنبد شریف و آنرا احاطه نمود
جمع الاولیا در فضل الخطاب بر این هرست حدیث روایت مذکور مذکور است
و اما نقلی روایت کرده که حضرت امیر فرمود که بخدایت آنحضرت علیه السلام از حد مردم که
نسبت بخود می یافتند عرض کردم فرمود ای علی ای بار خدای منی با آنکه باشی چهارم چهارم کسی که
اول بهشت در آنید منم و نو حسن و حسن و ازواج مادیت را است و دو نسبت
چوب با باشند و یکی در نه با عقب از و از ما پیغمبر علیه السلام فرمود که حواست
بهشت بر کسی که ظلم کند بر اهل من معاد در حق عزت من ایستارسانند جمع الاولیا
و از کلام معرظ امام آنحضرت است که فرموده و ایضا ما عهدت که خود ما من نازک و لا
شوقا الی عتیک و لکن را میست ایها العبادة فعدتک یعنی عبادت نمیکند زیا الی از جهت
آنکه از آتش و دوزخ تو میترسم و نه از برای آنکه بهشت تو متناهم و طمع در آن دارم
لکن زیا با فتم که است و او را بر تشش و عبودیتی از آنجناب عبادت تو نمیکند و معنی
قریه الی ایضا نیست که بغیر از عبادت هیچ چیز منظور ننهند تا شد و این در غایت
اشکال است لهذا یکی از عرفا فرموده رنگارزان بود که کرد اندر تو در جهان هیچکس
نار نکرد چه آنحضرت در نماز تا بعدی استغوث ذات الهی میشد و بخوی متوجه
خواب احدیت میکشت و جهان از ماسوی الله غافل و ذلیل بود که بیکان از بدن ماسوا
برون میکشیدند و خمر دار نبود محالف و موالف همه این حکایت را نقل
کردند و ملا حاکمی در تحفه نظم آورده که شیر خدا شاه ولایت است صیقل شکر
خفی و محلی روز احد چون صف میا گرفت ترغی الف تشش جاکفت و
چون میدانست که از بر آوردن بیکان از او بسیار می باید صبر نمودند تا جعفر نماز
مشغول شدند آن موضع را شکافت بیکار از آوردند و دو و خند و چون از نماز
خارج شدند دید که جای نماز کلهای خون دارد بر سرید که این خونها چیست و چون
صورت حال باز گفته اند فهم خورد و گفت که الم تیغ غنچه نذارم خبر که چه زمین

مبارک خضر میرزا و پسران

نیست خردار تر از آنجا که درین باب گفته **حاجی** **الان** **بن** **یک** **شود**
 در قدم اول روان خاک شود باشد ازین خاک کردی **رسمی** **کردن** **کاف** **و** **بر** **دی** **رسمی**
 و نیز حکم شامی در حدیقه در لغت گفته **ساختی** **باشد** **چو** **رم** **حضور** **حاجان**
 تن در خود و گندی دور باز جو قصه مختصر کردی **حامه** **عنصری** **بر** **کردی** **در** **ما** **از** **جایی**
 از چهار قسمتی که در عاقل بر مهور فتی بود غلبت از سلج بگایش که به تن خود بر
و لا حسین اعظم در تفسیر آیه انا و انعم الله و رسول الله و الذین امنوا الذین یقمن الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم را کعبون گفته اند که تفسیر میگوید است که بن است در شان
 امیرالمومنین رضی الله عنه نازل شد و از اسباب بر دل آورده که حضرت **مصطفی** **صلی** **الله** **علیه** **و** **آله** **و** **س** **و** **آ** **و** **س**
 علیه السلام از آنجمله ظاهره مسیحه آمد و مردمان بعضی در رکوع و بعضی در قیام بودند و
 مبارک آنحضرت بر ساطع افتاد بر سب که بچکس ترا خبری داد و می خاتم از
 یافته حضرت نمود گفت این خاتم من دادند حضرت بر سب که این عطا کردم است
 در ویش اشاق بعلی کرد کم الله وجهه حضرت و نمود که در حال تنو و او که
 اعطاء و هوراک حضرت یغفر صلوة الله و سلامه علیه و آله تفسیر گفت و این است
 بر خوانند و ذکر ایضا صاحب الکشاف در تفسیر آیه الزکوة و قبل هو حال من یؤتی
 الزکوة یعنی یؤتیها فی حال رکوعهم فی الصلوة و اینها نزلت فی علی رضی الله عنه
 سال سابل و هوراک فی صلوة فطرح له خاتمه گانه مرحیانی حضرت فلم یكلف **الان** **کشت**
 عمل یفسد مثله صلوة اشهی کلامه و قاضی بضاوی نیز در تفسیر خودش در تفسیر
 گفته و قبل هو حال مخصوصه یونون ای یونون الزکوة فی حال رکوعهم فی الصلوة
 حو صا علی الاحسان و مسارعة الله و اینها نزلت فی علی رضی الله عنه **عین** **سال** **سابل**
 و هوراک فی صلوة فطرح خاتمه و در کفایه شعبی میگوید که روزی فریعد الملک امام
 شعبی را بر سب که از وقت رحلت مصطفی صلی الله علیه و آله نام و از آنجمله
 سال بر آمده است و برید بان اینچنین حائنه کردند اما حج و زکوة و روزه بجا میاید

حضرت
 امیرالمومنین
 علیه السلام
 در این
 مقام
 فرموده
 است

در محبت و وفاداری حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم میماندند و میگویند که بعد از آنکه نبی که
موسی همان مصطفی صلی الله علیه و سلم می باشد و قریب سیصد سال بعد از او
و در صد و ده که موسی مبارک بود بر سر کرده و در شهر آورد امام شیعی فرمود مثل شما مثل کسی
که مصطفی را از بر پای بند و کفش پیچید و بر او صلی الله علیه و سلم بر سر کرد زیرا که من
بخدمت صحابه که بار رسیده بودم که ایشان در آن وقت بعد از رحلت بودند و چون
مستقر ماندند بر باران شان فرمودند که بعضی بزرگ جمعی جمع کردند و سخن
ما اعمال و اطاعت که داشته و بعضی منزوی بگویند و در پشت ماندن بر سر بدم که چرا چنین
نموده اند گفتند اینچنین است که ظاهر ادعوی ایشان کنند و هر که دشمنان رسول را ضایع
علیه و سلم باز بکشند و موسی اینها را گفتند و دید پس از بر از وزارت دست
بداشت و تائب شد ای عزیز بشو که ابد اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم
فرست و موجب طعن و لعن قال الله تعالی ان الدین بآدم بود و رسول الله
و الدین و اخوة و احد لهم عذابا مهینا و الکشاف نزالت فیما سمن المنا فقیر
بود و نجلای یعنی ای آن کسانی که می از آید خدا و رسول را باز درون علی و سایر اهل
بیت رسول صلی الله علیه و سلم خداوند عزوجل ایشان را لعن کرده است و در دنیا
و آخرت جز کفار را نمود پس ازین آیه معلوم شد که ابد اهل بیت رسول صلی الله
سلا کفر است و خداوند عزوجل اماره کرده است هر ایشان را عذاب نخواهند
ما با حبست **در تاریخ آورده** ابد او از درون فوج الکافران
در نمایند و ناخوش گردانیدن و ابد اعوام است کشتن و درون و به کشتن و غیر از
شامل است بحدی که اگر کسی از محبت بر خیزد و حاکم بقتلند و خاک مایل مجلس
رسیده بود و دیگر ازین و در دنیا با غلام و متعلق او را از آزار خود و غیر ترش کردن
است زیرا که خیر امر المؤمنین عباس بر اضا راند و ایشان ترش موسی
راوند مصطفی در غضب شد و فرمود و نباشد ایمان در کسی که عم مرا از آرد و ناخداست

در تاریخ آورده

و لعن آخرت م

وصیت نامه حضرت علی
رضی الله عنه

حدیث مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
حدیث مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
حدیث مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

منه

باسم الله محمد بن ابي ربيعة يسمع ابا جعفر الغفاري يقول خرجت مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة نهامة حتى اذ كننا بعثان حماده اصحابه فقالوا يا رسول الله
قد جئنا بالجويع فان لنا في الظهر ان تأكله قال نعم فاحضر بذلك عمر فحدا النبي صلى الله عليه وسلم
فقال يا نبي الله ما صنعت امر الناس ان يأكلوا الظهر فعلى ما ذكر يكون قال فما ترى يا بن
الخطاب قال ارى ان تأمرهم وان افصل ارايا فيجوز افضل ازادهم في ثوب ثم دعوا
لهم فان الله تعالى يستحب لك فاحضهم محمد افضل ازادهم في ثوب ثم دعوا الله تعالى
لهم ثم قال ايها الناس اذ كل انسان وعادة ثم اذن النبي صلى الله عليه وسلم بالرجل فلما اذ
نحو مطر واما ما اشاروا انزل النبي صلى الله عليه وسلم ونزلوا معه وسكنوا بين ما السما
وهم بالكرام ثم خطبهم به فجاؤا ففرغوا فجلس اثنتان مع النبي صلى الله عليه وسلم ووزن
الاخر معرضا فقال النبي صلى الله عليه وسلم الا اخرجكم عن النبوة الثلاثة اما واحد
فلاستحي من الله يعني الله منه تعالى وما الاخرة فاقبل تأجبا الا الله فتاب الله
عليه واما الاخر فاعرض فاعرض الله **بديع تعجب** **في ذكر محمد بن عبد الله**
منك **ابن ربيعة** **زاد** قال البيهقي في كتاب المسمى بدلائل النبوة باسمه واهل بيته
امامة قال كان رجل مرنى باسم يقال له ركانه وكان من اقل الناس واشهرهم وكان
مشركا وكان يرعى غنما له في واد يقال له اضم فخرج النبي صلى الله عليه وسلم من
بيت عاتكة ذات يوم فتوجه قبل ذلك الوادي فلقية وكانه ليس مع النبي صلى الله
عليه وسلم احد فقام اليه ركانه فقال يا محمد انت الذي تشتم الهة الناس
وتدعو الى الهك العزيز الحكيم ولولا رجم بني وبنك ما كلمتك الكلام بنبي اهلك ولكن ادع الهك
العزيز الحكيم من اليوم وسأعرض عليك امرالك ان اصارعك وتدعو للهك العزيز
الحكيم بينك يا واما ادعواتك والقرى فان انت صرحتني فكك عشرة من غنمي
بهذه فتنازعت فقال عنه ذلك نبي الله صلى الله عليه وسلم نعم ان تبلي
فأخذ وعاني الله صلى الله عليه وسلم الهه العزيز الحكيم يعني على ركانه ودعا ركانه لثلاث

والغوي ان الجهاد اليوم على يد فاطمة التي صلى الله عليه وسلم فصرخ وحل على صدره فقال
كانه ثم قلت انت الذي فعلت بهذا اما فعل الهك الغزير الحكيم وخذ ثلاث والغوي وما وضع
احد جني فملك فقال كانه عد فان انت صرحتي فلك عشر اخرى يجازها فاحذها بنى الله
صلى الله عليه وسلم ودعا كل واحد منها اله كما فعلوا اول مرة فصرعه النبي صلى الله عليه وسلم
مجلس على كبد فقال له كانه انت الذي فعلت بهذا اما فعل الهك الغزير الحكيم وخذ
اللات والغوي وما وضع احد جني فملك فقال له كانه عد فان انت صرعتي فلك عشر
اخرى يجازها فاحذها النبي صلى الله عليه وسلم ودعا كل واحد منها اله فصرعه بنى الله عليه
والله الصلوة والسلام الثالثة فقال له كانه انت الذي فعلت بهذا اما فعل الهك
الغزير الحكيم وخذ ثلاث والغوي فعد ذلك فليكن شاه من غني فاحضرها فقال له النبي صلى الله
عليه وسلم ما اريد ذلك ولكن ادعوك الى الاسلام ما كانه وانفس بك ان تصير الى النار
انك ان تسلم تسلم فقال له كانه لا الا ان تريني اية فقال بنى الله صلى الله عليه وسلم الله
عليك سيد ان انا دعوت ربي فارهبك اية لمخني اما ادعوك اليه قال وقريب
منه شجرة سموات فسرور وقضبان فاشار اليها بنى الله صلى الله عليه وسلم
وسلم وقال لها اقبلني بان الله تعالى فاشقت باثنين فاقبلت نصف شقبتا
وقضبانها وزوعها حتى كانت بين يدي بنى الله صلى الله عليه وسلم ومن كانه
كانه اربني عظيم فز فليرجع فقال له بنى الله صلى الله عليه وسلم عليك الله شهيد
انا ادعوك عز وجل ايتها فسرحتي اية اما ادعوك اليه قال نعم فامر بها فز
وقضبانها وزوعها حتى كانت بشقيها فقال له بنى الله صلى الله عليه وسلم اسلم تسلم
فقال له كانه ما الا ان اكون رايت عظيم لكن اكره ان تجذب النار الدنبة وصباها
اي انا جيت ربي فخل قلبي منك ولكن قد علمت النار الدنبة وصباها ان لم
يأتني حتى قط ولم به خل قلبي رعب ساعه قط لا ليل ولا نهار ولكن فاحضر عظمك
فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ليس با حاجة اليك اذا جيت بان تسلم فانطلق

فبما صلى الله عليه وسلم راجعاً وادخل أبو بكر وعمر ليلته في بيت عائشة فاحترقوا بها فماتوا
 قتل داود الضم وقد عرفناه داودى مكانه لا كما وخطبه في حياض طلبة واشققان ببقاه ركانه
 فيقوله فمجلسا بعد ان على كل شرف فيبرقان في حاله لا ونظرا الى نبي الله صلى الله عليه وسلم
 مقيلا فقال يا نبي الله كيف تخرج الى هذا الوادي وحده وقد عرفت انه جيت مكانه
 وانه من اقبل الناس واشدهم كذا سلك ففهم اليها النبي صلى الله عليه وسلم
 ثم قال التبريق يقول الله عز وجل والله يعصمك من الناس انه لم يكن يصل
 الى الله معي فانشاء كذا حديثه والذي اراه قال فمما من ذلك وقال لا بأس رسول
 اجبرعت ركانه فلا الذي نعتك بالحي ما تعلم انه وضع جبهه انسان قط فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم انه دعوت به فاعانني عليه وان ربي عز وجل اعانني فصنع عشرة د
 بقوه عشرة باب ما جاء في اسنصار رسول الله صلى الله عليه وسلم باسماء الله
 فغارا عماركانه في المصارعة ونصره اياه عليه قال السبقي باسماءه فاحدتها
 من سلام باسماءه عن الراد من غارب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 خطبه اسمع العوائق في حدودها او قال في يومها فقال يا معشر من امن مسانه ولم يخرج
 الايمان في قلبه لا تغفلوا المسلمين ولا تتبعوا عورتهم فانه من يتبع عورتهم يبع الله
 نفاق عورته ومن يبع الله عورته يفضله في بيته وكذلك رواه حاتم من مصعب بن
 سلام باب ما جاء في اسماء خطبة العوائق في حدودها وهي في موضع من المشي
 قال بقوه الكتاب المذكور في باب ما جاء في وعابه على من احتكر بالجمام
 باسماءه عن من مخرج مولى عثمان قال الفقي على باب المسجد مكة طعام
 فشر وعمر ومير المؤمنين فخرج الى المسجد فامى الطعام قال ما
 الطعام قالوا طعام عتبة السابك الله فبه ومنهم عليه النبي فالتوا
 امير المؤمنين فداخلة قالوا فداخلة قالوا فداخلة فداخلة فداخلة
 فقال سمعت ابا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لمن احكر على المسلمين طعام

حديث ما حضره من غيبه
 وضع عوارضه بين

حديث احكر على الامم
 وضع عوارضه بين

اسرائيل افرقت على احدى سبعين فرقة وان لم يكن في الفرق على اثنين عشرة كذا
 النار المأفوقة واحدة قال السهقي في الكتاب المذكور في باب قول الله عز وجل
 وعد الله الذين آمنوا منهم وعلوا الصلوات عليهم في الاصل الآية باسناده عن عمر بن عون
 قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا عبيدة بن الجراح الى البحرين باخذ خيولها
 وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو صالح الال البحرين وامر عليهم العلاد من
 الخضر فيقوم ابو عبيدة بال البحرين فمعت الاضار بقة ومعه فوافيت صلوة الصبح مع
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما انصرف تعرض له قسب من اهلهم وقال انظروا
 سمعتم وقدوم ابا عبيدة وانه جاء اتبني فقالوا اجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 فابشروا وادعوا واما لكم فوالله ما اخشى عليكم الفقر ولكني اخشى عليكم ما يفسد عليكم انما
 مسطت على من كان قبلكم فمنا فمشوا قبلكم كما التهم رواه البخاري في الصحيح عن سمير
 بن ابيس واخرجه مسلم من وجه اخر في الزهري وقال ايضا الكتاب المذكور في
 الكتاب المذكور باسناده عن عامر بن سعد انه ارسل الى ابن سمره العديني
 جابر بن ثمره حدثنا ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال الندي قابلا حتى يكون اثنا عشر رجلا خليفة من زريش
 ثم يخرج احد قال ويخرج عصابة من المسلمين يخرجون كثر الفهم الايض فصرى الى
 كثرى واذا على الله تعالى اخذكم خير اقلية انفسه واهله وانا فاطم على الخوض
 مسلم في الصحيح عن محمد بن رافع عن عمر بن ابي ذر قال قال محمد بن طهروا راية غز الفاس
 الامام ابي الحسن علي بن احمد بن محمد الرسي باسناده الى ابي هريرة قال
 اجتمع المهاجرون والانصار عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر صدق
 رضي الله عنه وعشرك يا رسول الله اني لم اسجد لغيرك قط فغضب عمر رضي الله
 عنه وقال يقول وعشرك يا رسول الله اني لم اسجد لغيرك قط فغضب عمر رضي الله
 عنه وقال فقال ابو بكر صدق رضي الله عنه ان عثمان ابنا عفانه اخذت يدك

من فرق بين ابي بكر
 ورسول الله صلى الله عليه وسلم

من فرق بين ابي بكر
 ورسول الله صلى الله عليه وسلم

من فرق بين ابي بكر
 ورسول الله صلى الله عليه وسلم

فانظروا

فما ينطق به الى بيت الاصنام وقال لي هذا بيت العتيق فاسجد لها واعبدها ثم ذهب
عني قدوت من الضم وقلت له انما جابح فاقلم يعني فقلت انما عطفان فاسقني فلم
يجني فقلت اني عارفاكسي فلم يعني فاحذت صحوة فقلت انما طبعها عليك فان كنت
الها فامنع نفسك فلم يجني فالتفت الصورة عليه فوجهه واقبل الذي فقال ما هذا يا بني فقلت
هو الذي نرى فابنطق به الى امي فاجبرها فقالت وتخذ هذه الذي ما جابح به امه فقلت
يا امه وماذا جابح امه فقالت لينة اصابع الخصاص ولم يكن عندي احد سمعت بالثقا
تصا يقول مع الصورة ولا اري الشخص يا امه امه على التحقيق الا بشر بالولد العتيق اسمه
في السما والصدق هو محمد صلى الله عليه وسلم صاحب دريق قال ابو هريرة رضي الله
عنه فلما انزل كلام ابي بكر صدق نزل حبر مثل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وسلم
بهو يقول صدق ابو بكر صدق ابو بكر ثلثا خبر الثقات لا من ابن ابراهيم قال البيهقي
في كتابه المسمى بابا للنبوة في باب ما جاء في تحذره من الرجوع الى الكفر بعد الامان
واخبارنا بالتبديل الذي وجد بعد وفاته عن ابي عمر يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض رواه البخاري
في الصحيح عن ابن الوليد واخرجه مسلم من وجه اخر غير شعبه ويطعن عن موسى بن ارون
وكان من الحفاظ انه سئل عن هذا الحديث فقال هو لا اهل الزدة فله ابو بكر صدق وقال
بعض اهل العلم متنا لا ترجعوا بعدي كفارا امي وثقا مختلفين يضرب بعضكم رقاب
لوقفة ذلك مضامين الكفار متعادون يقرب بعضهم رقاب البعض
المسلمون متواخون يحقق بعضهم ما وبعض ومنه لا ترجعوا بعدي كفارا امي
متكفرون بالسلح مثل نزلت في ابي بكر صدق رضي الله عنه حين وعده الله بحسب
الرحمن ايا عبادة الاوثان فلما دعوه بعد من دون الله الضار النافع بالانفرد
على انفسهم ولا مفرقا ولا مفرقا ولا مفرقا ولا مفرقا ولا مفرقا ولا مفرقا
منه وبدا بالاسلام كالذي استهوت الشياطين كالذي دهب به مروة

الخ و الغائبان الى صاحب كشاف و سورة اشعاع و در بل نفسه آیه قبل از دعوت من
 دون الله ما لا يضرنا و لا ينفعنا و نرود على اعقابنا بعد از هاتو اما بعد كالذي استهونه
 السباطين الاله فهدمهم الله فاختص بهم بالافتاء و لا تقنع الالههم هذا معنى تقدم
 المقبول المراد بهد بهم طريقهم في الالهان باعد و توصيه و اصول الدين دون بالشرائع
 فانها مختلف و هو بهي عالم تسخ فاذ استلم لم يتق بهي بخلاف اصول الدين فانها
 بهي ابد و الهات فقه للوقوف سقط في الدرج و استخرج اشار للوقوف اثبات
 الهات المصحف قال المصنف في قبل سورة نحي و منها لطايف الاول
 و كذا قيل في السوق المقدم و انكس منها الان قال ايضا ليك سوق ابكر و قد
 كفرت به الليل في الظلمه و هذا سوق محمد و لم يسبقه كطرفه عن ولا اقل من ذلك فبه
 ما لهما الذي هو بشابه الالهان قال الراضي في التفسير العروفت ما لهما ايضا
 و كذا ب باراه المتقى في كثر الحال في كتاب الفضائل في فضل ابكر غرض شهاب
 در كتاب روضه الاجاب و در باب فتح فذك و غير مكسود بكونهم در منزل بود
 نه وقت نماز و بكر حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم
 در كنار امير المؤمنين علي عليه السلام بنما و انا روي بر الحفرت ظاهر شد و علي عليه السلام
 نماز و بكر كذا رده بود و زمان نزول وحى چنان تمت كشت كه افتاب غروب كرده
 نماز و بكر از حضرت امير عليه السلام فوت شد و چون وحى مخلي كشت حضرت بر سجد
 له على نماز عصر كذا رده بودى عاكف في بار رسول الله التور و فرمود الهى اگر چه الله السلام
 در اطاعت و و اطاعت رسول توبه و افتاب را از برامى او باز گردان تا نماز
 و بكر كذا رده و اسما بنت عميس بود بعد از آنكه افتاب غروب كرده بود و بعد
 طالع شد و بر كوه و زمين تافت چنانكه همه س و بدند و على عليه السلام نماز و بكر كذا رده
 نوبت طراوى كه از اكار على جصيه است در شرح نماز خویش گفته است روايت
 ابجد بشت تعاشد و از احمد بن صالح نقل كرده كه اهل علم را سزاوارست تعاضل كنند

در كتاب روضه الاجاب

وحفظه بعد ثلث زمراته اربعة ايام ثم نزلت وفاضل عياض ورشفا وخویش
 ابن سنان را روی نقل کرده قال السهقي في كتابه المذكور في باب ما جاء في اخبار
النبي صلى الله عليه وسلم ما رواه النضر بن عثمان بن عفان رضي الله عنه بالسناد
 ابا موسى الاشعري قال نوصات في بيتي فخرجت فقلت لا كونن اليوم مع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فخرجت المسد فسالته عن النبي صلى الله عليه وسلم فقال له
 اخرج وتوجهنا فخرجت في اثره حتى جئت برأس فباها من حديد فقلت عندها بها
 حتى قلت ان النبي صلى الله عليه وسلم قد قضى حاجته وعلب فقلت عليه واولاهو
 قد جلس على وقف مرادس فوسطهم وبارجلية في اللز وكشف عن ساقية ورجعت
 الى الباب وقلت لا كونن اليوم ابواب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 من الباب فقلت من هذا قال ابو بكر فقلت علمت انك قال فقلت ان النبي صلى الله عليه وسلم
 فقلت يا بني الله هذا ابو بكر يا دن فقال ايذن له وشره بالجنة قال فخرجت سرعا
 حتى قلت لا يدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بشرك بالجنة قال فدخل حتى جلس
 الى جنب النبي صلى الله عليه وسلم في القف على جنبه وولى رجله وكشف عن ساقية
 لما صنع النبي صلى الله عليه وسلم ثم رجعت فسمعت نحر بك الباب فقلت من هذا
 قال عمر قلت على رسلك قال جئت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت عليه فاجبت فقال
 انك لا وشره بالجنة قال فخرجت فاذا نيت له وقلت له رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بشرك بالجنة قال فدخل حتى جلس مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على مباره
 وكشف عن ساقية وولى رجله في الز كما صنع النبي صلى الله عليه وسلم قال ثم رجعت
 فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جرت باب به بريرة اخاه فاذا نحر بك الباب فقلت
 هذا قال هذا عثمان بن عفان فقلت على رسلك وذهبت الى النبي صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم فقلت هذا عثمان بن عفان قال ايذن له وشره بالجنة مع
 يوتي في ملك يصيبه فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم يا دن لك

حديث
 صحيح
 في
 فضائل
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم

اخبار
 مشهورة
 في
 فضائل
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم

بشرك بالجنة مع بلوى وبلاء يصيبك فدخل فلم يجد في القف حلقا فجلس وحدهم من
 يتق المير وكشف عن ساقية ووالها في البر كما صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 أبو بكر وعمر وقال ايضا في كتاب المذكور اسماؤه عن ابن مسعود قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني ابي امركم قوم يطوفون السنة ويجذون
 السنة ووجوه الصلوة عن مواقيتها قال ابن مسعود وكيف يا رسول الله
 اوردكم قال ابن مسعود الا اني اعلم من عصى الله فانه لا تلتك الله قال ايضا في كتاب
 المذكور في باب ما جاء في اخبار عن قتال العزيم النبي صلى الله عليه وسلم ليقها
 في سقيفة بني ساعدة فقال الجنة بازيه قال ولم يعني قل فكيف لك انوا قاتلة وانت
 ظالم له وروى ايضا في آخر الباب المذكور عن ابي احووة القاري قال سمعت
 عليا رضي الله عنه يقول له لست بك بازيه بازيه اما سمعت رسول الله صلى الله
 يقول انك تقايني وانت راظالم قال بلى ولكني لست روي ايضا في الكتاب
 المذكور عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقن عمار
 القبة الناجية وقاتله في النار في باب ما جاء في اخبار عن القبة الناجية قال
 ايضا في كتاب المذكور عن النبي قال لما نزلت في الآية يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم
 فوق صوت النبي الى قوله ان يخط اعلاكم وانتم لا تشعرون وكان ثابت بن عيسى
 بن شماس رافع الصوت فقال ان الذي كنت ارفع صوتي عمار رسول الله
 صلى الله عليه وسلم خط علي وانا من اهل النار فجلس في اله خرويا قال
 النبي صلى الله عليه وسلم فانتظروا بعض اهل القوم اليه وقالوا له تفقدك رسول الله
 صلى الله عليه وسلم مالك قال انا الذي كنت ارفع صوتي فوق صوت النبي صلى الله
 عليه وسلم واجر له بالقول خط علي فامر اهل النار فاقوا النبي صلى الله عليه وسلم
 فاجروا ما قال فقال لائل هو من اهل الجنة روي ايضا في كتاب المذكور بطريق
 مختلف منها ما رواه في باب ما جاء في اخبار يخرج من مخرج علي رضي الله عنه

حديث ظلمه في رضى على

حديث في قال عمار في حديث

حديث في ثابته في حديث

حديث في ثابته في حديث

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الهدى والبرهان

ما كنا ندره عن ابن سعيد الجدي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان
ممنكم من يقتل علي بن ابي طالب فاقبضت على منزله قال ابو بكر انما هو با رسول الله قال
لا قال عمر انما هو با رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولكن عاصف الغل قال و
كان اعطى عليا نعله يحضهها وروى ايضا عن عبد الملك بن ابي عتبة عن اسبج
بن رجا وروى ايضا بطرق مختلفة منها ما روى عن ابي رويس عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ان مما عهد الي رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انه يستعذر بك بعدى
فقال ان صح هذا فيجوز ان يكون المراد به واهله اهل بيته من خرج من خراج عليه في المار
ثم في قتله وروى ايضا في باب ما جاز في ائمتنا ما مر على رضي الله عنه وقتله
فكانا كما اخبرنا بسناده وعن ابن شهاب قال قدمت دمشق وانا ابد العزو
فاقبضت عبد الملك لاسلم عليه فوجدته في قبته على منس ي فوق الفايه والناس
ثم ساطان فقلت وقلت فقال يا ابن شهاب العلم ما كان في بيت المقدس
صباح قتل ابن ابرطاب قلت نعم قال كم فقتل من وراء الناس حتى
اقتل في البيت فحول وجهه فاجبى على فقال ما كان قال فقلت لم يرفع حجر في بيت
المقدس الا وجد حخته وم قال فقال لم يبق احد يعلم هذا غيري وغيرك ولا سمعن
منك قال فما حدثت به حتى توفي هكذا روى هذا في قتل علي بن ابي طالب وروى
اسنادا صحيحا عن الزهري ان ذلك كان من قبل الحسن بن علي رضي الله عنهما
وروى عن ابي فضل الخطاب مذكور است في كتاب معارف بروا
امير المؤمنين علي بن ابرطاب عليه السلام مذكور است في كتاب معارف بروا
وفي مصنفه صلى الله عليه وسلم ورواه في كتابه ما عرفت يا علي خذ بالباب فان
اللايكه عنده ي وياخذون مني يا علي برين وبنش وكسرا المذاكره اموزنوبت
فمن كان اسما است امير المؤمنين علي عليه السلام كفت فوج فوج
از من به حبه وآن روز بنصره صلى الله عليه وآله ايشان را ارشاد مكر دور

ولا بعد لغيره كذا الامر واقعا
من غير مرة بعد قتل علي
ومرة بعد قتل الحسين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الهدى والبرهان

وبن و خبر فشد که یکبار جمعی بنام خدا و من و کثر ایشان علی شریفم خطای کما ان کردیم که
 صدوسی فرشته اند چون بازگشته اند از رسول صلی الله علیه و آله سوال کردیم
 که این جمعی که اکنون رفته اند صدوسی فرشته بودند یا بنی آدم فرمود و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله بهم عرفت و گفت چنین است که تو میگوئی و بجه و انبی کفتم سمعت
 فلانة و فلانة و فلانة فاعلم انهم فلانة و فلانة تا صدوسی او از شنیدم که بسج
 یکبار کردند و انتم که صدوسی تن اند و مصطفی صلی الله علیه و آله سلم و دست
 بر سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود و انک الله تعالی امانا و علما با علی و امانی
 غرض اجل در حقایق ایمان و قوت عزیمت را یادت کرد و اباد قال السیغ فی الکتاب المذکور
 فی باب ما جاز فی الخیاره ملک معاویه بن ابی سفیان و منها حدیث را شد بن سعد
 عن معاویه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول انک انعت عورات
 الناس او عزات الناس انتم و کنت ان تصدتم و قال صلی الله علیه و آله
 رایت فی المنام کانا مطیعة و انت مطی و ما یصل فقال المعلم هذا ملک السوء
 و علی الصالح النساء و قال الصبی اسمع نام الروبا و کنت لحنی و اما الی کنت فقال
 اعرسک الله محاضرات راعب اصفهانی ذکر السیغ فی الخیاره کنت ان
 المسمی بذل الی النبوة با سنا و ده عن برید بن بابویه عن اخوه و فاته
 رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ان عمر قال عن ذکر ابو بکر قوله تعالی انک مت
 و انهم یتولون الی قوله و اقیمة الموت فی کتاب الله با ابا بکر قال نعم و ارا
 فی کتاب المذکور ما سنا و ده عن غوه فی ذکر وفات رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله سلم ان عمر قال عن ذکر ابو بکر قوله تعالی انک مت و ارا رسول الله صلی الله علیه و آله
 قوله و سیر علی الشاکرین هذه الایة فی القرآن و الله ما علمت ان فی الله انزلت
 فی الیوم امام فخر و در تفسیر کتبه فی فایده الی الیوم مثل الیوم و احل الله البیع
 حرم الیوم و رسول عمر ان المیل الثانیة مذهب الشافعی رحمه الله علیه و قوله و

من عورات الناس
 انک انعت عورات
 الناس او عزات
 الناس انتم و کنت
 ان تصدتم و قال
 صلی الله علیه و آله
 رایت فی المنام
 کانا مطیعة و انت
 مطی و ما یصل
 فقال المعلم هذا
 ملک السوء و علی
 الصالح النساء و
 قال الصبی اسمع
 نام الروبا و کنت
 لحنی و اما الی کنت
 فقال اعرسک الله
 محاضرات راعب
 اصفهانی ذکر
 السیغ فی الخیاره
 کنت ان المسمی
 بذل الی النبوة
 با سنا و ده عن
 برید بن بابویه
 عن اخوه و فاته
 رسول الله صلی
 الله علیه و آله
 سلم ان عمر قال
 عن ذکر ابو بکر
 قوله تعالی انک
 مت و انهم یتولون
 الی قوله و اقیمة
 الموت فی کتاب
 الله با ابا بکر
 قال نعم و ارا
 فی کتاب المذکور
 ما سنا و ده عن
 غوه فی ذکر وفات
 رسول الله صلی
 الله علیه و آله
 علیه و آله سلم
 ان عمر قال عن
 ذکر ابو بکر
 قوله تعالی انک
 مت و ارا رسول
 الله صلی الله
 علیه و آله سلم
 قوله و سیر علی
 الشاکرین هذه
 الایة فی القرآن
 و الله ما علمت
 ان فی الله انزلت
 فی الیوم امام
 فخر و در تفسیر
 کتبه فی فایده
 الی الیوم مثل
 الیوم و احل الله
 البیع حرم الیوم
 و رسول عمر ان
 المیل الثانیة
 مذهب الشافعی
 رحمه الله علیه
 و قوله و

البيع

ما لم يرد في حرام الربوا من المكاتبة التي يجوز التمسك بها وهذا هو المختار عندنا ويدل عليه وجوه
الوجه الثالث ما روي عن عمر بن الخطاب قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة
وما سناه عن الربوا ولو كان هذا لفظ نفي للمعصية لما قال ذلك فنعلم ان هذا الآية من
الجهل والوجه الرابع ان قوله واجل الله البيع يقتضي ان يكون كل بيع حلالا وقوله وحرام
الربوا يقتضي ان يكون كل بيع حراما لان الربوا هو الزيادة ولا يقتضي الا نفي قصد الزيادة
قالوا الآية ايجد جميع البيوع واجزها حرم البيع فلا يعرف الحلال من الحرام بهذه الآية فكانت
عمل ووجب الرجوع في موطن الحلال والحرام الى بيان رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه وآله وسلم واما علمه قال البيهقي في الكتاب المذكور في باب ما جاء في النفا
لك معناه يدل على نفيان ومنها حديث راشد بن سعد عن معوية او عن فرائد
الناس افسدتهم او كذبهم ان نفيهم باب ما جاء في تأليف القرآن قال البيهقي
باسناده عن عريان ثابت قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزلت
القرآن من القاع فابصر الباب المذكور عن زيد بن ثابت باسناده قال
ارسل ابو بكر بن عبد الله بن الخطاب فابصر فابصر عنده قال ابو بكر ان عمر جاء
فقال ان القتل قد سر يوم المامة فوافوا الفان وانما اخشى ان ينخر القتل بالقراء
في المواطن كلها فذهب قرآن كثير واني اراي ان يجمع القرآن فقلت لعمر كيف
افعل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر هو واعد خبر
فلم يزل عمر يراجعني في ذلك حتى شرع الله صدرى للذي شرع صدره
ورأيت في ذلك الذي يراه فقال ابو بكر لعمرين ثابت انك رجل شاب
عاقب لا تفهم وقد كنت تكتب الوحي رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمع القرآن
فاجمع قال زيد فوافوا له ففعل من الجبال ما كان القتل على ما امر في
من جمع القرآن قال ثابت كيف تفعلون شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم فقال هو واعد خبر فلم يزل ابو بكر يراجعني حتى شرع الله صدره

قال سمعت رسول الله يقول ان البيع

الذي في صدره بكونه قال قبفت الفوان اجتمع من ارفع من العسل واللبان
 وصدور الحال حتى وجدت الخسيرة التوبة مع خذمة اوالي خرمه الا يضاري
 لم احداهما مع احد خبره لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين
 موف رحيم فالحق في سوزها فكانت الصف عند ابي بكر في جواره حتى توفي
 ابي بكر ثم غدر عمر حتى توفي ابي بكر ثم غدر عمر حتى توفي ابي بكر ثم غدر عمر حتى توفي
 بن زيد بن زيد بن ثابت قال فقد آتت من سوق الاحزاب فذكرت اسم رسول الله
 صلي الله عليه وسلم يوافيها فالتفتوا فوجدوها مع جنيته بن ثابت المصباحي من
 المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فانها لم ينقلها الا في عهدنا قال ابي بكر بن
 سعد فحدثني الزهري عن ابن من ماله ان خذمة قد تم على عني وكان ليغاري
 اهل الشام مع اهل العراق في فتنة ابي بكر واذبحان قال فافزع خذمة فيه اخذوا
 في الفاقة فقال يا امير المؤمنين ادركت هذه المانة قبل ان يفتن في الكتاب
 لما اختلف اليهود والنصارى فبعثت ثمانا الى الصف فبعثت ثمانا الى الصف فبعثت ثمانا
 في المصاحف ثم يزودها عليك فبعثت بها اليه فدعا زيد بن ثابت فحضره
 عبد الله بن الزبير وسعد بن العاص والمارث بن الرثام وبن شبيب الزهري
 في المصاحف وقال ما اختلفتم انتم وزيد فاكثروه لسانك فليس فاكثر
 لسانهم فكتبوا الصف في المصاحف فبعثت الى كل امة مصحف واحد
 فلك من الفاقة في كل صحيفة او مصحف ان طي او عرق قال ابن
 واختلفوا يومئذ في التباوت فقال زيد بن ثابت وقال سعد بن العاص
 ابن الزبير التباوت في منفعوا اختلفا فهم لا غش فبالا بنوا التباوت
 فانها لسانهم واذ في الباب المذكور باسناده عن زيد بن ثابت قال قال
 قلت لعثمان بن عفان ما حكمكم على ان عمدتم الى الانفال في من المشارة والبرادة
 وهي من المؤمنين فبقوهم فيها ولم يكتبوا بها سطر ابي عبد الرحمن

من صنفها في السبع الطول ما حكم على فقلت فقال عثمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ياتي عليه الثمان تترل عليه السور وروايت عدد وكان اذا اترل عليه الشئ او يدعو بعض من كان يكتبه فيقول صفوا هذه في السور التي يذكر فيها كذا وكذا فترل عليه الآية فيقول صفوا هذه في السور التي يذكر فيها كذا وكذا فكانت الا فقال من اوابل ما انزل بالدينه وبراءه من اخوانه وكانت قصتها شبيهة بعضها فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين لها انها منها فظننا انها منها فمضت ثم فسرنا منها والكتب بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم فقط حديث هو وه وحيث روح في شئ وايضا في الباب المذكور قلت ولم يختلف ال العلم في نزول بسم الله الرحمن الرحيم فانا وانما اختلف في عدد النزول وفي اثبات الصحابة رصها حيث كتبوا في مصاحفهم ولانه على صحة قوله من روى في رواها حيث ثبت واحدة اعلم قال البيهقي في الكتاب المذكور في احوال ما روى في خطبه رسول الله صلى الله عليه وسلم من نزله نفسه وانه الحق ان كان لاحد قبله حتى يلقي الله عز وجل لم يثبت لاحد من بعده فافكر فيها لعمر الخطاب رضي الله عنه عن الفضل عن النبي عن ابي قال فقام اليه رجل فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم والى المنافق والى الكذوب والى النجوم قال عمر بن الخطاب ويا ايها الرجل لقد ترك الله لا تترك على نفسك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صابن الخطاب ففوض اليه الامور ففوض الاخوة اللهم ارزق صدقا وانما وافى عنه النجوم وانشأ ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر معي وانا مع عيسى والحق بعدى مع عيسى وقال ايضا في باب نواصي عروجل عند الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات يستخلفهم في الارض الآية باسناده عن سعد بن ابى بكر وكان بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان تحية حديثه فقال يا ابا بكر اعني سعد اقال يا رسول الله انك تدين حميرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك الرجل يعني بس

حديث في الصحيحين
 حديث في الصحيحين
 حديث في الصحيحين
 حديث في الصحيحين

قال الشيخ شهاب الدين الهروي في كتابه في نور من معارف القديس في كتابه
 عن محمد بن الحسن قال حدثت عن أبيه وسمعته قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بعلي سالت الله تعالى يجعلها أدنك باعني فقال علي رضي الله
 عنه فأنيت شيئا بعده وما كان لي أن أنفي **وأيضا في الباب الخامس**
 عشر ما سناوه عن ابن شهاب أن محمد بن عثمان أخبرنا أن عمر بن الخطاب
 في المجلس فيه المهاجرون والأقباض رأيتهم في موضع في بعض الأمور ما كنا نعلمه
 قال فكننا فقال ذلك من من أولنا قال شمر بن سعد لو فعلت ذلك لفرقتنا
 تقويم القدر فقال كنتم أولنا ثم **وأيضا في الباب المذكور عن أبي هريرة**
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المؤمن بالحق وتوكل ولا خير من لا بالحق ولا يوف
 قال صاحب الكشاف في سورة الفجر في تفسير قول الله عز وجل ولا يؤمن بالله ولا
 وروى أنها لما نزلت ففرح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعرفه في وجهه
 حتى اشتد على أصحابه فاحترقوا وأعلموا رضي الله عنه فحيا فاحضه من خلفه من عاتقه ثم قال
 يا بني الله يا بني آدمي ما الذي حدث اليوم وما الذي غيرك فقال عليه السلام فقال له علي كفيتم
 قال لي بها سبعون ألف ملك يقولون بها سبعين ألف مائة ففرحوا فرقة لو تركت لأفترقت
 أهل الجحيم **وورثت منهم الصادقين** شكور است أن الرسول عبد خذري روايت
 له جون ابن أبي نازل شهد رثك روي مبارك المحضت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم
 منفرته واصحاب جون أن حال را مشاهده کرده اند بسیار بر ایشان و
 نشسته اند وجوانان انداشته اند که فشار آنرا از حضرت سوال کنند نزد امیر المؤمنین
 علي عليه السلام آمدند گفتند يا ابا الحسن رسول الله عظم رخ نموده و بجهت آن بسیار
 متغير اللون گشته و منشوش الحال شده و ما را حدان نیست که سبب آنرا استفسار
 کنیم امیر المؤمنین بیاورد و در پس پشت رسول نشست و او را ترکت و بر کفین
 او بوسه داد **وتمت موافقت** بعبارة کشاف **قال صاحب کشاف**

بیان که در اذان را
 در زان اولین طلب

استفسار از امیر المؤمنین
 بعضی الامور

بیان انقضای رخصتی
 زیاده اصحاب

في قوله الخ في تفسير قوله الخ فيها شراب مختلف الوانه الآله ومن يدع
ثاويلات الراض ان الهاد بالحل على علم السلام وقومه وعن بعضهم انه قال عند المنة
انما الخ موباشم يخرج من بطونهم العلم فقال له رجل جعل الله طعامك وشربا
ما يخرج من بطونهم ففهم المنة في حديث به المنصور فاقضوه اضمحوا من اصحابكم
الباب الثالث عشر في فضله مكان الرماط قال الله تعالى يوت اذن الله ان
يرفع من رتبته فيها اسمع له فيها ما لغد والاصال رحال لا تولى لهم تحارة والايح عن
اقام الصلاة وايضا الركون يحا فون بوط يقلب فيه القلوب والاصار
 وقبل لما زنت بن الآله قام فقام اليه رجل اتي بوث بن بار رسول الله قال بوث
 الانيا مقام اليه ابو بكر رضي الله عنه فقال بار رسول الله صلى الله عليه وسلم في النبوت
 بيت علي وفاطمة قال نعم ثم افاضلها عوارف المعارف للشيخ شهاب الدين السهروردي
 وورثته منج الصادقين باين عبارات مذكور است وتعليق على ازمساج
 اهل سنت است ورتفسر خود واورده كه امان من ثعلب اربقع من حارث روايت
 زنده روي از است بر مالک و برين كه ابن هر و كفتند كه انه سئل النبي صلى الله
 عليه وسلم لما خزا الآله اى بوث بنه فقل بوث الانيا مقام ابو بكر وقال بار رسول
 بيت علي وفاطمة منها قال نعم ثم افاضلها وعن عسر الخطاب رضه قال لو ان
ملا صام النهار وقيام الليل وصدق وجاهد ولم يحب في الله ولم يغض في الله ما
مفعه عوارف للشيخ شهاب الدين السهروردي في الباب الثالث والخمسون
في حقيقة الصفة وما فيها من الخير والشر قال الابعة بعض الامة وانت نظره
 في البعري في الفحال به نفع لو كان منك صا و قال طعنه ان الخ لم يحب بطبع
مطيع عوارف قوله فضله في الله وكذب بطن اهلك من باب المساكنة
لقولهم اذا طالت اللية يكون العقل جلي و در حاشية تفسير مضاموي در بيان
تفسير قوله تعالى في شهاب الناس حدثنا محمد بن العز بن عبد الله الاوبسي

فقال

حدثنا عن ابراهيم عن صالح عن ابن شهاب عن اخيه عن محمد بن محمد بن ابراهيم عن محمد بن محمد بن جعفر
قال اخبرني جعفر بن مطعم انه بتابع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه الناس مقلدون من خلفه
برسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اضطروه الى سمره فحفظت رواه فوق رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال اعطونه رواه في قلوبهم كان عدوهم العشاء ونعم القصة ينكح
ثم لا تجد في حديثه ولا في رواه ولا جانا **صحيح البخاري** من كتاب فرض الخصال من باب
ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطي المواقفة فلو اهتم وعبرهم من الخصال ومعه
وم الحاصل المذكورة في النسخ والكتب والجميع ان امام المسلمين لا يصلح ان يكون
فيه خصل منها **فتح الباري** في ترجمه قوله فحفظه **ابن القيم**
اللهم روى الامام ابو اسحق احمد بن محمد بن علي روى في تفسيره برفعه سنده قال
بنا عبد الله بن عباس رضي الله عنهما جالس على شجرة فمرم يقول قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا قبل رجل منكم بعامه فقبل ابن عباس لا يقول قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا قال الرجل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابن
عباس ملكك يا عبد من انت قال فكشف العمامة عن وجهه وقال ايها الظالم
من عرفني فقد عرفني انا حذوب بن عباد بن عبد الله بن ابو العفاري سمعت النبي
صلى الله عليه واله يهاقن والافضال يهاقن يهاقن والافضال يقول في علي انه فايد البررة
وقال الكوفة منصوب من الفضة محمد بن من فذل اياه صلبت مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم يومنا الامام الظاهر سال سائل في المسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو يصلي فلما فرغ النبي من صلاته رفع راسه الى السماء وقال اللهم ان اخي موسى سالك
فقال رب اشرح لي صدري وبرا اعمري اهل عقدة من لساني بفضله فويلوا جعل لي
وزيرا من اهل دارون اخي انت وده اعمري ودا شره في اعمري فالتزلت عليه فانا ما
سند عضدك يا خبيك وخبيل كما سلطان فاعلم ان اليك ما نيا اللهم
يا محمد بنك وفضلك اللهم فاسترح لي صدري وبرا اعمري وخبيل

الى علي بن ابي طالب عليه السلام قال ابو ذر رضي الله عنه فما استتم رسول الله صلى الله عليه وسلم
كلامه حتى نزل عليه جبرئيل مرئيه فقال يا محمد فراء فقال وما فراء فانزل الله عليه ما
ولكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم ذا كعبون
من مطالب الرسول تاليف كمال الدين محمد بن طلحة شافعي في الفصل السابع عبادته
على عليه السلام **كتاب امر المؤمنين ان عايشة زوجة محمد** كتب على عليه السلام
عايشة زوجة محمد لما بعد ما كنت خرجت من بينك عايشة بنت نبال رسول الله تظلمين
ان كان عليك من حقك ما تم ترعين انك ترعين الاصلاح بين الناس محرمي بالنسبة
ومعهم العساكر وزعمت انك طالبة عثمان وعثمان رجل من بني امية وانت امرأة
نبي تم من مرة والعمرى ان الذي عرسك للسلا وحكك على المعصنة لا عظم لك فسا
من قبل عثمان وما غضبت حتى اغضت ولا نحت حتى هجت فانني الله باعائش و
ارجع الى منزلك واسلم عليك سرك والسلام **جواب عايشة** بابتها
هل الامر عن العسا ولقد خل في طاعتك فاقض ما انت فاض والسلام فمن مطالب
الرسول تاليف محمد بن طلحة شافعي في فصل بيان شجاعة علي عليه السلام واعلم
ايها الناس اني قد تانيت هؤلاء القوم راقتهم وناشدتهم كثيرا برحمتهم و
عوا فلم يفعلوا ولم يستجيبوا فذبحوا ان نبت للجهاد واندبروا للقطعان وقد كنت
ما امد وبالرب ولا اثم اليها وقد انصف الفارة من رايها والعمرى لمن ابرقوا واعدوا
عدوا وادوا انما بقي فانا ابو الذي ظلت حدهم وفسدت ما عنهم فذلك
القلب التي عدوى وانا على نية من ربي لما وعدت من النصر والظفر في بعث غير شبهة
من الامم لان الموت لا يقوته ولا بعث الهارب ومن لم يقبل ميت وان
فصل الموت الفضل والذي نفس علي مديع لالف حربه بالسيف اهلون علي
منه على الفرائش ثم رفعهم الى السما فهو يقول اللهم ان طلحة بن عبيد الله اعطاني
من نفسه يمينه على انما كنت ايقظ الله فاعلم ولا تنهيه اللهم وان الزبير بن عوام قطع

هذا من كتاب
علي بن ابي طالب
عليه السلام

عن ابى عبد الله عليه السلام
عن ابي عبد الله عليه السلام
عن ابي عبد الله عليه السلام

فراخى وكنى همدى وظاهره وحقى ونصب الحرب الى فهو يعلم انه ظالم اللهم فاكفنيه كيف
سنت وانى سنت **مطابق** في مناقب آل الرسول ناليف كمال الدين محمد بن
علي الشافعي في فضل بيان شجاعته على عليه السلام قوله ان عمر رضي الله عنه
قال اتاحذ كتاب الله فان كتاب الله باهر بالتمام وان تاخذ منه رسول الله
فان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يزل حتى بلغ الهدى محله قال القاضي العياض لا
رحمة الله ظاهر كلام عمر رضي الله عنه هذا الكلام فيفتح الحج لا العزرة وان نهجه عن
التمتع انما هو من باب ترك الاولى الى الله مع تحريم وادخال في قوله يعني
قد علمت ان النبي صلى الله عليه وسلم قد فعله واصحابه ولكن كبريت ان يظلموا اموسين
بين في الاراك **وجه تسمية امير المؤمنين بالاربع البطون** ومن القاب امير المؤمنين
على عليه السلام اربع البطون وجهه انه عليه السلام كان اول ذكر امن برسول الله وترفع
الامر الاضام والناسل وظهر المسمى الحرام من الاوطان والاماطيل وبغير اساليب
انك والاضابل حتى روى الامام احمد بن حنبل في مسنده يرفعه اليه عليه السلام انه
قال ان طلق انا وابني حتى اتينا الكعبة فقال بار رسول الله طلع فلست **بعضه على**
فذهب لانهض به وامي في صنف الصبي فزول جلس يا بني الله صلى الله عليه وسلم
قال اصعد على منكبه وضعت على منكبه فنهض لي فلقه خيل يا اخي لو شئت لثقت اذن
السما حتى صعدت على البيت وعليه تمثال من حفر اذني من فمحت ازاله عني
شماله ومن من يديه ومن خلفه حتى استمكن منه فقال لي رسول الله صلى الله
اقدت به فقد فنته فكسر كما يكسر القوارير ثم نزلت فما تطلقت انا ورسول الله
يسبق حتى توارينا بالبيوت خشية ان يلقاها احمد من الناس الى اهل البيت
والى الكتاب الحنات وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم في صبي سنده عنه انا مدينة
العلم وعلى بابها وحيث ارفع ما اناه الله تعالى من انوار العلم وتمام الحكمة
فباختار ذلك وصف طاهر بن عيسى لانه عليه السلام في امتداد علماء وحكمته خلا

في كلام على الام

سنة

عن الإمام كمال الدين محمد بن طه شافعي في كتاب مطالب السؤل **حديث**
الشيخ صلى الله عليه وسلم **عليها السلام** روى الترمذي رحمه
سنده عن اسامه بن زيد قال طرقت النبي ذات ليلة في بعض الحاجة فخرج وموشم
على شئ لا ادرى ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت شتمت عليه
فكففت فاذا هو حسن وحسين وعلي وكبه فقال هذا انما انتي اللهم اجتمعا فاجتبا واجب
من بينهما مطالب السؤل **مواظف محمد بن طه شافعي** **مختصر المومنين**
عليه السلام **رسول الله** **صلى الله عليه وسلم** **كان في** روى حبيب بن وكران
الغاري قال كنت مع امير المومنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه وقد شكى اليه
الناس اضرافوات وانه قد راوا الماء مالا يحمله وتحاف ان يهلك مزارعنا وحت
ان نثال الله تعالى ان يفضله فقام وحمل عتبه والناس مجتمعون ينظرونه فخرج
وقد لبس حبه رسول الله صلى الله عليه وسلم وعمامة ورواه وبه قضيه فذاع بفسه
ومنى الناس معه واولاده وانا معهم حتى وقف على الفوات فزل غر فوسه وصلى تكفون
حقين ثم قام واخذ القضي بين ومضى على الجير لبس معه غير ولد به الحسن والحسين
وانا فاهوى الى الماء بالقضيت ففقت فراعنا فقال كيفكم فقالوا يا امير المومنين
نقام وادعى بالقضيت واهوى الى الماء ففقت الفوات فراعنا فخرجنا الى ان
فقت ثلثه اذرع فقالوا احسنا يا امير المومنين فعا وركب فرسه ورجع اس
ممر له وراثة عظيمة ونعمه من الله حمدا **مطالب السؤل** **مواظف محمد بن طه**
شافعي اخرج الترمذي سند عن علي بن مرة قال حسن مني وانا من حسن
احب الله من احب حينا حسين بن علي بن ابي طالب **مطالب السؤل** محمد بن
طه شافعي روى انه صلى الله عليه وسلم لما غري بافتبه رقيه قال الحمد لله ومن
النيات من المكرات خلاصه السير في سره سيد البشر نافع احمد بن عبد الله الطبري
في **مطالب السؤل** **مواظف محمد بن طه** **شافعي** **مختصر المومنين** **جميع اوراد**

فصل اول

بأرجون عليه السلام في الجنة فقال يا أبا عبد الله ان الجنة لا تدرى فيها العجوز فقلت الامارة
 وهي يحيى فقال صلى الله عليه وسلم اخبروا بها انها لا تدرى فيها وهي عجوز ان الله تعالى يقول
 انما اتينا ناسا من النسا فخطبنا من الكبار ابراهيم انا فقال عايشه سابقه صلى الله عليه وسلم
 فسبقته فلما كنت في سابقه فبقي ثم ضرب كفي وقال انك شكك وجاد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الى الشوق مرورا وظهر رجل اسمه زاهر وكان صلى الله عليه وسلم
 نحوه فوضع يده على عيبيه وما كان يعرف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قال
 يا زاهر اي هذا العبد في فعله معي فظهره رسول الله صلى الله عليه وسلم ونقول
 اذ اخذني كاسه يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم فكيف كنت ركب ليس
 بكاسه خلاصة السر في سره سبب البشارة في الشيخ الامام محمد بن الحسن بن جعفر
 احمد بن محمد الطبري المكي شافعي اعلم ان النبي صلى الله عليه وسلم معصوم من
 الكذب ومن تغير شئ من الاحكام الشرعية في حال صحته في حال مرضه ومعصوم من
 ترك ما امر به وتبليغ ما اوجب الله تعالى تبليغه وليس هو معصوم من الامور
 والابتناف من المعارضة الاجسام ونحوها مما لا نقص فيه لغيره ولا فساد لما شهد من
 شدة بقاءه في شرح مسلم وكتاب وصية وقال ايضا في الباب
 المذكور ما من القول السابق واما كلام عمر وقد اتفق الحكماء في
 علمه من ذلك فقد عمر وصاياه وبقين نظره لانه ضنى ان يكتسب
 التي سعى الله عليه وسلم الامور اياها عجز واعنها واستحق العقوبة عليها لانه مفضوصة
 لا مجال للاختصاص فيها فقال عمر حسننا كتاب الله بقوله تعالى ما فيه طنا في
 الكتاب من شئ وقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم يعلم ان الله تعالى اكمل دينه
 بأكمل الاضلال على الامة واراد الترقية على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان عمر
 اوفقه من ابن عباس وموافق رضى الله عنهم اجمعين فوافقه حجت امارة
 صيا ففعلت في هذا ما قال نعم اولك اوفيه بحسب الله في ذلك واحد وجامع العظماء

هذا هو الذي
 في نسخة
 في نسخة

هذا هو الذي
 في نسخة
 في نسخة

هذا هو الذي
 في نسخة
 في نسخة

فما كان كذب موضوع ولا لا جعل عسره الخلفه سورى من شتم الصديق فانه زنديق
تم غير ما رواه السرخس من شتم عثمان محضه الرحمن ومن شتم عليا محضه النبي وحمله
البياض قال اطلب سؤلت لبي اوم الخطايا فخطوا بالاسقف فمؤلت لهم وينا
لاستغفرون منه شتم ابي بكر وعمر فابان كذاب في الاكمال شرح مسلم
من يكون بعدى فليكون كلهم مدعى انه نبي ولا نبي بعدى الا ما شاء الله هذه الاستعا
في كل نظري وناوله وطلع فيه المحققون قال علي الاول من بدل محل الحجة من هذه الامنة ابو بكر
عمر وما في موقوف مع معاتبه للحساب اخرج ابن الجوزي في الواسيات **ويش**
النسابة في الاولي كتاب الموضوعات اخبرني جبرئيل عليه السلام ان اقواما ينفق
صاحبي ويذكرهما بالبيع ما لهم في الاسلام نصيب ولا عنده من حلاق يقبل ما
حول الله يصومون كما يصومون ويصلون كما يصلون قال نعم الذي يعني انهم يصلون
يصومون ويصلون ويحجون وذلك وبان عليهم فان اؤر كتموهم فلا تشا بهوهم ولا تأملوهم
ولا تأملوهم ولا تصلوا معهم فان العذاب يترل في محاسنهم لا يؤمنون اذ استكبروا
فيهم علم ربي عز وجل قلنا يا رسول الله ما اسماءهم قال هم الراقصة الذين يصفون ديني ولم
يرضوا بالحجة ربه في اصحابه الى اخره معطوله ونسبه الصديق وغير ذلك في غير ما يعرف
بوفان في الاصل **قال** جبرئيل كل امك عليها حساب فاعلا اياكم صديق فاما كان
يوم القيمة قيل له يا ابا بكر ادخل الجنة قال ما فعل حتى ادخل معي من كان محبي في الدنيا
فيه كثر الضعف **قال** عمر كان عليه السلام يتكلم مع ابي بكر وكنيت بينهما فاعلم في ذلك
ابن تيمية موضوع وهو كما قال في المعاصد لوزن ايمان ابي بكر بايمان الناس
ارجح ايمان ابي بكر عن **موقوف** فاستدعيه وعن ابن عمر عن علي بن ابي طالب
ضعيف لكنه متابع وله شاهد في الخلاصة ما صلب الله في صدره من الاوصية
صدر اياكم موضوع في المختصر ان الله تعالى للناس عامية ولا يكره خاصته لم يوجد
في الوجوه ان الله تعالى للخاصة **ويش** في الامانة فامر ربه سبحانه وتعالى

فيها الخ محمد رسول الله والابو بكر صديق من حلفي فيه عبد الله بن ابي ابيهم يضع عن
 عبد الرحمن بن يزيد ضعيف **عن** جهم بن كلثوم بن ابي بكر بن عبد الله بن ابي ابيهم يضع عن
 ربه الله الى ترتيبه التي خلقه منها وانا ابو بكر وعمر خلفاء من رتبة واحدة فيها من
 رتبة جاهل **عائشة** لا ينبغي يقوم فيهم ابو بكر ان يوهبهم غيره فيه عيسى بن ميمون لا ينجح
 واحمد بن بشر شر **لو** لم البعث فيكم بعث باعمر ورواه عن طلال وفيه زياد بن يحيى كذاب
 في المختصر **لو** لم البعث يا عمر منكر **الترمذي** قال لا جبريل ليك الاسلام على
 من **ابن الجوزي** في الموضوعات **الحاشية** التي مع عمر وحيث كان قال الصفا
 وصواعق **وكذا** **ابن الجوزي** **راج** اهل الجنة **فلا** بل ان لكل به خليفته **وان**
خليفة عثمان من ابا جليل الطلي **في** ابو جبر عمار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
في بخاره رجل فلم يصل عليها فقبض له قال انه كان سيف عثمان فابغض الله ما في على
محمد زياد وهو شر من غيره **قلت** اخبرني **ابن** **الترمذي** **وصف** جابر بن عبد الله بن السبي
صلى الله عليه وسلم قال قبض كل رجل من الكفرة فقبض النبي صلى الله عليه وسلم
فاحققة وقال انت ولي في الدنيا والاخرة في طي بن يزيد بن لا ينجح **ابن** **عبد** **بن** **حسن**
متردك **قلت** صحه الحاكم واعترض الذهبي وضعفه جهم بن سعد **سئل** في الجنة
رف قال نعم ان عثمان ليحول من منزل الى منزل فيرق له الميت افنه الحسين بن سعد
ص الحاكم على **سئل** **الشمين** **وتعقبه** الذهبي **وقال** بل موضوع **النظر**
ابي **يحيى** **رواه** من حديث ابي بكر عثمان وابن مسعود وابن عباس **خذا**
وسئل **ابن** **الجرير** **قال** **الشمين** **لا** **اعرف** **له** **سناوه** **اولا** **ابنه** **في** **شمين** **من** **كاتب**
الحديث **الا** **انه** **ابن** **الاشتر** **والا** **ابن** **الفردوس** **بغير** **اسناد** **ولفظ** **خذا** **وان** **قلت**
بهم **من** **كاتب** **الجرير** **وسئل** **ابن** **الجرير** **والذهبي** **فلم** **يعرفاه** **في** **الذهبي** **عائشة** **قلت**
يا **رسول** **الله** **كيف** **حكى** **في** **قال** **كعقده** **الحبل** **قالت** **كفنت** **اقول** **له** **كيف** **العقده**
الشمين **ابن** **الجرير** **حديث** **باطل** **فيه** **ضعفاه** **خدا** **عمر** **بن** **عيسى** **على** **النبي**

سلي الله عليه وسلم فقالوا هذا معاوية بن أبي سفيان قد خافنا عليه كتماننا لغيره في الجاهلية
من اهل بيتك اولى فقال نعم انظر والى رجل وكان الوحي تنزل وفي كل اربعة ايام تام الوحي
اربعين ليلة فلما كان بعد اربعين ليلة جبرئيل يصري فيها يا محمد ليس لك ان تعرف من احب
الله كتابه وجهته فاقوه فان آمن قال عساكره حيث مسكروني الميزان بل يقطع سلطان
داخني ان يكون مقبره في خول الامان قال علي بن ابي طالب من يدعي اليه النبي صلى الله
عليه وسلم كتماننا معاوية فاحذر رسول الله صلى الله عليه وسلم القلم من يدعي اليه
الى معاوية مما وجد ان في نفسي من ذلك ان علمت ان الله امره بذلك اني مع ما يعجب
انما منك والزم اصي على باب الجنة كما بين السماء والارض في من لا يخرج به ومن هو كثير الخطا
اول من يدخل الجنة ابو بكر وعمر فيه ابوهم ان كذاب عن بعض السلف ان الله
الجليل لا ياتي كذا الصديقين الجنة في الجنة قال شيخنا لم يصلح ولا امره في شي من كتب
الحديث المشهورة ولا الاخبار المشهورة انما هو خليفه موضوع قال الله
تطعمي لم يلق ابو حنيفة احدا من الصحابة انما راي انما بعينه ولم يسمع منه عن النبي
رفعه يكون من امتي رجل يقال له ابو حنيفة وهو سراج امتي جعله ما وضع يده
رفعه آخره وكان ابام ابي حنيفة اربعة من الصحابة السبعين ما لك يا بصره عبد الله
بن ابي اوفى ما كونه وسهل بن سعد الساعدي بالدينه وابو الطفيل عامر بن القيس
كله ولم يلق احدا منهم ولا اخذ عنه واصحابه يقولون انه نفى جماعة من الصحابة وروى
عنهم ولا يثبت ذلك عند اهل النقل وقال الشافعي من راوا الحديث فعليه في حنيف
وقال من راوا ان تحرق الفقه فهو على ابو حنيفة في المختصر من النقل ما لا يدرى يوم عاشوراء
لم يرد عينه اية الجماعة مرفوعا قال الحاكم منكر قلت بل موضوع كما قال ابن الجوزي
من شئتم بشئ من الحسن الموضوعه اشترى بالصديق كرسى ثمانه وهو
فاخذ بهده وهو بخير في السوق قد في منه عمر فقال اما اصله عتك فقال سمعت
صلي الله عليه وسلم يقول من يشتري لعياله شئ ثمانه حكمه الله عليهم فانه ومنه

يستثنى فيه البطلاني يصح وسئل ابن حجر عن هذا الحديث فاجاب بانه باطل وفيه قال عمر بن
ابن الخطاب لا يصح هذا فقال وعني يا عمر فومى من كل طعام الخ ومن الباطل انهم لا ازال
في الطعام كالمس في القوم واكرات في القول بمنزل الحر وعائنه كالنزد واما كاللح
في الطعام **ك** وفي الوجهر ابن عباس يكون قوم في اضر الزمان بخضوه هذا السب
لما اصل الحمام لا برحور ايج الجنة فيه عند الكرم الجورى ضعيف لا ياخذ احدكم من طول الجنة
ولكن من الصدقين فيه كذا بان **ك** قال القاضي والاقول ما قلناه انه كذا الترميم لكن
يقرب بعد هذا ما جاء من ذكر اباحت في عسرة القضاء ويوم الفتح ويوم اوطاس
فجعل ان النبي صلى الله عليه وسلم كما اباها لهم للضرورة بعد الترميم ثم حرهما تحريمه
فيكون حرهما يوم خيبر وفي عسرة القضاء ثم اباها يوم الفتح للضرورة ثم حرهما يوم الفتح
ايضا تحريمه بذاوت فقط رواية اباها يوم حجة الوداع لانه مروية عن سيرة الجهنى
واما روى الثقات الامثات عنه اباحت يوم فتح مكة والذي في حجة الوداع انها موهنة
التحريم فيؤخذ من حديثه ما اتفق عليه جمهور الرواة وافقه عليه غير من الصحابة من السني عنها
يوم الفتح ويكون تحريمها يوم حجة الوداع كما كبدا شاعره كما سبق واما قول الحسن
انها انما كانت في عسرة القضاء ولا قبلها ولا بعد فيرة الاحاديث الثانية في تحريمها
يوم جبرئيل عسرة القضاء ولا وما جاء في اباها يوم فتح مكة ويوم اوطاس
مع الرواية بهذا انها حات عن سيرة الجهنى وهو روى الروايات الاخر وهو اصح
فيترك ما خالف الصحيح وقد قال بعضهم هذا مما تده اوله الترميم ولا باحة والشيخ مرتين ومنه
اعلم هذا اخر كلام القاضي والصواب المتعاران الترميم ولا ما خه كانا مرتين فكانت
حالا قبل خيبر ثم حرمت يوم خيبر ثم اجت يوم فتح مكة وهو يوم اوطاس لا تقالها
ثم حرمت يومه بعد ثلاثة ايام تحريمه الى يوم القيمة واستمر التحريم **ك** فومى في
شرح صحيح مسلم في كتاب النكاح يكون في اخر الزمان طليقة لا يفصل عليه بوبكر وعمر
منه ضووع فيه ضعيف في باب النكاح المتعة **ك** فمما جبهه الرحمن اما انك اول من

خالفه من بيننا امي و ما كنت ان يدخلها الا هو ضعيف اذل من يدخل الحبس ويخرج من الحبس
عبد الرحمن ضعيف حديث عائشة ان عبد الرحمن بن جندب الجعفي حواشي عماره ابن رادك
لا يخرج به ان فاطمة خرجت حتى دخلت على ابي بكر وكلمته في الميراث اورده بلا سند وقال انه
باطل قلت هذا عجيب فقد وردت القصة بالسند الصحيح عن عائشة والي الطفيل والي هريرة
فوقله كما عن تمام ذكره او وقع في بعض النسخ وفي بعضها كذا هو الحارثي على المشهور والاول
صحيح ايضا وقد سبق بيان وجهه في المفضول السابقة في مقدمته هذا الشرح قوله
رواية بشر سمعت جابر بن زيد يعني في رواية بشر ان قتادة قال سمعت جابر بن زيد
وهذا ما يحتاج اليه لانه لان قتادة مدلس وقد قال في الرواية الا انه في قتادة عن جابر
وقد علم ان المدلس لا يخرج بسنده حتى ثبت سماعه لذلك الحديث فيه مسلم رحمه الله
على ثبوته **نودي** في كتاب الرضا في شرح صحيح مسلم في شرح حديث
حدثنا ما ب من خالد في باب تحريم ابنة الاخ من الرضا **نودي** واما قوله صلى الله عليه وسلم
الولد للفراش فمفاده انه اذا كان للرجل زوجة او مملوكة صارت فراشا فانت فولد
الامكان منه لحقه الولد وصار ولد الجري منها النوارث وغيره من احكام الولاية سواء
كان نوا فقا له في الشبه او في الفاء ومع امكان كونه منه ستة اشهر من حين امكان اجتماعهما
واما ما قصير به المرات فراشا فالكائن زوجة صارت فراشا بمجرد العقد الكراخ ونقلوا في
هذه الاجماع **نودي** طوا الامكان الوطى بعد ثبوت الفرائش فان لم يكن بان على المهر
مشرقة ولم يفارق واحد منهما وطنه ثم انت بولد ستة اشهر او اكثر لم يجهه بعدم
امكان كونه منه هذا قول مالك والشافعي والعلامة كافتة الا باصنافه **نودي** طوا الامكان
بل الكافي مجرد العقد قال حتى لو طلق عقب العقد من غير امكان وطى فولد ستة اشهر
اشهر من العقد لحقه الولد وهذا ضعيف ظاهر الفاء **نودي** طوا الامكان في الطلاق الحديث
خرج على الغالب وهو حصول الامكان عند العقد هذا حكم الزوجة **نودي** في
شرح صحيح مسلم في كتاب النكاح في باب الولد للفراش وقال مالك في الميراث

والاول

وابو ثور بن عبيد بن جابر لا يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذا الحديث فمحمّد
كتاب النبي المولود من ماء باري قالوا اوجه الاحتجاج به ان سورة امرت بالاحتجاج
وهذا احتجاج باطل وعجب من ذكره لان هذا على تقدير كونه من الزنا فهو اجبي من سورة
لا يخل الظهور له سواء الحق بالزنا ام لا فلا تعلق لها بالمسئلة المذكورة نووي في
الكتاب المذكور في الباب المسطور قوله صلى الله عليه وسلم حين اشتد وجعه
اتوني بالكتف والذراع او اللوح واليد او الكتف لكم كتابا من فضل الله بعد ابدانه
فقالوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم به في رواية فقال عمر بن الخطاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم قد علمت عليه الوجه عندكم القرآن حسبا كتاب الله فاضل
البيت فافضوا ثم ذكر ان بعضهم اراد الكتاب وبعضهم وافق عمر وانه لما
اكثر واللغو والافتقار قال النبي صلى الله عليه وسلم قولا اعلم ان النبي صلى الله
عليه وسلم معصوم من الكذب ومن يفتري شي من الاحكام الشرعية في حال صحته وحال
مرضه ومعصوم من ترك ما امرت به وتبليغ ما اوجب الله تعالى عليه تبليغه وليس
هو معصوم من الامراض والاعراض والاعراض لا تعارضها الاحكام من نحو ما عملا نقص من كونه
وهذا انما نهد من غير ريعة قد سحر صلى الله عليه وسلم حتى صار يعمل اليه انه فعل
الشيء لم يكن فعله ولم يصدر منه صلى الله عليه وسلم ما من الحال كلام في الاحكام التي قرأ
فادركت ما ذكرناه فقد اختلف العلماء في الكتاب الذي هم النبي صلى الله عليه وسلم فيقول
اراد ان ينص على الخلاف في انسان معين ليعايق نزاع وفتن وقيل اراد كتابا بين
فيه هيات الاحكام لمصلحة ليرتفع النزاع فيها ويحصل الاتفاق على المنصوص
عليه وكان النبي صلى الله عليه وسلم هم بالكتاب حين ظهر له انه مصلية او
حتى اليه بذلك ثم ظهر له ان المصلحة تركه واوحى اليه بذلك ونسخ ذلك الامر الاول
واما كلام عمر رحمه الله فقد اتفق المتكلمون في شرح الحديث على انه من دلائل فقه عمر في فضله
فيقولون بطلان ما في ان كتب النبي صلى الله عليه وسلم ما عجزوا عنها واستحقوا

اجنبى

مخالف لما سبق في الكلام

العقوبة عليها ما نهى منصوصه لا مجال للاعتناء فيها فقال مخرج كتاب الله تعالى
 تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء وقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم فعلم ان الله تعالى
 اكمل دينه فامن الضلال على الامنة وادار الترفية على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان عمرافقه من
 ابن عباس وموافقيه رضي الله عنهم اجمعين حتى قال وفي تركه صلى الله عليه وسلم الا بخار على
 عمر وليس على استنصابه قال الخطابي ولا يجوز ان يحل قول عمر رضي الله عنه انه قالهم الغلط
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انظر في ذلك مما يلحق به بحال لكنه لما رأى غلب
 على رسول الله صلى الله عليه وسلم من الوجع وقرب الوفاة مع ما اعتراه من الكروب
 خاف ان يكون ذلك القول ما يقوله المرض وقال بغيره مما لا غرمة له فيه قال القاضي
 عياض رحمه الله وقوله اجبر رسول الله صلى الله عليه وسلم كذا هو في صحيح مسلم وغيره
 اجبر على الاستفهام وهو صحيح من رواية من روى جبر وهو لان هذا كله لا يصح منه صلى الله
 عليه وسلم لان معنى جبره اي وانما جاء به من قتايبة استفها بالاكثار غلاما قال لا يكتبوا
 اي لا تتركوا امر رسول الله صلى الله عليه وسلم وتجعلوه كامر من جبر في كلامه لانه صلى الله
 عليه وسلم لا يجوز ان يصح الروايات الاخرى كانت خطأ من قائلها قائلها بغير تحقيق
 بل لما اجابته من الهجرة وذهبت العظم للفظ ما شاهد من النبي صلى الله عليه وسلم من هذا
 الحال الدالة على وفاته وعظم المصائب به خوفاً من الفتن والضلال بعده اجري الجبر
 بشئ الوجع وقوله عمر رضي الله عنه كتاب الله روي عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه
 وسلم قوله صلى الله عليه وسلم دعوني قال الذي انا فيه معناه دعوني من النزاع واللفظ الذي
 شرعتم فيه قال الذي انا فيه من مراعاة الله تعالى والتأنيب للقباه والنفق في ذلك نحوه
 افضل مما اثم فيه وذكر ايضا من الفوائد الحديث جوار استعمال المجاز لقوله صلى
 الله عليه وسلم اكتب لكم اي امر بالكتابة من كتابه روي شرح صحيح مسلم
 في كتاب الوصية في باب ترك الوصية ابو اسامة عن النبي قال
 كان النبي صلى الله عليه وسلم يوصيكم فكان او اتمم بينهن لا ينهي الا امره صلى الله

اعلم ان هذا الحديث
 رواه الشيخان في
 صحيحهما
 وهو صحيح

فيكون من محققين كماله في بيت النبي صلى الله عليه وآله فكان في بيت عائشة فجاثت زينة فمدي السبا فقامت
 بها زينة فكلف النبي من نقادتها حتى استبينا واقمت الصلوة ثم ابوك على ذلك
 فسمع اصواتها فقال اخرج يا رسول الله الى الصلوة واخاف في افواه من الزنا فخرجت
 صلى الله عليه وسلم فقالت عائشة الان يقضي النبي صلوة فلي ابوك في يقضي
 يقضي فلما قضى النبي صلوة انا ابوك فقال لما قول الله به او قال تضيق بها في
 باب القسم من الرجات عن لافع ان ابن عمر طلق امراته وهي حائض فنها
 عمر النبي صلى الله عليه وسلم فامرته ان يرجعها ثم يها حتى تحيض اخرى ثم يها
 ثم يها ثم يها فلي ان يها فليك العدة التي امر الله ان يطلق لها النساء فقال
 فكان ابن عمر اذا سئل عن الرجل يطلق امراته وهي حائض يقول انت طلقها واحد
 هو ابن فان رسول الله صلى الله عليه وسلم امره ان يرجعها ثم يها حتى تحيض
 اخرى ثم يها حتى قطعت ثم يها فلي ان يها واما انت طلقها ثلثا ففقت
 ريك فما امرك به من طلاق امرتك فبانت منك وقد اختلف العلماء فيمن
 قال لامرته انت طالق ثلثا فقال ان افعى وما كنت ابو عفيف واحمد وجمامير العلم
 من السلف واختلف يقع الطلاق وقال طاووس وبعض اهل الظاهر لا يقع
 بذلك الا واحدة هي رواية غير الحاج ابن ارمطاه ومحمد بن اسحق والمثهور
 الجاهل بن ارمطاه انه لا يقع به شيء وهو قول ابن مقاتل ورواية عن محمد بن اسحق
 في قولنا لا يحدث ابن عباس هذا بانه وقع في بعض روايات حديث ابن
 عمر في طلاق امراته ثلثا في الحيض ولم يحسب نوفلي شرح صحيح
 ودر باب طلاق العلات عن ابى صالح عن جابر بن عبد الله وعنه
عن ابى جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله ارسلني رساله
 صاف بها ودمي وعلقت ان اناس بكذون فادعوني لا يلقونني او بعدني قال
 ابو قتله فقلت لهما وما لكما الرساله قالان الله آتيت من نصب عليا فبنا دس

له بالولاية فيمنع رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يطعن الخطبة لما يقبلون من قوله
 حياه من ارجع رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فانزل الله تعالى
 يا ايها الرسول الخ قال قد عني رسول الله صلى الله عليه وسلم عند جميع من جهة الوداع
 مهونا لخصه ما يقال له عند برغم وامر من ادب في الصلاة جامعة وامر بان يبرأه فشدت
 رواه من ما عمن من المشوك فقام ثم هرب الناس الصلاة وصلى بهم ركعتين ثم
 قال ايها الناس ان الله مولاي وانما مولاي المؤمنين انما اولاهم من انفسهم ثم
 يا علي فاقامه للناس فاختار بعضهم حتى راي يارض البطحاء يقول من كنت مولاه
 فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فليبلغ الشاهد منكم الغائب وانزل الله
 تبارك ونعالى اليوم اكملت لكم دينكم وارضيت عنكم يعني قالوا وكانت الولاية احرى
 فوضعت نزلت لم ينزل الله بعد ما ووضعت وكان ذلك لما كان في باب
 طلاق الثلاث قوله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان طلاق الثلاث في عهد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم والي يكره من من خلافه عمر طلاق الثلاث واحدة فقال
 عمر بن الخطاب رضي الله عنه قد استعملوا امر كانت لهم فيه اناه فلو انقضت
 عليهم فامضاه عليهم في رواية عن ابى بصير انه قال لا بن عباس في الغلظ انما كانت
 الثلاث تجعل واحدة على احد النبي صلى الله عليه وآله وابى بكر فلتا في امان عمر
 فقال ابن عباس نعم في رواية ان ابا بصير قال لا بن عباس لما من انما كانت
 الم يكن طلاق الثلاث على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابى بكر واحدة فقال
 كان ذلك فلما كان في عهد عمر رضي الله عنه تنابح الناس في الطلاق فاجاز عليهم وهو
 معد ووزن الاحاديث المشككة وقد اختلف العلماء في جوابه وتاويله فالاصح ان معنى
 انه كان في اول الامر اذا قال لها انت طالق انت طالق انت طالق في قولهم
 فوكيد اول الاستنفاذ فاجزم بموجوع طلاقه لفته اراد الاستنفاذ بذلك
 فحصل على الغالب الذي هو الاستنفاذ فلكا في زمن عمر رضي الله عنه استعمال

الناس من هذه الصنفين من طلب منهم ارادة الاستيفاء بها صحت عند الاطلاق على
 الثلاث عملا بالغايب ان يبقوا الفهم منها في ذلك العصر وفي المراء وان المعنى في الركن
 الاول كان طلقة واحدة سار الناس في زمن عمر بن الخطاب فيكون الثلاث وفقه ففقه
 فعلى هذا يكون اخبار عن اختلاف عاقل الناس لا عن تغير حكم في مسئلة واحدة قال
 المازري وقد روى عن لاخير له بالحق ان ذلك كان ثم نسخ قال وهذا غلط فاحش
 لان عمر لا يسخ ولا يسخ وعاشا له لبادرت الصحابة به الى الكاروه وان ارادوا ان يسخ
 له نسخ في زمن النبي فذلك غير متعدي لكن خرج عن ظاهر الحديث لانه لو كان كذلك لم يكن
 الراوي ان يحرقوا الحكم في خلافة ابي بكر وبعض خلافه عمر فان قيل فقد جمع في
 الصحابة على نسخ فقبل ذلك منهم قلنا اما يقبل ذلك لانه سبيل باجماعهم على نسخ
 واما انهم يشكون من تلفاد انفسهم فغا فاعده لانه اجماع على الخطاب وهم معصومون من
 من ذلك فان قيل فعمل النسخ انما ظهر لهم في زمن عمر رضي الله عنه فاعطوا لانه يكون
 قد حصل الاجماع على الخطاب في زمن ابي بكر والمحققون من الاصوليين لا يشترطون
 انقرض العصر في صحة الاجماع وانه اعلم قوله كانت لهم فيه اناه بفتح الهمزة
 اي هله وثبته واستماع لا يظن ان روجه قوله تنابع الناس في الطلاق
 هو بما فتوا به من تحت بين الالف والعين بن رواه الجمهور وضبط بعضهم في
 بالبر صق واما معنى ومغناه اكثر واثبت اسر عواليه لكن بالمشقة انما يستعمل
 في الخبر والموجدة يستعمل في الخبر والشرقا المتناهى وجود قوله اثبت من
 هناك هو كبر التاد من باث والمراء ههنا كات اخذرك وامورك
 المستغربة والله اعلم حدثنا محمد قال حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا
 امامنا من ثاب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كنت مع النبي في الغار فرفعت راسي
 فاذا انا قد اقام يقوم فقلت بني امية لو ان احدكم طأ طأ بعرة انا قال اسكت
 يا ابا بكر اثنان امية ثلثهما احدثنا محمد قال حدثنا اسحاق بن ابراهيم قال حدثني

في نسخة من النسخ
 في نسخة من النسخ

حسن نصری ره بحسن ابن علی کرم الله

حسن بصری رضی اللہ عنہ

وفوه غيبه ورحمة الله وبركاته اما بعد فانكم معاشر بني ااسم كالفلك الحارثية في بحر من مضاعف

المؤمنون ويخوفهم الله فاعلموا ان رسول الله عن خير تنال الصدور اهلها

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمِنْهَا الْمَعَالِيقُ الْعَادِيَةُ فِي الْأَوَّلِ وَالْأَخِيرِ الْإِسْلَامِيُّ وَالْمَعَالِيقُ الْغَدَاةُ وَالْمَعَالِيقُ الْفَتْرَةُ

مشتاقان و از آنکه در این عالم غافلان و از آنکه در این عالم غافلان

المأخذ ما غاب عنه وترك ما ظهر عنه واصله في اللغة والسلام من كتاب

مشايخ الطريقة باب ما جاء في خلق رسول الله

في كتاب التبيين انه برئ بالتبعية قال حدثنا جميع بالتصغير بحم وقناه ومعه

اقتار الشيخ ابن الجوزي غير المصنف وقال شيخنا رضي الله عنه

11

الويعظم روى بالتشيع

مجلس المجمع العلمي بدمشق

ونارہ العموم

الف

[illegible]

في صفة كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم وعنه
 في قصة القضاء وانه رواجه بنى من يديه وهو يقول خلوني الكفار عن سبل اليوم
 صرا نزل الهام عن مقبل ويدل الخليل عن خلد فقال له عمر بن رواجه بن يدي رسول
 صلى الله عليه وسلم وفي حرم الله يقول شعر او قد اسكل هذا المنع فانه لا يمنع عن
 الشعر من يدي رسول الله وفي حرم الله والبضائحه انه كيف منع عمر ما قرره
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديث ام زرع عن عائشة فقال لي رسول
 صلى الله عليه وسلم كنت لك كاذب زرع لام زرع ولكن ان تقول جعله صلى الله
 عليه وسلم لها كاذب زرع من كل وجه اما في زرعها فكم عرفت واما في الطلاق فباعتبارها
 سبها رقتها وتزوم عن منافعتها وتزوم عن منافع دينها تاخذها من بابها
 في عمادة رسول الله عن ابى سلمة عبد الرحمن انه اخبره انه سأل عائشة كيف كانت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان هذا سوال عن قيام رمضان فقد كان
 في الصدر الاول عند اكثرهم انه كان رسول الله صلوة مخصوصة رمضان وكانوا
 مختلفين في كيفية وعدد ركعاتها في استنباط الجماعة فيها حتى تفرق خلافة عمر على
 المزاج وكانت عائشة تشارك في صلوة مخصوصة رمضان بل تقول صلواته في
 رمضان احدى عشر ركعة فقالت ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لي فيه في رمضان ولا في غيره على احدى عشر ركعة ولكن ان يحل فيها الزيادة
 ففي الزيادة بعد القيام عزوم الليل فلا يكون شكوه الا في باب صلوة الصبح
 عند الرحمن بن ابي نعيم قال ما اخبرني احد انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الصبح
 الا اتم باثني عشر ركعة قالت ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الصبح وكان ابن عمر
 او سئل عن سمع الصبح قال لا امرها ولا انتهى ولقد اصاب عثمان ومارس
 ما احدث وانهما من احب احدث الناس الاغرة بعجته مهله الرفاش الكون
 ابو عبد الرحمن صدوق بهم ورمى بالتشيع من سلبا بعبه اخرج حديثه سلم والاربعة

في صفة كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنه
 في قصة القضاء وانه رواجه بنى من يديه وهو يقول خلوني الكفار عن سبل اليوم
 صرا نزل الهام عن مقبل ويدل الخليل عن خلد فقال له عمر بن رواجه بن يدي رسول

رواه مدعنة

للمزاج ص

باب ما جاء في قرأت رسول الله ﷺ بوجوه من عند ربي ﷻ بالتشيع من الثامنة اخرج
مسلم والاربعة في صحيحهم باب ما جاء في كراهة رسول الله ﷺ عن انس بن مالك
قال شهدنا ابنه رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم ورسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم جالس
على القبر فزأيت عنه تدمعان فقال انيكم رجل لم يقارف قال ابو طلي قال انزل فزل
ما قربنا وهما يجتان احدنا كيف نزل ابو طلي له فن زئيب وهو غير محرم لهما حتى
حل الخطاب ان الائمة كانت له عليه السلام طفلة ولم يقع نكاح في طرق الحديث
فجعلها واحب بانه امر بالذخول الاغاثة لا يقربها فثما بينهما انه ناسر السوال عن عدم
النكاح معه حتى فتره كثير بعد الموت وباباه تحفيضة بالليله واما تحفيض نفق المعافاة
بالليل فله وجه وهو ان المعافاة غالباً بالليله ولم يذكر له وجه صحيح وان تكلم فيه غير وجه
وانا اقول لان المعافاة بموجب الضعف فاشار صلى الله عليه وسلم ان المكمل
لا يقرب الميت يعني ان يكون اقوى حاله واعد من موجبات الضعف باب
ما جاء في فراش رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم انه لما راى علياً نام على الفراش
مدحه بان كناه اما تراب وليس معنى ايد تراب فانهم من الضائق التراب
بجده فان الابوه يقتضي الترتيب فمما يعلمه امر في التراب يعني ان الارض سفي
جذب رقيقه وجودك اياها برياضته اخترتها وقبول حصل به بك من بهى ربك
باب ما جاء في صوم رسول الله ﷺ وحديث الصحيحين يدل على انه لا صوم افضل
منه من المستحب واما ما شاع فنية من الصلوة والانفاق والخصاب والادوات
والاكتمال وطبع الخبواب وغير ذلك فقد قال صاحب القراط المستقيم عليه
السلام فانهما ثقله الحسن رضي الله عنه والاحاديث المرويه فيها موصوف غائب
ومفتريات ابو روح البصري صدوق روى بالتشيع من الثامنة اخرج حديثه
مسلم والاربعة في صحيحهم باب ما جاء في تواضع رسول الله ﷺ مجلسه ومجلس
علم وجها وصبر واما قلة لا ترفع فيه الاصوات لان رفع الصوت ليس بالعبادة

ابو روح البصري صدوق روى بالتشيع من الثامنة اخرج
مسلم والاربعة في صحيحهم باب ما جاء في كراهة رسول الله ﷺ عن انس بن مالك
قال شهدنا ابنه رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم ورسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم جالس
على القبر فزأيت عنه تدمعان فقال انيكم رجل لم يقارف قال ابو طلي قال انزل فزل
ما قربنا وهما يجتان احدنا كيف نزل ابو طلي له فن زئيب وهو غير محرم لهما حتى
حل الخطاب ان الائمة كانت له عليه السلام طفلة ولم يقع نكاح في طرق الحديث
فجعلها واحب بانه امر بالذخول الاغاثة لا يقربها فثما بينهما انه ناسر السوال عن عدم
النكاح معه حتى فتره كثير بعد الموت وباباه تحفيضة بالليله واما تحفيض نفق المعافاة
بالليل فله وجه وهو ان المعافاة غالباً بالليله ولم يذكر له وجه صحيح وان تكلم فيه غير وجه
وانا اقول لان المعافاة بموجب الضعف فاشار صلى الله عليه وسلم ان المكمل
لا يقرب الميت يعني ان يكون اقوى حاله واعد من موجبات الضعف باب
ما جاء في فراش رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم انه لما راى علياً نام على الفراش
مدحه بان كناه اما تراب وليس معنى ايد تراب فانهم من الضائق التراب
بجده فان الابوه يقتضي الترتيب فمما يعلمه امر في التراب يعني ان الارض سفي
جذب رقيقه وجودك اياها برياضته اخترتها وقبول حصل به بك من بهى ربك
باب ما جاء في صوم رسول الله ﷺ وحديث الصحيحين يدل على انه لا صوم افضل
منه من المستحب واما ما شاع فنية من الصلوة والانفاق والخصاب والادوات
والاكتمال وطبع الخبواب وغير ذلك فقد قال صاحب القراط المستقيم عليه
السلام فانهما ثقله الحسن رضي الله عنه والاحاديث المرويه فيها موصوف غائب
ومفتريات ابو روح البصري صدوق روى بالتشيع من الثامنة اخرج حديثه
مسلم والاربعة في صحيحهم باب ما جاء في تواضع رسول الله ﷺ مجلسه ومجلس
علم وجها وصبر واما قلة لا ترفع فيه الاصوات لان رفع الصوت ليس بالعبادة

عن بعض النعمان في الخبر **باب ما جاء في خلق رسول الله** وكان أحد
ثلاثة الذي جمعوا المصحف امره بذلك أبو بكر وعمر في خلافتها عن **عمر بن الخطاب**
قال كان رسول الله يقبل بوجهه وحديثه على أثر القوم بنا القوم بذلك والاقبال فوايد
أخر منها ان اتما منه بارشا والشر الكبر اذا هو الا حوج فالشفقة عليه زيد فكان يقبل
بوجهه وحديثه المتي تلت في خبر القوم فقلت يا رسول الله ما خيرا ام ابو بكر فقال ابو بكر
فقلت يا رسول الله ما خيرا ام **عمر** فقلت يا رسول الله ما خيرا ام عثمان فقال
عثمان فلما سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم قصه قتي فلو دوت اني لم اكن سالة
وذلك الله امة بسبب بصدق النبي اياكم الله الشارح فقال كان ذلك لانه
ظهر حاله المحفية او صار ذلك **سبب** عداوت الاصحاب او الاصحاب براد من
ذلك **عن** هشام بن سعد الذي الى عماد او ابني سعد صدوق له او جهم رسي
بالشيخ من كتاب السابعة اخرج حديثه البخاري في التعليق والحسنه في صحيحه
عن زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فسأله ان يعطيه فقال النبي صلعم عندي شيء ولكن اتع على فاذا احب
في شيء فضية فقال عمر يا رسول الله قد اعطيت ما كلفك الله ما لا تقدر عليه
فكر النبي صلى الله عليه وسلم قول عمر لانه لا يطابق قوله ما كلفك الله الواقع برشد
البه قوله فيما بعد هذا امره فقال رجل من الانصار يا رسول الله اتفقوا لا تخف
من ذي العرش فلما لا ي فراقتم رسول الله صلى الله عليه وسلم اعرفه في
الشيء **فقد** يقول الانصارى ثم قال هبة امرت امي لا يا قال **عمر**
فتقدم الجار والجرور القرب والاعتقاد وعمره **باب** ما جاء في وفات رسول
في بعض الروايات كان النبي صلى الله عليه وسلم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصلي فاعدا يقته ابو بكر **رسول الله** والناس مقتدون بصلوة
النبي كونه اشكال وهو انه كيف يقتدى المؤمن بالمقتدى نعبان كان ابو بكر مقتدا

عمر بن الخطاب المصنف

مجلس

[illegible]

ورواه في رواية لابي داود ورواه في رواية لابي داود ورواه في رواية لابي داود
 حيا بانه لا يحل ولا يطيب حله كف بل يخس كما قال بعض اصحابنا لحفة غير صحيح
 بعلق هذا المعنى كونه قلبيين بعد وندب الشافعي واحمد اذا كان القدر قلبيين لا يحسن
 بوقوع النجاسة فيه ما لم يتغير لونه او يحيطه و قد اختلف في صحة هذا الحديث
 مع انه ذكره ائمة الحديث في كتبهم وقالوا هذا الحديث مخالف لاجماع الصحابة وقال الزركشي
 صحيح ابن خزيمة وابن حبان والدارقطني وقال عن الطحاوي خبره القلتين صحيح واصله
 ثابت فانما تركناه لاننا لا نعلم بالقلبتان من شرح مسكوة شيخ عبد الحق وهو
 في باب مقدار الماء الذي لا يخس من غيرة الله بن عمر غيرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اذا كان الماء قلبيين او ثلثة لم نجسه شيء وغيرة ايضا ابو العباس
 قلبيين لم نجسه شيء من سنن ابن ماجه مرويت في روزي ابني حسن بن
 علي ابن ابي طالب صلوات الله عليها تزومعوبه غاوبه رفت معوبه بقصد الزام
 اخفرت كفت ابي حق تعالى فرموده كه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب
 مبين يعني بفتح ترمي و خشكي فنت مكره در فتر ان مندرجت لحبه من و ترا
 در فتر ان لما ذكره محاسن اخفرت بسيار انبوه بود ما مضات
 و طراوت بود و معوبه كوج بود بس اخفرت و رجوب معوبه فرموده كه حق تعالى
 محاسن مژ و ترا در بن آيه و زاده كه و السيد الطيب يخرج بنابه باون ربه و بالذكا
 خفت لا يخرج الا كذا معوبه هذه استماع من فعل و خجل زوه شد تزومعوبه
 الصادقين و رتفسه به مذكور و رسون اعواف و اخراج ابن مردويه و
 ابن عساکر عن ابن سعد الخدي في قوله تعالى في قلوبهم مرض في قوله و لغزهم
 في الجن القول قال بعضهم علي بن ابي طالب من كتاب تفسير المصنف بالله
 المشور للبطي في قول تفسير قوله تعالى ان الذين ارتدوا عا و ابراهيم الايات
 حدثنا مسد و عد شايخي عن اسمعيل قال قلت لعبد الله بن ابي شيبة النبي صلى

حسن

ابن ابي كردسبار

التي قال نعم بيت من قصص لا تصب فيه ولا نسب ~~هذه~~ صحيح البخاري في باب تزويج النبي
صلعم خديجة وقصصها من كتاب الفضائل وفي ذكر البيت معنى آخر لان مرجع اهل بيت النبي
صلعم اليها لما ثبت في تفسير قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت قال
ام سلمة لما نزلت دعا النبي صلعم فاطمة والحسن والحسين فجللهم كسبا فقال اللهم هؤلاء
اهل بيتي الحديث اخرج الترمذي وغيره ورجع اهل بيت هؤلاء الاخذ به لان
الحسن والحسين فاطمة وفاطمة بنتها وعليا نسا في بيت خديجة وهو صغير ثم تزوج بنتها بعد
فظهر رجوع اهل البيت النبوي الى خديجة دون غيرها ~~هذه~~ فتصح البخاري شرح صحيح
البخاري قوله تعالى في سورة يوسف حكايته منه اجعلني على خزائن الارض الى حفظ
علمي احفظ ما يستغني به عالم بوجود القصور وحفظ نفسه بالامانة والكفاية اللتين
ما طلبته الملوك ممن يولونه وانما قال ذلك لنحوض الى امضاء احكام الله واقامة الحق
وسبط العدل والتمكين مما لا حيلة تحت الايمان الى العباد ولعلهم ان احد غيره لا يقوم مقام
في ذلك فطلب السولية ابتغاء الوجه الله لا حب الملك والدينا وعن النبي صلعم رحمه
انني يوسف لم يزل اجعلني لاسمها من ساعته ولكنه اخذ ذلك سنة فان قلت
ليف جاز ان يتولى علام من يدك افرأ ويكون تعالى تحت امره وطاعته قلت مولى
بما به انه قد اسلم وعن قتادة هو دليل على انه قد يجوز ان يتولى الانسان علام من يد
سلطان جابر وقد كان السلف يقولون القضاء من يد النجاة ويرثه واذا علم
ابن وداعلم انه لا سبيل الى الحكم بامر الله ووقع الظلم الى تمكين الملك الكافر
منه ~~هذه~~ وقيل كان الملك يصدر ولا يعترض عليه في كل ما راي
مكان في حكم النابع والمطيع ~~هذه~~ في كتابه وفي تاريخ خود مشهور تاريخ
البردر بيان احوال سلطان ساند رمبر قطب الدين كه سكار نام داشت بتقريب
سيد احمد الهادي را باين عبادت ستوده سکنده رمبر تبه بنما داشت که از
شندان او آواره او را بنشدان عراق وخراسان وماورالنهر نزد سلطان آمدند و...

اسلام و كثير شايخ كشت و سلطان سيد محمد ناني عالم فاضل را كه سر در روزگار بود بسيار
تقديم ميمو و واداب دين از دوي اخوخت و ابن سيد مسار اليه خلف صدق قطب
زمانه في علي ناني سيد علي مهدي است قدس الله روحه

كتاب مودة القربى
العلوي الغلوي الهداني صاحب الفرائد كوفي ابي علي بن شهاب بن محمد الهادي
جامع بود و ميانه علوم ظاهر و باطني و علوم اهل الطين و صفات مشهوره
تكون كتاب امرار النقطه و شرح الهادي و شرح قصص الحكم و شرح
فقيه و حقه فارقيه و غير ذلك و في مريد شيخه شيخ شريف الدين محمد بن عبد الله
بود اما كسب طراحيه عيش حله و كتب القربى في مودة القربى
علي او و **كتاب مودة القربى** في فضائل سيدنا و مولانا محمد

المصطفى صلى الله عليه وسلم عن مطلب بن ابي نعيم قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلني في خيرهم ثم جعلهم
قبائل فجعلني في خيرهم ثم جعلهم سبوتا فجعلني في خيرهم فانا خيركم فيما بينكم و خيركم
نفسا عن ائمه براتق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سئل عن فضلي فليقل
فريثا من كتابه و اصطفى فرئيس نبي ما شئتم و اصطفاني نبي ما شئتم و عن النبي قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان بيني و بين خويشما بعد المودة الشائنة في فضائل
الاهل بيت عن سعد بن ابي قاض قال لما زلت هذه الآية نزع الله ما بيننا و بينكم قد سئمت
رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا و فاطمه و حسينا عليهم السلام فقال
هو لا ابل متي عن سعد بن معاذ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا عبد الله
علي من الخندق يا سعد ان الله تعالى اطلعني الى الارض فاختار منها انا و عليا و الحسن و الحسين
و ابا عبد الله و عليا و عليا عن ابي رباح مونا ام سلمه رضي الله عنها قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لو علم الله تعالى ان في الارض عبد و اكرم من علي و فاطمه و الحسن و الحسين
لا عرف ان ابا بل بهم و لكن امرني بالمباينة مع هؤلاء و هم افضل الخلق فقلت لهم اليهود

صفحة

نذير

القدر

والنصارى **عن محمد بن الحنفية** عن أبيه عليه السلام قال في نيايم يوما إذا دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي نيايم إلى فطراني وحركتي رجلا وقال لي قم فداك أبي وأمي فان جبريل انما في فقال لي بشره بان الله جعل الائمة من طهره وان الله يغفر له ولذرية وشيعة والجمية وان من طلعن عليه نفس حقه فهو في النار **عن ابن عباس** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اول الناس شافناهم ذريتي ثم محبواية مخلون الجنة بغير حساب لا يسلون عن ذريتهم بعد المعرفة والجنة **عن خالد بن معدان** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يمسي في رحمة الله ويصبح في رحمة الله فلا بد من خلق قلبه سكنا ذريتي افضل الذريات ووصي افضل الواصلين **عن** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم القيمة من ابرحول العرش يستقي وشيعة اهل بيت المخلصين في الدنيا ويقول الله تعالى لهموا يا عبادي ان الله انشر عليكم كرامتي وقد اوفيتكم في الدنيا **وعنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي خلفك انت من شجرة خلفت وانا منها وانا اضلها وانت فرعها والحسن والحسين اعضاؤها ومحبوايها واوراقتها فمن تعلق بشجرة منها دخل الجنة **وعنه** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يمسك بالعودة الوثقى فليمسك بحب علي واهل بيته **عن ابن عباس** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مبرر العلم وسالكه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقتهم وائمة من بعدى عموده يؤمن اعمال الحسن لنادى البغضيين **عن** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مبرر عبد المطلب سادة ساداة واهل الجنة انما علي وحمره وجعفر والحسن والحسين **عن** في رافع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان آل محمد لا تحل لهم صدقة وانا مولد القوم المؤمنين منهم **عن** ابي سعد الخدرمي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما تارك يكم النطقين كتاب الله حين مدود من السادة الى الارض واهل بيته وبرو وعمرتي من بغير تاجي برادنا الموثق **عن ابن سعد** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حب آل محمد يوم اخر من عباد الله سنة ومن باب عليه دخل الجنة **عن**

三

صلى الله عليه وسلم السنت مولاكم تدلوا على بارئكم صلى الله عليه وسلم قال في أو شئ ان ادعى فاجيب وفي
تارك فليكن الغليلين كتاب ربه وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تحفظون فيها المودة
في مضابل امر المؤمنين على الله السلام اجمالا عن عطاء قال سألت عائشة عن علي عليه السلام
قالت ذلك خير البشر ما يشك فيه الكافر عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا علي انت خير البشر ما يشك فيك الا كافر عن حذيفة عن ابي ابي قال علي خير البشر ومن
اذا فقد كفر عن امر المؤمنين على كرم الله وجهه قال قال رسول الله بغض علي كفر
بغض بني اشم نفاق وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يب علي الا مومن
ولا يمتعه الا كافر وعنه ايضا من سب عليا فقد سبني ومن سبني فقد سب الله قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ان الله تعالى اشرف على الدنيا فاخترني
على رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاخترك على رجال العالمين ثم اطلع الثالثة فاختر
الايمية من ولدك على رجال العالمين ثم اطلع الرابعة فاختر فاطمة على سادات العالمين عن
جابر قال قال رسول الله انا وعلي خير البشر من شك فيه فقد كفر عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي باب خط من دخل فيه كان مومنا ومن خرج عنه كان كافرا
عن الامام الباقر محمد بن علي عن ابيه عليهم السلام انه سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الناس
فقال خير ما اتقوا وارضوا بها الى الجنة او قربها مني ولا يملك اتقي ولا ارضى بها
الي من علي بن ابي طالب عن جميع بن عتبة قال قلنا بعائشة كيف كانت علي
عن رسول الله قالت كان اكرم رجالنا على رسول الله عن عمر قال قال رسول
خير رجالكم علي بن ابي طالب وخير شبائكم الحسن والحسين وخير منكم فاطمة بنت محمد
عن عروة عن عائشة قالت قال رسول الله ان الله قد عهد الان من خرج على
علي فهو كافر في النار واحدا الى النار فقالت فالتفت هذا الحديث يوم الجمل حتى
فكرته بالهرة وانا يا ستغفر الله وما عسى ان يكون عن جاثم ابن الربيع قال قال
عبد الله بن مسعود قراب سبعين سوقة من في رسول الله وفوات البقية على خير

بنو الامّة بعد نبينا على ابن ابي طالب عليه السلام عن ابي نبيث ابي طالب قال
قال رسول الله افضل البرية عند الله تعالى من الانام في قبره ولم يشك في علي في ربه
انهم خير الامّة عن جابر لا يشك فيه الامنافين يعني عليا وقال واقعة مالمنا نوت
منا فبقينا في عهد رسول الله الى ما يعصم علي بن ابي طالب عن سعد بن حبرة قال
كنت اقود ابن عباس بعد ما ذاب لصره من المسجد فم يقوم يسبون عليا
فقال رد في النهم فودت اليهم فقل انكم سباب الله فقالوا سبحان من سب الله
فقد اشرك فقال فاعلمكم سباب رسول الله فقالوا سبحان الله من سب رسول الله
فقد كفر فقال فاعلمكم سباب علي قالوا لانها فقطة كان فقال شهد الله والله
لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني ومن سبني
معدب الله يوم القيمة عند الله ومن سب الله ورسوله نوّسك ان ياخذن ثم انصرف
يعني ابن عباس ثم المودة الرابع في ان عليا امير المؤمنين وسيد الوصيين
محمد بن عبد الله عز وجل على العالمين عن محمد بن الحسن بن علي عن ابيه عن حجة عن النبي صلى الله
الله قال ان في اللوح المحفوظ تحت العرش مكتوب علي بن ابي طالب امير المؤمنين
عن الحسن بن مالك قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل علي فقال النبي
هذا حجة الله على امتي يوم القيمة عند الله عن عباس رضي الله عنه قال نظر النبي
الي علي فقال انت سيد الدنيا وسيد الآخرة من امك فقد اجني وجهي
حبيب الله وعدوك عدوي وعدو الله والويل لمن انفضك من بعدني
عن بريد وقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي من نبي
عليا وصي ووارث عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو علم الناس مني
سما على امير المؤمنين ما اكرهوا فضله سما امير المؤمنين وادم بين الروح والجسد
عن ابي هريرة قال قيل يا رسول الله مني وجهت لك النبوة قال قيل ان خلق الله
ادم وفتح الارض قال اخذ ربك من نبي ادم من ظهورهم وزيهم وانشدهم على انفسهم

الست ربيكم قالوا الملاك عليه فقال ان انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم **عنه بن عامر الجهمي** ز
قال يا نبي الله صلى الله عليه وسلم ان الله وحده لا شريك له وان محمد نبي
وعلي وصيه فامى ثلثة تركنا كونا فقال لنا احواء فان الله يحب وابسبحوا الله فان الله
يسبح منه **عن علي عليه السلام** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى جعل لكل نبي
وصيا شئت وصي ادم ونبو شمع وصي موسى وشمعون وصي عيسى وعلي وصي خير لا وصي الله
الله وان الداعي هو الهاوي **وعنه عليه السلام** عن رسول الله ان من فترمتي
واست خليفتي علي امتي **عن الحسن** قال قال رسول الله **باب النسل** فادع
سبب العرب يعني عليا فقال عائشة الست سبب العرب فقال انا سيد ولد
ادم ولا خير علي سبب العرب فلما جاء امر الله رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان انصار ثقاتوه
فقال لهم يا معشر الانصار لا اذكركم علي ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعد مني قالوا اي يا رسول الله
قال هذا علي فاجوه يحيى واكرموه كبر امتي فان جبرئيل امرني بالذي قلت لكم عز الله **عنه**
المودة الحامسة **عنه** انه مولى من كان رسول الله مولا **عن ابي الجراح** خادم
رسول الله قال بعد كبر سنه واحد من رفاقه لا يجد لك ما سمعت اذ تاتي ورايت عينا
اتقبل رسول الله حتى دخل علي عائشة فقال لها ادعي يا سبب العرب فنبعث
لها ابا بكر فدعته فجاها حتى كان كراي العين علم غيره ونعي فخرج من عندها حتى اذ دخل
نفسه فقال لها ادعي لي سبب العرب فنبعث الي عمر فدعته اذ انصار كراي العين
علم ان غيره ونعي فخرج من عندها حتى اذ دخل علي ام سلمة وكانت من خيرهن قال
لها اي **عنه** فنبعث لها علي فدعته ثم قال يا ابا الجراح ادعني فانه
من قريش وثمانين من العرب وسنين من الموالي وايس من اولاد الحبشة فلما
اجتمع الناس فقال لي ابي بصير من ادم فانيته بها ثم اقامهم مثل صف الصلوة
فقال معاشر الناس ليس الله اعلى في من نفسي بامرني وبينهما في مالي علي الله ام ولا ابي
قالوا اي يا رسول الله قال الست اذ اركب من نفسي امركم وانهاكم ما لكم علي ام ولا ابي

قالوا يا رسول الله صلصم قال من كان الله وانا مولاه فهذا علي مولاه يا ايها الذين آمنوا
عليه اعدوا له من اللهم وال من والاه وعاود من عاواه وانصر من نصره واخذل من اخذل من خذل الله
انت سبيدي عليهم في قد طعنته وبصيت ثم امر فكتب الصحيفة وقوات الصحيفة عليها ثلثا
ثم قال من شاء ان يقبل قلنا قلنا نعم وعاود من عاواه وانا مولاه ان يستقبل ثلثا ثم امر فكتب
وغيرها يتهم ثم قال يا علي حد الصحيفة اليك فمن كنت لك فأتني بالصفحة فاكون انا
خصمه ثم طأ هذا الآية ولا تمكثوا بها ثم بعد ذلك يا وقد جعلهم الله عليكم كقبلكم فكنوا
لنبي اسير اعداؤه ووا على أنفسهم فشد الله عليهم ثم طأ هذا الآية فمن كنت
فانا منك على نفسه الآية عن عبد الله الشامي قال قال انا جالس عند
بن ارقم فقال اياكم زيد بن ارقم فقال القوم هذا زيد فقال اشرك بامته لاله الاموية
سمعت رسول الله يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم من والى والاه وعاود من
عاواه قال نعم عن ابي هريرة قال من صام يوم ثامن عشر من ذي الحجة كان له كصيام
سنتين شهر وهو اليوم الذي اخذ فيه النبي سبي علي بعد يوم فقال من كنت مولاه فعلي
مولاه اللهم وال من والاه وعاود من عاواه عن الامام الباقر عن ابيه عليه السلام مثل
ذلك بل يروي عن كثير من الصحابة في الامكن مختلف في الخير عن عمر بن الخطاب قال
نصب رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا علما فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه وعاود من عاواه واخذل من اخذله وانصر من نصره اللهم انت شهيد عليهم
كان في حني شاب حسن الوجه طيب الرائحة فقال يا با عمر لقد عقد رسول الله
صلى الله عليه وسلم عقد الائمة الامانة فانا خذ ان تحله قال عمر قلت يا رسول الله
اكنيت حيث قلت ثم علي كان في حني شاب حسن الوجه طيب الرائحة فقال كذا وكذا
قال نعم يا عمر انه ليس من ولد ادم لكنه جبرئيل اراوان يوكده عليكم ما قلته في علي عن الطبري
بن عازب قال اقبلت مع رسول الله في حجة الوداع فلما كان بعد يوم ثم فودع
الصلوة المحامدة رسول الله تحت شجرة واخذ بيد علي وقال انت ابا المومنين

من انفسهم ما يروى في تاريخ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا من سواه في مولاه اللهم وال من ولاه وعاد من
عاداه فلقية عمر فقال يا ابن ابي طالب اصبت مواكل مومن ومومنة وفيه نزلت يا ايها
الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الآية **عن** عيسى بن الخطاب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لو ان البحر مداد والارض اوراق والانس كتاب ما احصوا
فضلك يا ابا الحسن **عن** سلمان الفارسي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلم امتي من بعدي
على ابن ابي طالب **عن** جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو خديبة
على فقال هذا امام الرزة وقاتل الكوفة منصور من نصره مخذول من خذله يمد يده بكم
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نضوا اوليكم نضوا اوليكم انتم تحت كفة عروا اذا خالضوا
نضوا فقد صلت لكم الطرق والاهواء اني فاقوا الله في ذمته الله على ابن ابي طالب **عن**
ابي امامه الباقي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الناس يوم القيمة بالاعمال فلا يفتهم الله
من قبلت انا وعلى ابن ابي طالب عليه السلام بعد قبول الاية **عن** عطاءة قالت قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من كنت وليه فعلي وليه من كنت امامه فعلي امامه **عن** ام سلمة رضي الله تعالى عنها
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو لم يخلق علي لما كان لفاطمة كفو **عن** علقمة
ابن قيس والاسودين زيدا قال الا انا ابا ايوب الانصاري فقلنا يا ابا ايوب ان الله تعالى
اكرمك بكنك اذا وحي الي راحته انا بك وكان رسول الله وضع لك فضله فضلك
بهذا اخرنا بحرك مع علي سلام الله عليه يقال اهل لا اله الا الله فقال ابو ايوب الانصاري
فاني اقيمكم يا الله تعالى لقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم معني في البيت الذي انما فيه
مع واما البيت غير رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلي جالس غريمه وانا جالس
عن يسار وانس قائم بين يديه او جرك الباب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بابا فخرج انس فقال يا رسول الله هذا اعمار فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افسح
لعمار الطيب المطيب فخرج انس الباب فدخل عمار على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا عمار
سكن في امتي سات حتى يختلف السبف فيما بينهم حتى يقتل بعضهم بعضا فاذا رآه

ذلك فليكن هذا الاصلح عن النبي يعني علي بن ابي طالب انك انت الناس كلهم ما يحملك
 لا ادب يا ناسك وادى على كل من الناس يا عمار على ابروك غرمي وادلك عمار ذي
 عمار طاعة علي طاعة علي وطاعة طاعة الله **عن** ابا جعفر الباقر عليه السلام قوله تعالى يا ايها
 الذين آمنوا دخلوا في السلم كافة يعني ولاية علي الاوصيا من بعده المودة السادة
 فان عليا عليه السلام اخبر رسول الله ووزيره وان طاعة طاعة رسول الله وطاعة رسول
 طاعة الله **عن** جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت علي باب الجنة مكتوب
 لا اله الا الله محمد رسول الله **عن** النبي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان الله اصطفى عليا على الانبياء واخترني الاوصياء وصيوني عن وصيوني وصيوني كما شئت
 موسى بن جعفر هرون وهو خلفي ووزيري واولادك ابني محمد كانت النبوة **عن** ابي
 موسى الهندي قال كنت مع رسول الله في بيع الغنم ومعه ابو بكر وعمر وعثمان ونفوس
 اصحابه وعلي فالتفت اليهم فقال يا كبر هذا في نراه ووزيري في السما ووزيري في الارض
 يعني علي بن ابي طالب فان احييت ان تلقى الله وهو معك فارض عليا فان رضاه رضا الله
 وعرضه غضب الله **عن** عمر رضي قال قال صلى الله عليه وآله عنده ما اخاه من الصالحين هذا علي ابي
 في الدنيا والاخرة ووزيري في الدنيا والاخرة وخليفته ووصي في امتي ووارث علمي وقاضي
 ديني له ثني مالي منه نفقة نفقي ونفزة فري من احبته فقد احبني ومن العقبه فقد العقبني
عن ابي يونس القناري رضي قال قال رسول الله سيكون من بعدي فتنة فاذا كان في الزمان
 علي بن ابي طالب فانه القارون بين الحق والباطل كذا في الفودوس **عن** جابر قال قال
 رسول الله صلعم ان الله اتهم طاعة علي وطاعة اهل بيته على الناس
 فين بار رسول الله فما اناس وما اخفى قال اناس اهل بيته واخفى الله تعالى من دوى
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله يا علي اتى احب لك ما احب لنفسه
 والكره لك ما اكره لها **وعنه** قال قال رسول الله لما سري في الى التمار وبقية المدينة يا
 يا البشارة في كل سمار حقة يفتنه جبرئيل في محض من المديكة فقال يا محمد لو اجمع امك

راض

عن علي بن ابي طالب **ع** عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو اجتمع ابن آدم على حب علي بن
الخطاب لما خلق الله النار **ع** عن الزهري قال سمعت ابن عباس يقول قال رسول الله
الذي لا اله الا الله سمعت رسول الله يقول عن ابن عباس قال سمعت رسول الله يقول قال علي بن
عن جابر قال قال رسول الله مكتوب علي باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن
اخو رسول الله قبل ان يخلق الله السموات والارض بالقد عام عن علي عليه السلام قال قال
رسول الله امرني بحب علي بن ابي طالب **ع** عن ابي رافع عن النبي قال لا اله الا الله
يوم احدنا يومئذ لا سيف الا ذو الفقار **ع** عن ابي عبد الله قال قال
رسول الله حب علي باكل الثوب كحبا كل الثوب **ع** عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول
حب علي بن ابي طالب النار **ع** عن علي قال قال رسول الله من احبك ما احب اليه
البيت في يوم القيمة ومن مات مخلص فلا عا لي مات شهيدا ولم انا
عن جابر قال قال رسول الله ان الله تعالى لا يترك علي بن ابي طالب في حب
علي بن ابي طالب **ع** عن علي المرتضى قال قال رسول الله كف علي كفي رواه صاحب
الفرديوس **ع** عن ابي بكر قال قال رسول الله يا ابا بكر كفي وكف علي في العمل سواء
ويروي في العمل **ع** عن معاوية قال قال رسول الله حب علي حنة لا تفر معها حنة
نفسه حنة لا تفر معها حنة **ع** عن ابي عمار قال قال رسول الله
وقد ارسلني في حاجتي فان اردت حاجتك فاحب عليا واربته فان جهنم من
من الله تعالى عز وجل للعباد **ع** وعنه قال قال رسول الله لو اجتمع الناس
على ما يكره علي بن ابي طالب **ع** عن محمد بن الحنفية قال قال رسول الله ان الله
تعالى جعل عليا فايد المسلمين الجنة به يدخلون الجنة وبه يدخلون النار وبه بعدون
يوم القيمة قلنا وكيف ذلك قال عليه السلام بحبته يدخلون الجنة وبغضه يدخلون
النار **ع** عن علي المرتضى عليه السلام قال قال رسول الله لو ان عبد الله
شرا ما قام نوح في قومه وكان له مثل احد منهما فانفقت في سبيل الله ومد في عمره

حتى حج الف عام على قدميه ثم بين الصفا والمروة فقبل مظلوما ثم طوى الكفا على طريقتين رائية
 الجنة ولم يدعها **عن** عبد الله بن سلام قال قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله ان لو اذ
 الحمد لصفته قال عليه السلام طوله الف عام سنامه من ياقوت حمراء فضة من لونه
 يضاهي رتبة زمردة خضراء كلف ذوايب ذواته بالشرق ورواية بالمغرب والثالث
 في واسط الدنيا مكتوب فيها ثلثة اسطر الطول الاول **بسم الله الرحمن الرحيم** والسطر
 الثاني الحمد لله رب العالمين والثالث لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله كل سطر
 الف عام قال صدقت يا رسول الله فمن حمل ذلك قال عليه الصلاة والسلام حمل كل ذلك
 الذي حمل لواني في الدنيا على بن ابي طالب ومن كتبت الحمد عليه قبل ان يخلق السموات
 والارض قال صدقت يا رسول الله فمن كتب تفضل تحت لوائك قال للمؤمنون اوصيائهم
 وشيعته الحق وشيعتي وشيعتي وشيعتي على محمده واصفاره فطوي لهم وحسن باب
 والويل لمن كذبني في علي او كذب علي او فقه عن مقامه الذي اقامه الله فيه **عن** ابي
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله افرغ الله تعالى من الحساب ايمر الله بيقظان
 على الصراط فلا يجوز الصراط احد الا بيرات من علي فمن لم يكن معه ايمه الله على وجه في النار
عن رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وآله ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من لم يعرف حق علي فهو
 احد من الثلثة اثم الزانية اثم الزانية او علمه على غير ظهر او منافق **المؤودة السابعة**
 في فضل علي وفي ان عليا رضي عن رسول الله صلى الله عليه وآله وان ايمانه يرفع على ايمان الخلائق
 وانه اعلم الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله **عن** عبد الله بن علي عن ابي الحسن
 ان يعقود رجلا ونحن جلوس في حلقته فينار رجل يقول لو شئت لاناسكم بافضل من هذه الامة
 بعد منها وافضل من بنين الرجبين او كرو عمر فقام سليمان فقال ما و الله لو شئت لاناسكم
 بافضل من هذه الامة بعد منها وافضل من بنين الرجبين ابي بكر وعمر ثم مضى سليمان
 فيقول يا ابا عبد الله ما قلت قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وهو في عمرات الموتى
 فقلت يا رسول الله وصيت قايلا سليمان الذي من الاوصياء قلت نعم ورسوله

عن عرقال مرثا الغاسي وهو يري

اعلم قال آدم وصيه ثلث وكان افضل من تركه بعده عن ابي وكان وصي نوح سام وكان
افضل من تركه بعده وكان وصي موسى يوشع وكان افضل من تركه بعده وكان وصي
سليمان اصف بن برخيا وكان افضل من تركه بعده كان وصي عيسى شمعون ابن
يونا وكان افضل من تركه بعده اني اوصيت الى علي وهو افضل من اتركه بعدى
عن ابي ابل عن عبد الله بن عمر قال كنا اذا اعدونا النبي صلى الله عليه وسلم
قلنا يا كبر وعمر وعثمان فقال رجل يا ابا عبد الرحمن فاعلى فقال علي بن ابي طالب لا تقاس
به احد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في درجة ان الله تعالى يقول الذين آمنوا
واتبعوا فرينهم بايان المقامهم فرينهم فطاه مع رسول الله في درجة وعلى معها
عن احمد بن محمد الكزبي النخعي قال سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال سالت
ابي عن الفضل فقال ابو بكر وعمر وعثمان ثم سكت فقلت يا ابي علي قال يا بني علي ابن
ابطالب من اهل البيت لا يقاس به هو وا
عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم افضل رجال العالمين في زمانى هذا على وا افضل من الاولين
والاخرين فاطمه عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوبا
عصرت اليها جرين والا يضارب على لوان هو احد عبد الله حق عبادته ثم شك
فيك واهل بيتك انكم افضل الناس كان في النار عن سلمان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اولكم ورودا على الجوص واولكم اسلافا على بن ابي طالب عن
انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اخي ووزيرى وخليفتى في اهل بيتى وخير من ترك
عبدى يقضى وينى بخير من عبدى على بن ابي طالب عن ابي حمزة الثمالى عن
ابى جعفر الباقر عن ابيه عليهم السلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم مرضه الذى قبض
فيه كان راسه في حجر علي والعباس يدب عنه والبيت عاص بالهما جرين ولا نصا
فقال عليه السلام يا علي انقل وصيى وبعده فقال العباس نار رجل كبير السن
كثير المال فاعاد عليه ثلثة مرات في كل ذلك يقول نار رجل كبير السن وكثير العيال

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وتبينوا في محقق على العبرة وأما استطاع ان تجيئة
تأخروا عليه فقال علي بن أبي طالب نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اخي ووصي ووزيري
وخليفتي ثم قال يا مال بن أديم سب رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفقر فجا ابلا فوضعه بين يدي رسول الله
ثم قال يا مال بن أديم سب رسول الله صلى الله عليه وسلم في التجدد ثم ربه فوضعه ثم قال يا مال بن أديم سب
رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفضول فجا ابلا ثم قال يا مال بن أديم سب رسول الله صلى الله عليه وسلم في
ثم قال يا مال بن أديم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم العصابة فجا ابلا ثم قال يا مال بن أديم سب رسول الله
السحاب فجا ابلا فوضعهما ثم قال يا مال بن أديم سب رسول الله صلى الله عليه وسلم في الشرف فجا ابلا فوضعه
فلما نزل به عمو بن أبي سفيان حتى دعا بالعضائفة التي كان يعصب بها رسول الله
عنه في الحرب ثم رفع الحاتم فدفعه ليعلى ثم قال يا علي ان اذوب بها اجمع فاستوى
عنه فبك بشماوه المهاجرين والانصار بس لاجل ان يبارك فيهما بعدى فانطلق
بداية المؤمنين ووضعهما في منزله ثم رجع عن ابي صالح عن ابي سعيد الخدري عن ابي
هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ابكر براءة فلما بلغ صحن صنع نعام فاقه فاقه وقال
ما شاء في قال خير ان النبي صلى الله عليه وسلم يعني براءة فلما رجعا انطلق ابو بكر الى رسول الله
فقال يا رسول الله مالي قال خير وانيت صاحبي في العادة غير انه لا يبلغ عن الاصل او
رجل مني يعني عليا عن عبد الله بن جوفيه ابن مريم العبد عن جده قال ابي عمر بن
الخطاب رحلان فسالاه عن طلاق الامه فانهى الى خلفه فيها رجل اصلع فقال
يا اصلع لا ترضي في طلاق الامه فقال يا ضيعه واسار بالسبابه والنبي تلها فالتقت
ابن الخطاب اليها وقال اثنتان فقال احدهما سبحان الله حينك فانت مبر
المؤمنين وسالناك عن مسلمة فجيئت الى رجل وامه ما كلك الا بها ففتا
اندرمي من هذا قال لا قال هذا علي بن ابي طالب اشهد اني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول لو ان اهل السموات والارض وضع في كفة
ووضع ايمان علي في كفة لرجح ايمان علي ابن ابي طالب عليه السلام

١٠٢
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلم امتي من بعدى على بن ابي طالب عليه السلام
عن ابي ورف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب علي ومبين لامتي ما رسلت به من بعد
حسبه امان ونفقه نفاق النظر اليه رافه ومودته عبادة روى ابو نعيم باسمه
في بيان الثوري عن منصور عن ابراهيم النخعي عن علقمة قال كنت عند عبد الله بن
مسعود وسئل عن علي عليه السلام فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قمت اليك عشرا
اخرافا اعطى علي ثلثة اجزاء والناس خرافا واحد وعن بن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اخرجوا عليا على منها ثلثة فهو بالجزء العاشر اعلم الناس روى
عن ابي عمر قال ان الله تعالى جمع في وفي اهل بي الففضل والشرف والسيادة والسياسة
والعلم والجلال وان لنا الاخوة ولكم الدنيا ونزج جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم ان مدينة العلم وعلي بابها المودعة الثامنة في ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم وعليه عليه السلام من نور واحد فلهذا اعطى عليا من الفضل ما لم
يعط احد من العالمين روى عن علي المرتضى عليه السلام قال انطلق رسول الله
صلى الله عليه وسلم الى الانعام فقال اجلس فجلست الى جنب الكعبة ثم صعد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وفال لي انقصني من الفضل فقلت فلما راى ضعفي ثمة قال اجلس فجلست الى
جنب الكعبة ونزل عني وجلس قال يا علي اصعد علي منكبي فصعدت علي منكبي ثم
نهض رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى جيل لي وان شئت من السماء فصعدت علي الكعبة
وثني رسول الله صلى الله عليه وسلم فالتفت الضم الأكبر ضم قرش وكان
من نحاس فوجدنا من الحديد الى الارض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه السلام فلم ازل اعاليه رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا ابي فلم ازل حتى اسلمت له فقال وقد
قد نمت فكره ونزلت روى عن ابي در الغفاري رضي الله تعالى عنه قد سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى اطلع الارض اطلاعة فاختار في ثم اطلع الثامنة
من عرشه بلا كيف ولا زوال فاختار عليا سيد الاولين والاخيرين والذين

والمرسلين هو الملك والمقام والوضو والرزم والشعر الاطفي والجرث الغظام بسم الله الرحمن الرحيم
بيان المروء واعطاه احداهم يعطى احد من البنين والملك المكرم من قلنا وماذا لا يعطى
قال اعطى فاطمة العذارى يقول ترجع كل ليلة بكرة او لم يعط ذلك احد من البنين والحسن
والحسن لم يعط احد منهما اعطى صبي ومثلي وليس صبي واحد مثلي واعطى الوضو
اليه منم الجنة والنازول لم يعط ذلك الملكة وجعل شعبة في الجنة واعطى الحافظ
وليس لاحد من مثلي ايها الناس من يعطى غضب الله ويريد ان يقبل الله عليه
فيكسر لما على ابن ابي طالب فان النظر اليه يزيد في الايمان وان حبه يذهب السيئات
كما يذهب النار اوصاف عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله يقول
سمي الناس مومنين بما اهل على ولولم يؤمن على لم يكن مومنين في امتي وسمي مختارا
لان الله تعالى اختار وسمي المرتضى لان الله تعالى ارتضاه وسمي عليا ولم
يسم احد قبله باسمه وسميت فاطمة تبارك لا اله الا الله تبارك كل ليلة معناه ترجع بكرة
كل ليلة وسميت مريم لا اله الا الله ولدت عيسى بكرا وعن عباس بن فضال عن امير المؤمنين
عليه السلام لما حملت فاطمة بنت اسد بعلى وجعلت به نقاشا لسميته لا وقال ابو طالب
السمية ساء اسمها الى ورقة بن نوفل فقال لكان ذكر افعى لسميته للاب وان كانت
انثى فوالسمية للام فلما ولدت ذكر اقامت يا ابا طالب سم اسمك قال سميت
الحارث قالت لا قال لم قالت لانه اسم من اسماء ابيس فقال لم حتى نعلموا يا عيسى
صاحب الحفراء فلعله ان ينشأ في ذلك شيء فلما اسار وجهها لليل خرجت
فعلموا ابا عيسى فلما حصل عليه انشاء ابو طالب يقولون الرباعية في الدعاء
يا رب هذه الحق الديني والخلق السلي المصطفى من الناعم ختم امرك المقضي
لما شئى لداك الصبي فاذا خشيته وعلبه من الماء فرفع ابو طالب طرفة فاذا
لوح من زبرجده اخضر فيه اربعة اسطر فاختضعه ابو طالب بخلج يديه وضعه اسفل
صدره فمما شهدا فاذا مكتوب فيه شعر فخصصا ما لوله الزك والطاهر المنجب

اربعاً . واسم من القاهر السمي . على استحقاق من العلي . قال فبرمك سرور انشد به .
فخلق عنه عشرة من الابل واولم عليه ولقيه وكان اللوح معلقا في بيت الحرام ففخر به سبعة
باسم حتى قرئ على علي بن ابي طالب بن مروان عليه السلام زمان قتال عبد الله
الزبير . وعن جابر قال قال رسول الله من اراد ان ينظر الى اسرافيل في الجنة
والى ميكائيل في الجنة والى جبرئيل في الجنة والى ادم في الجنة والى نوح في الجنة
والى ابراهيم في الجنة والى يعقوب في الجنة والى يوسف في الجنة والى موسى في الجنة
والى ايوب في الجنة والى يحيى في الجنة والى عيسى في الجنة والى يونس في الجنة
محمد في حنبه . وعنه فلينظر الى علي فان فيه سبعين حسنة من فضائل الانبياء اجمع الله
فيه ولم يجمع في احد غيره فعنه ذلك في كتاب جواهر الاخبار . وعن سلمان ربه عنه
قال قال رسول الله خلقنا انا وعلي من نور واحد من ان خلق الله ادم باربعة الاف
عام فلما خلق الله ادم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شئ واحد حتى افرقنا
في صلب عبد المطلب نفى الشجرة وفي علي الخلافة . وعنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم كنت انا وعلي نورا من نبي الله معلقا مطيعا سمع الله ذلك النور
قبل ان يخلق الله ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم ركب ذلك النور
في صلبه فلم يزل في شئ واحد حتى افرقنا في صلب عبد المطلب فخرنا انا وجبرئيل
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا وعلي من شجرة واحدة
والناس من اشجار شتى . وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق الله
نعمنا الانبياء من شجرة واحدة فانا اصلها وعلي فرعها
والحسن والحسين انما رادوا شيئا عنا وراقتما فخرنا فخلقناهما من شراخ عنهما هو علي
عن ابي ذر قال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى
ايدها الدين بعلي وانه مني وانا منه وفيه انزل افمن كان عليا فيه فانه الله . عن علي
عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني رايت اسمك مقرونا

باسمى في اربعة موطن فانت بالنظر اليه لما بلغت بيت المقدس فمعاون الى السما ورجعت
صحة بها لا اله الا الله محمد رسول الله ايده بوزيره ونفقه بوزيره فقلت يا جبرئيل من وزيرك
قال ان اباطالب فلما اتميت الاسرة المنقبة وحدها عليها انا الله لا اله الا انا وحدها
مصفوة من خلقي ايده بوزيره ونفقه بوزيره فقلت يا جبرئيل من وزيرك قال علي بن
فلما جاورت من صفة المنقبة واثبتت العرش رب العالمين فوجدت مكتوبا على قواميه
اني انا الله لا اله الا انا محمد صلى الله عليه وسلم خلقني ايده بوزيره ونفقه بوزيره فلما سمعت الجنة مكتوبا على باب
الجنة لا اله الا انا محمد صلى الله عليه وسلم خلقني ايده بوزيره ونفقه بوزيره ○ وعن انس رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثني جبرئيل عن امه عروجة ان الله يحب عبدا لا يحب المالكه
والبنين والمرسلين وامر شيعته ببيع امه الا ويعلن امه منها لئلا يتغفوا لمحبيه وشيعته
الي يوم القيمة وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بالحق
مما ان المالكه يتغفرون لعلها تشفق عليه وعلى شيعته اشفق من الولد على ولده
المودة التاسعة في ان مفاتيح الجنة والنار بيد علي عليه السلام ○ عن ابن ابي
سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امه اعطاني في مفاتيح
الجنة والنار فقال سلم الى علي وقيل تخرج من قنطرة خلدت ○ عن زيد بن اسلم
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني جبرئيل منك والمالكه تشتاق اليك والجنة لك
انه اذا كان يوم القيمة ينصب لي منبر من نور والابرار هم منبر من نور وكل منبر من نور فجلس
عليه واوامنا ويناوي نخيل من نخيل من جبرئيل ثم ادنى مفاتيح الجنة والنار فلقها
اليك ○ وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين عباس
عليك بعل فان الحق على علم الله وللفارق بجانبه ان هذا افضل الجنة ومفتاحها من خلدون
الجنة ويدخلون النار ○ عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان
يوم القيمة ياتي جبرئيل ويكامل كل من من مفاتيح الجنة وختمه من مفاتيح الجنة وختمه من مفاتيح
النار على مفاتيح الجنة اسماء المؤمنين من شيعته محمد وعلي علي مفاتيح النار اسماء المؤمنين

الجنة

فَقَوْلُهُ لَا يَدْخُلُ مَغْفَضُهُ الْجَنَّةَ وَلَا جَهَنَّمَ رَأَيْدًا عَنْ مَرْثُومٍ عَنْ عَائِشَةَ
 قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِمَا حَسِبْتُ أَنْ لَيْسَ لِحَبْلِكَ حَسْرَةٌ عِنْدَ مَوْتِهِ وَلَا حَسْرَةٌ
 بَعْدَ مَوْتِهِ وَلَا فَرْخٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَعَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَخْشَوْنَ شَيْئًا عَلَى فَنِّ الرَّجُلِ مِنْهُمْ لِيُشْفَعَ فِيهِمْ رُبْعُهُ وَمَضَى عَنْ أَبِي
 عُبَيْدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْدٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ وَشَيْعَتُهُ أَمَّ الْفَائِزِينَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَنْ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا شَفِيعُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقَالَ لَا يَشْفَعُ
 مَالٌ وَلَا نَبْلٌ إِلَّا شَفَاعَتِي وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْدٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ
 إِنَّكَ تَفْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَقَدْ عَلِمَ بِمَا حَسِبَ وَعَنْ ابْنِ أَبِي نَجْدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْخُلُهُ فُلُكُ الْجَنَّةِ وَعَنْ ابْنِ عَسَمٍ قَالَ كُنَّا نَقُولُ مَعَ ابْنِي فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا
 فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا لَكُمْ بَعْدِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاحْفَظُوهُ بَعْضِي عَلَيَا عَنْ
 حَبَابٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْدٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا الْإِسْلَامُ فِي خِيفَةِ عَلِيٍّ وَعَنْ عَلِيٍّ
 قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ لَا يَغْفُظُكَ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا مَنْ كَانَ أَصْلُهُ
 يَهُودِيًّا نَزَلَ عَلَى الْمُرْتَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا الْإِسْلَامُ فِي خِيفَةِ عَلِيٍّ وَأَنْتَ
 رَافِقِي فِي الْجَنَّةِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ مِنْ أَطَاعَتِي
 فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمِنْ أَطَاعَتِكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ
 عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي عَنْ أَبِي سَعْدٍ الرَّسَّادِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا قَوْلُهُ لَعَلَّ
 وَفَقَوْلُهُمْ أَنَّهُمْ سَوَّلُونَ مِنْ أَوْلَادِهِ عَلَى كَذَا مِنْ جَوَاهِرِ الْأَخْبَارِ عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَنَّهَا نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَقَالَ هَذَا وَشَيْعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَزْهَرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ
 عَقِيلٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ أَنْ أَرْوَحَكَ
 فَاطِمَةَ عَلَى حَسَنِ الدُّنْيَا وَاعْلَمْ أَنَّ رُبْعَهَا شَيْءٌ غَنِيٌّ فَمِنْ مَنَى فِيهَا حَوَامِلُ الْمَوَدَّةِ الْعَاقِرَةِ
 فِي عَصَاةِ الْإِيمَةِ وَأَنَّ الْمَهْدَى مِنْهُمْ عَنْ الشَّيْخِ عُمَرَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ

أَوَّلُ ثَلَاثَةٍ

عَلَى الْأَرْضِ وَهُوَ مَوْصُوفٌ بِالْإِسْلَامِ
 عَلَيْهِ حَرَامٌ وَخَسِيصٌ

عليه السلام خلفه فيها عبد الله بن مسعود فها انما في فقال انكم عبد الله بن مسعود قال
فيكم يكون بعده الخلفاء وقال نعم انما عشت بعد نقباء بني اسرائيل عن الشعبي عن مسروق
قال فيما نحن عن عبد الله بن مسعود قال له فاني عجل العهد اليكم فيكم ككلمة
من بعده خلفه قال كنت لحدثت ابن ابي اثنى ما سالتني احد قبلك نعم عبد الله بن
صلى الله عليه وسلم ان يكون بعده انما عشت خليفة بعد نقباء بني اسرائيل
عن جابر عن اشعث عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الخلفاء بعدى انما عشت
بعد نقباء بني اسرائيل عن عبد الملك بن عمر عن جابر بن عمر قال كنت مع النبي عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم سمعت يقول يكون بعدى انما عشت خليفة ثم اخفى صوته فقلت لاني
ما الذي اخفى صوت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال لهم من بني اشم عن سماك بن حرب
شئ ولك وعن سليم بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسي رضي قال دخلت على النبي صلى الله
عليه وسلم فقلت يا ابا عبد الله يقول فاه وهو يقول انت سيد من
وانت امام من امام وانت حجة بن حجة اوجب شع من صلبك تاسعهم ما يهيم ^{وعن ابي بصير}
بن نباتة عن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله يقول انا وعلى والحسن
والحسين ونسقة من ولد الحسين مطهرون معصومون ^{وعن عتبة بن ربيعة قال قال}
رسول الله صلى الله عليه وسلم انا سيد البينين على سيد الوصين ان الاوصياء بعدى انما عشت او اهلهم
واخوتهم قائم ^{عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يركب سفينة}
النجاه وليتمك بالعودة الوثقى ويعتصم بحبل الله المتين فيلوال عليا بعدى ويعادوا بعد
ولا ياتهم ماله العدي من ولده فانهم خلفاء واوصاء ^{عن خلفه بعدى وساده}
امتى وقاده العباد والاقتباء الى الجنة جبرهم حربا وحربا حرب الله وحرب اعدائهم
حرب الشيطان ^{وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذب الدنيا حتى يقوم بامر}
امتى رجل من ولد الحسين بلاد الارض عند كما نلت ظلم ^{من زعمت خارجة فوسل}
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لما كان الليلة التي اخذ فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم

يتمه الاولى يقال اخذ عليكم ما اخذ الله على النبيين من قبل ان تحفظوني وتمنعوني فيما منعوا
 انفسكم ومنعوا على ابن اسطاب وتحفظوه فانه الصديق الاكبر يريد الله بكم فان
 اعطى موسى العشاء ابراهيم النار وروى الكلمات التي يحيى بها الموتي واعطى
 نوحا لكل نبي آية هذا آية ربه والائمة الطاهرين منهم ولده آيات برزخ مخلو الارض من الامان
 ما بقي الله احد من ذرية وعليهم تقوم القيمة وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 ان الله فتح هذه الدين بعلي وولم يعلى واذا الهك على فقه الدين ولا يصلي الا لله من بعد
 عن ابى هريرة قال قال رسول الله ولو لم يبق من الدنيا الا يوم ليعت فيه رجل من امتي
 بواطي اسمه اسمي براق الجبين ففتح فسطيئة وجعل فسطيئة وروى ابو الجبر بطريق اخر
 وذلك لو لم يبق من الدنيا الا يوم طول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجل من اهل بيتي فوطئ
 اسمه اسمي واسم امه واسم ابى يلا الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا وعن علي
 المرتضى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا اله الا الله من لم يدرك من اهل بيته فقد اطلع الله
 من عصابة من خلقه على الله عز وجل عروة الوثقى وهم الوصي له الله تعالى وعن علي عليه السلام
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج رجل من وراء النهر يقال له جارش على مقدمه رجل
 يقال له مضور بوطن او يكنى لال محمد كما كنت قلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وجب على كل
 مؤمن نصرته او قال اجابته وعن ابى بصير الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 طاعة الله طاعة الله فان طاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله وعن ابن عباس قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الاسلام الضعيف ملعون يعني من يخرج الاغيرة في
 امور الدين المودة التي هي شريعة فضائل فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم لما خلق الله آدم وهو على بينا وعليهما السلام بفتح ان في الجنة فقال لا تخلق الله
 خلقا احسن منا فينا ما لك لك اوزار يا صوة جارية لهما نور يستنار بها كواضو
 يطفئ الابصار على راسها تاج وفي اذنهما قرطان قال فاما هذه الجارية قال من هذا

صورة فاطمة بنت محمد سيد ولدك قالوا وما هذا الحاج عمار لهما قال هذا ابعلها عمار
طالب قال فما القوطان قال الحسن ابناها وحده ذلك في مناصص علمي قبل ان اهلك
بالفي عام وعن علي المرتضى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فاطمة احضت
فرجها في مها الله تعالى ودرتها على النار وعنه ايضا قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انما سميت ابنتي فاطمة لان الله تعالى فطرها وطمم فرجها من النار وعن
جميع ابن عمير قال دخلت مع عتي على عائشة فقالت عنى عجبت من كان احب اليها
لارسل الله صلعم قال فاطمة قالت ومن الرجال قالت عمار زوجها ان كان باعكت صوامنا
فجوانا وعن فاطمة انها زارت النبي صلى الله عليه وسلم فبسط لها ثوبا فاجلسها عليه
ثم جاء ابنها الحسن فاجلسه ثم جاء الحسين فاجلسه ثم علي بن ابي طالب فاجلسه معهم
ثم ضم الثوب عليهم ثم قال مولاي اهل بيتي وانا منهم اللهم ارض عنهم كما انا عنهم راض وعن
بن عباس قال لما زوجت فاطمة من علي قالت يا رسول الله زوجني من عايل لانا له فقال
النبي صلعم اوما ترضين ان يكون الله تعالى اطلع الى اهل الارض فاختر منهم رجلا لله بالوك
والاخر بعلك وعن فاطمة قالت قال رسول الله امارضين ان يكون في سيرة النساء
العالمين او سارا متي وعمر بن الخطاب سلمي قال دخلت مع رسول الله صلعم على فاطمة قال
امارضين ان يكون في سيرة النساء هذه الامة كما كانت مريم عمران سيرة مناجية
اسرائيل عن رسول الله وانا سميت فاطمة النبوة لانهما قبلت من الخفي والنفاس
لان ذلك عيب في نبات الانبياء او قال نقصان عن عائشة قال قال رسول
فاطمة بضعة مني فمن اذاهم فقد اذاني وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم
من يدخل الجنة فاطمة بنت محمد عليها في هذه الامة مثل مريم بنت عمران في اسرائيل
وعن ميمونة بن محمزة قال قال رسول الله صلعم عليه وسلم ان بي بي شيم ديني مغيرة
ان يكلوا منهم عيان ابطال فلما اذن لهم ثم لا اذن لهم الا ان يحيب علي بن ابي طالب
بنيته ويكف عنهم فان ابنتي بضعة مني ربي ما يربها وبي بي ما يربها اذ اسرى بي بها

ما شاء الله

عن
العضو

علي المرتضى عليه السلام قال قال رسول الله إذا كان يوم القيمة نادى منا ومنه وراى الحبيب
عضوا الصارم حتى تجوز فاطمة بنت محمد على الصراط **عن عائشة** قالت كان النبي صلى
عليه وسلم إذا قدم من سفر قيل مرح فاطمة وقال منها ائتم راحة الجنة **وعن علي** عليه
السلام عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن أبي فاطمة يوم القيمة معها ثياب مصنوعة بالهدايا
تعلق بقائمة ثم قوام العرش تقول يا حكمي ومن من قتل ولدي فحكم الله
لابني ورب الكعبة **وعنه** أيضا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كان يوم القيمة نادى
منا ومن لطان العرش يا اهل القيمة اعضوا اعضوا الصارم لتجوز فاطمة بنت
محمد مع قميص مضروب بهم الحسين فتجوز على ساق العرش فتقول انت الجبار
العدل اقص مني وبين من قتل ولدي فيقضي الله بيني ورب الكعبة ثم تقول اللهم
شفقني فمن كفى على مضيق شفقها الله فيهم **عن زيد بن عمار** عن انس قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم إذا حضر باب فاطمة عند صلوات الفجر فتقول الصلوة الصلوة يا اهل بيت النبوة
فلست انا يريد الله لئلا يذنب عنكم الاحسان اهل البيت ويظهركم نظير ا
وزوي هذا الخبر باب الله مختلفه من الصحابة منهم من قال ثمانية اشهر ومنهم من قال ثلثة
اشهر ومنهم من قال ثلث اشهر الشهر المودع ثمانية عشر في فضائل اهل البيت عليهم
السلام ومع جملة زيادة على ما مرضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي
فان الشمس عن عينه والقمر عن يمينه قلنا يا رسول الله وماها قال الحسن والحسين
وابوهم ابيهم والدينا واهل بيته الدجى **وعن عثمان بن الحصين** قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم سالت ربي ان لا يدخل احد من اهل بيتي النار فاعطانيه **و**
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي فاطمة والحسن والحسين اهل
البارية ان رسول الله قال ان ملكا من السماء لم يزل ينادي فاشهدون الله في
في بارئتي فاشهدوا في فاطمة سيدة من اهل الجنة وان الحسن والحسين سيدا
سبنا اهل الجنة **وعن ابن عباس** قال لما نزلت هذه الآية قل لا اسئلكم

عليه السلام في الغزاة فلما بار رسول الله من قرايبك الذين فرض الله عليهم
قال علي وفاطمة وابناهما ثالث مرات **وعن أبي هريرة** قال قال رسول الله
إلى علي وفاطمة والحسين فقال أنا حرب من عارككم وسلم لمن سالكم **وعن معاوية**
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله طهر قوما من الذنوب بالصالح في رؤسهم
عليهم السلام ان عليا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسين سيد شباب
الجنة أبوها خير منها **وعن فاطمة عليها السلام** قالت جئت بأبي الحسن الحسين إلى
الشيء في الكرات التي بات فيها فقلت ورثتها فقال أما الحسين فله بيتي وسوء
وأما الحسين فله حوائج وجودي **وعن أبي سعيد الخدري** قال قال رسول الله ان الله
حرمات لنا من حفظها حفظ الله امرؤيته ودينه ومن لم يحفظهن شيئا حرمته
حتى وحرمه رجم **وعن أمير المؤمنين علي عليه السلام** قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الولد رحمة وربها نسي الحسين **وعنه عن رسول الله صلى الله**
عليه وسلم انه قال ان شئت غضب الله وغضب رسوله علي من احدثت عني **وأما**
في عشرة **وعنه ايضا** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد عظام الله من عظامهم مع
المنافقين في الدرك الأسفل من النار **عن فاطمة** قالت قال رسول الله
كل عني آدم يمتون فيسبون إلى عصبة ابيهم الاول فاطمة فانا ابوهم وانا عصبتهم
وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اسمي اني من حسنا
وحسنا **وعن أبي ذر** وهو اخذ منك الكعبة وهو يقول ايها الناس
من عرفني فانا اعرفهم فقد عرفني ومن انكرني فانا انكره **ورأى سمعت**
رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن لم
يرغب عنها غرق **وعن سلمان** ربه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسين
والحسين يوم القيمة عن مني عرش الرحمان بمنزلة الشقيقين من الوحدة **وعنه**
اشبه رسول الله صلى الله عليه وسلم بآمين الصدر **والله**

عنه ما كان اسفل من ذلك **عن** محمد بن الحسين **رض** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 النظر على عبادة **عن** عائشة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني اكن
 اكبه طوي لمن احبك واحب فرتك قالوا لقاك يوم الحراء **عن** علي قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقتل الحسين نيران الاثمة وبيرو من ولده من كفوى قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قاتل الحسين في ثوبت من النار عليه نصف عذاب
 النار وقد شدد به ورجلاه من سلاسل من النار حتى يقع في قعر جهنم الذي لا يخرج منه الا اهل النار اهل
 جهنم من شدة نيران ربه وهو فيها خالد في العذاب الا لهم كلما قضيت حلة بدل الله عليه
 الجلود حتى يذوق العذاب الا لهم لا يفتقر ساعة ويستقي من حبه جهنم قالوا لمن عذاب الله
عن ابي نعيم قال كنت عند ابن عمر فقال له رجل غررم البعوضة فقال من انت
 قال من اهل العراق قال انظر الى هذا اليسالني عن دم البعوضة وقد قتلوا ابن رسول الله
 وقد سمعت رسول الله يقول يا بني من الدنيا **عن** شهر بن حوشب جوشب
 قال سمعت ابا سلمة بن حرب بن ابي نعيم لعنت اهل العراق وقالت فكلوه فلعنهم الله
 غرره وولوه لعنهم الله **روى** يانثنا وسلسل الاني نعيم **عن** فرقة
 حاديه رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عاشوراء عابرا ضيقه ومرا ضيقه فاطمه
 تقبل في اقوالهم ويقول تقوم اليك سماء وارضانك الحبيب اولا فاطمه
 في يوم عاشوراء المودة الثالثة **عن** فضائل خديجة وفاطمة ايضا وممبة
 اهل البيت وثواب درجات مجهم وكان منضم **عن** الشعي عن معروف عن عائشة
 قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عاشوراء عابرا ضيقه ومرا ضيقه فاطمه
 فيحس عليها النساء فذكر يوم عاشوراء كني العبرة فقلت بل كانت الاعوجا فاقدم الله
 نيرانها فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتى رايت مقدم نوره انزله من الغضب فقال لا والله
 ما ظفرتني خير منها امت **عن** ابي الكواكب الناس فصدقتني **عن** ابي الكواكب الناس
 وابيها اذا حرمي الناس وزرقي اولادها اذا حرمي النساء قالت

فاثمة فقلت في نفسي لا اذكر بالبسة ابد **عن** مهابين ميمون عن فاطمة انها قالت
سالت النبي صلى الله عليه وسلم ابن امنا خديجة قال فابيت من قصب اللغوب فيه لا
من مريم وابسة امرأة فعمون قات امن القصب قال لا بل القصب مقطوم بالدر
والباقوت **عن** انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير نساء العالمين
اربع مريم بنت عمران وابسة بنت خراجم وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت
محمد **عن** عباد بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيرا نساء النبي كما
فضلت مريم على نساء بني اسرائيل **عن** الامام جعفر الصادق عن ابائه عليهم السلام
قال نزل جبرئيل على رسول الله فقال ان ربك يقول عليك السلام ويقول اني حرمت
النار على صلبك انزلك ووطنك حلك ومحو كفك **عن** نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من اراد ان يتوكل فليجب ال بيتي ومن اراد ان يحجز عذاب القبر فليجب
ال بيتي **عن** من اراد الحكمة فليجب ال بيتي ومن اراد دخول الجنة فليجب ال بيتي **عن** نواف
ما اجمع احد الاربع الدنيا والاخرة **عن** راد عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يا سلمان من احب فاطمة ابنتي فهو في الجنة مع ومن الغضبها فهو في النار يا سلمان
حب فاطمة يفتح في ما به مواطن فيسير ذلك من المواطن القبر والميراث والبراط والحاسب
فمن رضى ابنتي فاطمة رضى عنه ومن رضى عنه رضى الله عنه ومن غضب عليه غضب الله ابنتي
فاطمة غضبت عليه ومن غضب عليه غضب الله عليه يا سلمان بل لمن يظلم در ضياء
ومشيقها **عن** المقداد بن الاسود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
معرفة آل محمد برادة من النار وحب آل محمد حار على الصراط ولا بد ال محمد امان من العذاب
عن جابر بن عبد الله البجلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامم مائة على
حب آل محمد مائة شهيد الا وخرمات على حب آل محمد مائة مغفرة الا وخرمات على حب
محمد فستج الله على قبره با من من الجنة الا وخرمات على حب آل محمد عشرة ملك الموت
بالجنة ثم منكر ونكير الا وخرمات على حب آل محمد يرف ال الجنة كما ترف العروس

بغيره جهات الاموات على حب آل محمدات تابنا الا ومرتات على حب آل محمد جعل الله زواجر
 ملائكة الرحمة الا ومرتات على حب آل محمد تنال الجنة والجنة الا ومرتات على حب آل محمدات
 مومنانة بكل الامان الا ومرتات على بعض آل محمد جاء به القيمة مكتوب من عليه آتس من
 الله الا ومرتات على بعض آل محمد لم يشتم رايه الجنة الا ومرتات على بعض آل محمدات
 كافرا . وعن عمر بن عبد الله قال قال رسول الله بعد الرحمن بن عوف يا عبد
 الله اصحابي وعلى ابن ابي طالب مني وانا من على من قاسه بغيري فقد خفاني ومن خفاني
 فقد اوفى ومن اوفى فعليه بعثت به يا عبد الرحمن ان الله تعالى انزل كتابا راسخا
 ان امن الناس بانزل اليهم ما على علي ابن ابي طالب فانه لم يخرج الا بان لان الله تعالى
 جعل فصاحة كفضا حتى ودرائه كدرائي ولو كان الحكم رجلا كان عليا ولو كان العقل
 رجلا كان الحسن ولو كان السجاد رجلا كان الحسين ولو كان الحسن شخصا كان فاطمة
 عليهم اعظم لان فاطمة بنتي خير اهل الارض عرضا وشرافا وكرا . وعن موسى بن علي
 الفريسي عن ابي عبد الله بن محمد عن ابي جعفر قال قال علي بن ابي طالب رضي الله عنه وسلم ذات
 يوم ووجهه مشرق كدائرة القمر فقال عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور
 فقال عليه السلام بشارة من ربي فاني واني واني وان الله زوج عليا عن فاطمة
 امرضوان خازن الممان فمر شجرة طوبى فقلت رقا فابقي فلكا كما روي عن ابي مثنى
 افشا من تحتها ملائكة من النور ووقع الى كل ملك فلكا كاتاذا استوت القيامة بالها
 تلاوت الملائكة الى الخلايق فلا يبقى محب الا ومرتات اليه فلكا فية فلكا من النار فاني
 ابن علي وامي فلكا . قال والنساء من امتي من النار . وعن ابن عباس
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي بن ابي طالب ان الله ذو جلال
 فاطمة وجعل صديقها الارض فمن شئ عليها مفضا لك مشي حراما . عن ابي نعيم الحافظ
 عن سفيان عن ابن ابي شيبة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اودعني في قبري يقول اودعوا به الفلانة فاهنا
 كانت صدقة حدي اذ به الفلانة فانها تحب خدي . وعن غيره عن سفيان عن

عمار بن ياسر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الدنيا ما استطعتم على ما نزل الله عليكم من كتابه
وعن خديجة بنت خويلد رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نزل ملك من
السموات فاستأذن مني ان يسلم علي ما نزل قلنا نبشركم من الله ان فاطمة سيدة نساء
اهل الجنة المودة الراحبة عشر في فضائل النبي اهل بيته وفيها فوت النبي وقوت فاطمة
ووفاتها على السلام وبها ختمت المودات المباركات الطيبات وعن امير المؤمنين
علي رضي الله عنه في حديث طويل قال اذا كان يوم القيمة فاول من يقوم من قبره الصادق
الناظر الناصح المشفق محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم فبانه جبرئيل عليه السلام بالبراق
ميكائيل بالناج واسرافيل بالقصب ورضوان عليين ثم ينادي جبرئيل اين قبر محمد صلى الله
عليه وسلم فيقول الارض علي الرباح ومع الجبال قد كمننا فكتفي ذكرا واحدة فلادري
اين قبر محمد صلى الله عليه وسلم فيرفع عن قبره عمودا يروى الى عمان الساذن فيجي جبرئيل بجاءه
فيقول له ميكائيل ما بك فيقول وما ينبغي من اليكادونه احمد صلى الله عليه وسلم يقوم من
قبره ويسالني عن امته وانا لا ادري ابن امته قال ثم يصدع القمر فاذن الله على امته
عليه وسلم فاحد وينفض التراب عن راسه والحيمة ثم طيفت بينا وشمالا فابصر من العرا
شيا فيقول جبرئيل بشر فيقول الشرك بالبراق السابق اطاريغ الافاق فيقول
بشر فيقول الشرك بالناج فيقول بشر فيقول الشرك بالقصب والحنين فيقول بشر في
بامتني لعنك خلقهم من اطباق الزيران او لعنك تركتهم على غير دينهم او لعنك تركتهم في
اي الزمانية فيقول ما رايتهم وانهم لغد في الحودهم الى اخر الحديث اختصر الخبر الطويل منك
حتى يعلم شفقة الرب عليك بحجة اتباع سنة محمد وعن زبير بن اسلم عن
عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقرت ادم عليه السلام الخطبة قال يا رب
اسلك عن محمد صلعم لما غوت يا فقال الله تعالى يا ادم كيف تعرف محمد ولم اخلق
قال يا رب فلما خلقته بيديك ونفخت في من ذكرك رفعت راسي وارتدت ظنوا بم
العرش كنوا بالاله الله محمد رسول الله انك لم اخلق اليك الا احب الخلق اليك فقال الله

تصنف

تعالى سمعت يا آدم انه لا يحب الخلق الى اذ اسالني بحقه فذخرت لك ولولا محمد ما خلقت قال
ابو عبد الله الحافظ هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجه الشيخان **عن سعد بن الربيع**
عن ابن عباس قال اوحى الله تعالى الى عيسى عليه السلام يا عيسى امن محمد وامر من اوركه
ان امك ان يؤمنوا به فلو لا محمد ما خلقت آدم ولولا محمد لما خلقت الجنة ولا النار ولا خلق
العرش على الماء فاضرب فكتبت عليه لا اله الا الله يعني نصف اسم محمد فكن قال
ابو عبد الله الحافظ هذا ايضا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجه الشيخان **عن ابي عبد الله**
الحافظ عن شيبويه عن ابي الخير الجرمي قال رايت امير المؤمنين عليا على قبر الكوفة وعليه
بدرته كانت رسول الله صلى الله عليه وسلم متقلدا لبيد رسول الله شعثا بعامته
وفي اصبعه خامة فقعد على قبره وكشف لبطنه فقال سلوني من قبل ان تفقدوني فاجابني
الجواب مني علمهم هذا سقط العلم في العباب رسول الله في انا وكني رسول الله وقام من غير
وحى اوحى الله لونه في وسادة خلعت عليها لاقيت من اهل التوراة سبوتهم
ومن اهل الانجيل فاجابهم حتى يظنوا انهم في التوراة والانجيل فيقول صدق عطا قد اتيكم بما انزل
في انتم تكون الكتاب **الانجيليون** **وروي ان الحسن والحسين** كانا كتبنا فقال
الحسين خطي احسن من خطك وقال الحسن للحسين لابل خطي احسن من خطك
فقال لفاطمة احكي بيتا من احسن منا خطا فكتبت فاطمة تودي احدهما بنفصيل احد
عليها الاخر فقالت لها سلاما كما عليا سلاما فذكره ان يودي احدهما فقال علي سلاما كما
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عليه السلام لا احكم بينكما حتى اسال جبرئيل فاجاب جبرئيل
قال لا احكم بينهما **ان** **اسأل** **بينكما** فقال اسر اصيل احكم بينهما حتى اسال
الله تعالى ان يحكم بينهما فقال الله تعالى ذلك فقال تبارك وتعالى لا احكم بينهما و
لكن اهما فاطمة بينكما فقال فاطمة احكم بينهما وكانت لهما غلات فقالت لهما اترثكما
جواهر هذه الغلات فتربا بعدكما اكثر فخطه احسن فترتها وكان جبرئيل واقفا عند
قائليته فامر الله تعالى ابط الى الارض وانصف الجواهر بينهما كما لا يافى :

اخذها ففعل ذلك جبرئيل عليه السلام احتراماً وتعظيماً لهما عليهما السلام **عن حماد بن عمار**
 ان امير المؤمنين علياً عليه الصلوة والسلام لما اراد غسل رسول الله بعد وفاته صلى الله عليه
 وسلم استند الى فضل بن عباس ان ينادي له الماء بعد ان عصب عينيه ثم ترعى قبضه قبل غسله
 حتى يطلع به الى سريره وتولى غسله فلما فرغ من تحميمه تقدم فضلى عليه وحده ولم يشاركه
 احد في الصلوات عليه وكان جماعة من اصحابه يخوضون فيمن يامهم في الصلوة عليه وابن من
 خرج اليهم امير المؤمنين علي فقال ان رسول الله اما تاجاً جيا ومثاقيد طيول اليه فوجبا
 فباضوا منهم فاضوا بغير امام وبصرفون وقال الله تعالى لم يقض منها في مكان الا وامن
 فيه واني وانته في حجة التي قبض فيها وضي القوم بذلك **وعن علي المرتضى عن رسول الله**
 صلى الله عليه وسلم قال بعثت عبد المطلب يوم القيمة وحده الله عليهما ايها اللوك
 وسائر النبوة وعنه ايضاً قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عبد المطلب من خمس
 في الدنيا ياتيها فاجزى الله تعالى في الاسلام حرم سائر الاماكن الا انما فائز الله تعالى
 لا تكلموا بالاباء ولا بالاجداد ووجدوا ما خرج منه خمسة وصدق فائز الله تعالى واعلموا انما
 غنمتم من شئني الآباء وما حفر قبرهم سماها سقاية الحاج فائز الله تعالى اجعلتم سقاية
 الحاج الآباء ومن في القتل ما من الابل فاجزى الله تعالى ذلك في الاسلام ولم يكن
 للظواف عند ذئب قريش فمن عبد المطلب سبعة اسواط فاجزى الله تعالى ذلك
 في الاسلام **وعنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم با على ان عبد المطلب
 كان يتقسم بالازلام ولا يعبد الاضنام ولا ياكل ما ذبح على المصن وكان علي بن ابي طالب
 عليه السلام **وعن الامام جعفر صادق** عن ابيه عليه السلام قال نزل جبرئيل عليه السلام
 على رسول الله صلى الله عليه فقال ان ربك يفرق السلام ويقول ان قد حرمت البناديل
 صلب ارنك ويطن حلك وخر كفلك **رواه مسلم** في جزء الثاني من صحيحه وغيره
 بن النسيب عزابه قال جعفر اباطالب الوفاة وحار النبي عليه السلام فوجد عبده ابا جهل
 بن اشهم وابا عبد الله بن ابي مرثمة بن مغيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال

جبرئيل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

يستحبون به والها دوى شفيعهم يوم القيمة حيث لا يكون الايمان شاملا ويرضى
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال سدد فن بضعه مني بخراسان بالبر ما كروب الانفس بعد
لرب العالمين لا يغفر الله ذنوبه وعنه ايضا برواية عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
رج مرة قالت حج مرة قال مرتين قالت مرتين قال ثلث مرات حتى بلغ الى سبع مرات
سكنت عائشة فقال صلى الله عليه وسلم ولولم تكت لمبلغت الى سبعين وعنه عليه السلام انه
قال من طبت على آل محمد مات مومنا ومن مات على بعض آل محمد مات كافرا
كتاب السبعين في فضائل امير المؤمنين عليه السلام
الحمد لله الذي جعل ميامن اثار السيادة الى سماء السعادة على كسيلة ورفق لواء الشرف
في جناب عز من اصطفاه بنت المصطفى **فضل** وصدق من سدد به الى مسعد الطهارة
العظمى **و** حفضه من فوج عيون الكرامة بالمشقة المصطفى والكاس من الاوس
شرف يفهر عن اوراق جناب عه سعي الطالب اللطالبيات **و** يعجز عن اقتفاء اثره
الحاق الا عاقلها ولا يسهو الى علو منصبه الامن رفعة **و** العناية المارضية في تلك المواقف
مكانا علينا **ف** ما ظنك باصل رفع يد فخره على باب بيت المشرف من العوالم **و** اخبر
على صفحات اوراق فضله **و** فائز المعاض فلان **و** هو الامام الباهر **و** البحر الراسخ
والسيف الباهر **و** السيد الزاهر **و** فائدة البررة **و** فائز الخيرة **و** قسيم الناز **و** امام الاجبا
صاحب المناقب **و** المناصب **و** المرتضى على ابن ابي طالب كرم الله وجهه **و** لما ورد
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ذكر على عبادة سر سرى ثارته **و** كنه اشارة
على ان محبت سبعين حديثا ما ورد في فضائله **و** من **و** فضائل اهل البيت **و** عيسى عليه
و زكريا **و** مفضية **و** اوردت كل حديث لطيفة من لطائف **و** كلامه
التي اخبرها القواصون من تفرج علمه **و** لوامع انوار حكمته التي اقتبسها الحق
ولا بقية **و** سميت كتاب **السبعين** في فضائل امير المؤمنين **و** سميت
مستقيما **و** انه خبر موثق **و** معين **الحديث الاول** عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل ميامن اثار السيادة الى سماء السعادة على كسيلة ورفق لواء الشرف في جناب عز من اصطفاه بنت المصطفى فضل وصدق من سدد به الى مسعد الطهارة العظمى و حفضه من فوج عيون الكرامة بالمشقة المصطفى والكاس من الاوس شرف يفهر عن اوراق جناب عه سعي الطالب اللطالبيات و يعجز عن اقتفاء اثره الحاق الا عاقلها ولا يسهو الى علو منصبه الامن رفعة و العناية المارضية في تلك المواقف مكانا علينا ف ما ظنك باصل رفع يد فخره على باب بيت المشرف من العوالم و اخبر على صفحات اوراق فضله و فائز المعاض فلان و هو الامام الباهر و البحر الراسخ و السيف الباهر و السيد الزاهر و فائدة البررة و فائز الخيرة و قسيم الناز و امام الاجبا صاحب المناقب و المناصب و المرتضى على ابن ابي طالب كرم الله وجهه و لما ورد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ذكر على عبادة سر سرى ثارته و كنه اشارة على ان محبت سبعين حديثا ما ورد في فضائله و من فضائل اهل البيت و عيسى عليه و زكريا و مفضية و اوردت كل حديث لطيفة من لطائف و كلامه التي اخبرها القواصون من تفرج علمه و لوامع انوار حكمته التي اقتبسها الحق ولا بقية و سميت كتاب السبعين في فضائل امير المؤمنين و سميت مستقيما و انه خبر موثق و معين الحديث الاول عن النبي صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم
عند ان يخطب على المنبر
او يخطب في الفريضة
او يخطب في الجمعة
او يخطب في العيد
او يخطب في المناسبات
او يخطب في المجالس
او يخطب في المجالس
او يخطب في المجالس
او يخطب في المجالس

رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لما غزوه جبل بباي يعني بن اخطاب كل يوم على المايكة الموي
بين حتى يقول بخ بخ بيناك يا علي رواه صاحب الفروع قال كرم الله وجهه اصعب
الاعمال اربعة الحق عند الغضب والبود عند اوفي من العسر والعفة في الخلو
وقول الحق عند من تحاطه او ترجمه **الحديث الثالث** عن انس بن مالك قال قلنا السلام
سل النبي صلى الله عليه وسلم وصيته فقال قال يا سلمان وصي ووارثي وقاضي بيني وبينكم
وصي علي بن اخطاب رواه امام احمد بن حنبل في مسنده قال كرم الله وجهه فان
اهل الخيرة كن منهم وابن اهل الشر من عنهم **الحديث الرابع** عن سهل بن سعد قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم خير لا عطين الاية غدار عليا بجمعة وجمعة و
يحيه الله ورسوله حتى يفتح عليه اذ رواه الامام في مسنده قال كرم الله وجهه مالك من
دناك الا ما اعلنت به ميثاك **الحديث الخامس** عن ابي عباس بن عبد
المطلب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بال اقولم تجدون بينهم ما داروا
الرجل من ان يتي قطعوا احد منهم لانه مل قلب الرجل الا بان حتى يحجم الله والقرآن
سني رواه صاحب الفروع قال كرم الله وجهه لا يكون اخوك على الاسارة اقوال
منك على الاحسان فانه يسعى في مضرة ونفك وليس حرام منك ان تسوءه
الحديث السادس عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يعطى علي ان الله تعالى زينك بزينة لم يزين الخلق بزينة حتى احب اليه منها الزينة
في الدنيا رواه صاحب الفروع قال كرم الله وجهه من امان الزمان خانه
ومن اعظم امانه **الحديث السابع** عن عبد الله بن عامر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لفاطمة يا فاطمة ما رضى الله عز وجل اطلع على اهل الارض فاحترار
بال حر وحبك رواه صاحب الفروع قال كرم الله وجهه وصفت الكرامة
في القوي الرفعة في التواضع والمروءة في الصدق والفر في القناعة والراحة
الزهد والعافية في الصمت **الحديث الثامن** عن ربيع قال قال رسول الله

ان

صلى الله عليه وسلم اكل نبي رضى وادب وان عليا وصي وراي في رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه العاقل صدوق سره والشا شه حباله المودعة والاخلال قهر العيوب **الحديث**
السادس عن سعد بن ابى وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ عليا فقد
اذاني قالها فلما رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من رضى عن نفسه كفر الشيا
عليه **الحديث السابع** عن عامر بن سعد بن ابى وقاص قال لما نزلت آية المباهلة دعا
رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي رواه مسلم قال
كرم الله وجهه اذا قبلت الدنيا على احد عارته محاسن غيره واذا اوبرت سلبه محاسن
نفسه **الحديث الاوهم** عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يوماسدوا هذه الابواب كلها الابواب على نكلم في ذلك فقام رسول الله صلى الله
عليه وسلم فحمد الله واشنى عليه ثم قال اما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب غير باب على فقال
فيه فاليكم فواءة ما سدوت شيئا ولا فتحت ولكن امرت بشي رواه الامام في سنن
رواية ابن عباس ولكن الله عز وجل قال كرم الله وجهه خالطوا الله في حلاله
ان تمم كبريائكم وان غنم احتفظوا بكم **الحديث الثامن** عن ابي بصير الغفاري قال
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيكون من بعدي ثقت فاذا كان ذلك
فالموا على بن ابي طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه اعز الناس من عجز عن شارب الاخوان واعز منه من صنع من
ظفروهم منهم **الحديث التاسع** عن ابي بريد قال بعث رسول الله صلى الله
عليه وسلم بعثين عليا واحدا عليا وعلي الاخر خالد **الحديث العاشر** اذ التقيتم فقل علي السلام
واذا افرتم فقل علي حبه فلقنا بني زبير فاقبلنا وطفونا عليهم وسبناهم فاصطفوا
من السبي واحد لنفسه فبعثني خالد الى النبي صلى الله عليه وسلم فخبرته بذلك فلما اقبلت
واخبرته نقلت يا رسول الله بلغت ما ارسلت به فقال لا تقبلوا في علي فانه مني وانا من
وهو ولي ووصي من بعدي رواه الامام في مسنده فان كرم الله وجهه وثقت الجنة بالجنة

١٠٠

بالان

بالحرمان والنفوس من حساب فانكروا في الخبر الحديث الرابع عشر عن
 داود ابن بلال قال قال الصادقون قلت حبيب الخمار وهو من آل سين وخرقيل وهو من
 آل دعوون وعلي ابن ابي طالب افضلهم رواه صاحب الفروع قال كرم الله وجهه
 من كفارات الذنوب العظام اعانة القهوت والتفكير عن الكروب الحديث الخامس عشر
 عن حبيب بن صفى البصري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اقاتل على ثمن النفران
 وعلي يقاتل عليا تاويل البقران رواه صاحب الفروع قال كرم الله وجهه اذ كنت ركب
 سبانه بتابع عليك نعمه فاحذر الحديث السادس عشر عن ابي سعد الخدرمي قال
 قال رسول الله اعطيت في علي تحت خصال هي احب الي من دنيا وما فيها احد يها فهو
 واقف بين يدي الله عز وجل حتى يفرغ من الحساب واما الثانية فلو لم يمد يد امانا لثقت
 فواقف على جوف يقي من عرب من امتي واما اربعة فاستر عورة وصلي الى الله عز وجل واما
 الخامسة فليست اخفى عليه ان يرجع رايها بعد احسان ولا كما ذاب بعد ايمان رواه الامام
 في مسنده قال كرم الله وجهه ما اضر احد شيئا الا ظهر في قلبي لسانه وصفحات وجهه
 الحديث السابع عشر عن ابي بكر صديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر كفى وكفى
 علي في العدل سواد رواه صاحب الفروع قال كرم الله وجهه من علم عاشر في الناس
 حميد ومن كثر نزاله بالجهل دام عاشر الحق الحديث الثامن عشر عن عيسى بن
 الحسين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم واما منته وهو ولي كل مؤمن ومومنة من بعدى رواه
 صاحب الفروع قال كرم الله وجهه من راع سات عنه الحسنة وحسنه عنده
 السنة وثكر بذكر الطاعة الحديث التاسع عشر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول
 صلى الله عليه وسلم يا باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات والارض بالقي عام محمد رسول الله
 وعا احوه رواه ابن المغازلي قال كرم الله وجهه فاعل الخير منه وفاعل الشر منه
 الحديث العشرون عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
 عز وجل جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب علي ابن ابي طالب رواه صاحب

الفردوس قال كرم الله وجهه عليك ومصاحبة الاصحى كانه يريد ان يفيدك تفكيرك اليك
ومصاحبة الكذاب فانه كسراب يقرب اليك البعيد ومقدعك القريب **الحديث الثاني**
رواه ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خرج الى عروة بن مسعود
وخرج الناس معه دون علي فبكي ما ترضى ان يكون مني بشرت هرون من موسى الاله
الشيء بعدى وانه لا ينبغي ان اؤوب الا وانت خليفتي **رواه ابن المبارك** قال كرم الله وجهه
قلت الاحق في فيه لسان العاقل واد قلبه **الحديث الثاني والعشرون** قال جابر اخبر
رسول الله صلى الله عليه وسلم عن علي بن ابي طالب قال يا ابا طالب فقال الفجرة فدخل من خذله
ومنصور من بصره ثم مدصوته وقال انك مدية العلم وعلى ما بها من اراء العلم فليان الباب
رواه ابن المغيرة قال كرم الله وجهه سئمت شوك خبر عن الله من حسنة تعجبك
الحديث الثالث والعشرون عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق على ابن ابي طالب
على هذه الامنة كمن الولد على ولده **رواه صاحب الفردوس** قال كرم الله وجهه شفع
جناح الطالب والمال مادة الشهوات **الحديث الرابع والعشرون** عن جابر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى فاما بعد حين بك فانما منهم من همون نزلت
على ابن ابي طالب انه يقيم من الناكثين والقاسطين بعدى **رواه صاحب الفردوس** قال
كرم الله وجهه فوث الحاجة امون من طلبها **الحديث الخامس والعشرون** عن سلمان
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مني صاحب سر صاحب سرى علي بن ابي طالب **رواه صاحب**
الفردوس قال كرم الله وجهه اذا تم العقل نقص الكلام **الحديث السادس والعشرون**
عن سلمان فارسي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مني من بعدى علي بن
ابي طالب **رواه صاحب الفردوس** قال كرم الله وجهه فقد الاحبة عن النبي
الحديث السابع والعشرون عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
وردوا على الخوض واذا لم يسلوا على بن ابي طالب **رواه صاحب الفردوس** قال كرم الله
وجهه لا يستحي من اعطاء العليل فان الجوان اقل منه **الحديث الثامن والعشرون** عن

حديثه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل علي بن ابي طالب في الناس مثل علي بن ابي طالب
 احمد بن محمد في القوان رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه بنفسه امره خطاه
 لما اجبه **الحديث التاسع والاربعون** عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 علي باب علي ومئين لا متى ما است من بعدى حبه ايمان برغبته نفاق ونظر اليه زانية
 ومودة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اوضع العلم ما وقف علي
 اللسان وارفعه ما ظهر على الجوارح والاركان **الحديث العشرون** عن معاوية بن جبل
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انظر الى وجهه على عبادة رواه صاحب الفردوس
 قال كرم الله وجهه يوم علي يقين خيره من صلوه في سكت **الحديث الحادي والثلاثون**
 عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي الا وله نظير من امتي فابو بكر نظير
 ابراهيم وعمر نظير موسى وعثمان نظير داود وعلي بن ابي طالب نظيرى رواه صاحب
 الفردوس قال كرم الله وجهه لا يترك المرء شيئا من دينه تاسلح ونيابه الا فتح الله
 عليه ما هو اخر منه **الحديث الثاني والثلاثون** عن انس بن مالك قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب يهرق الجنة ككوكب الصبح لاهل الدنيا رواه
 صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه تعلم تدق له جبهة وعلمه معه لا ينفعه **الحديث**
الثلاثون والثلاثون عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حب علي بن ابي طالب باكل الذنوب كما تأكل النار الخشب رواه صاحب الفردوس
 قال كرم الله وجهه كيف يكون حال من يقبض يقاتبه ويسقم بصحته ويؤس في ما منعه
الحديث الرابع والثلاثون عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم لعلي يا علي ان الله عز وجل رزقك فاطمة رزقك الله الارض من مشى عليها
 منفضا لك مشى حراما رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه شتان
 ما بين علي بن ابي طالب وبينه وبين غيره من المؤمنين وبقي احواله **الحديث**
الخامس والثلاثون عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من بكى يوم القيمة

ابراهيم الخليل في امانه صفة ثم على بن ابي طالب زكيا الى الجنة رواه صاحب الفردوس
 قال كرم الله وجهه عجت للجنح لتعمل الفقر الذي منه حروب ويقوته الغنى الذي اباه
 طلب نعيم في الدنيا عيش الفقر او بحاسب الآخرة حساب الاعيان **الحديث**
الثامن والثمانون عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ميزان العلم وعلى كفاؤه
 الحسن الحسين صوط والمطاطبة ثلاثة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه
 عظم الخلق عنك بعض المخلوق في غيبك **الحديث التاسع** **والثلاثون** عنه قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما على من يتجسس واحدة والناس من اشياء
 ستة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه ما كنت فوق قومك فانت
 فيه خازن لغيرك **الحديث العاشر والثلاثون** عنه قال قال رسول الله ارفع الله
 ظهر عن بني اسرائيل سوادهم على ابناءهم وان الله عز وجل منع الطهر عن هذه الامة
 معصم على ابن ابي طالب رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه الخو عارس
 الاخرى من العلم سلام نفسه والعفاف زينة الفقر **الحديث**
 عنه قال قال صلى الله عليه وسلم على مني مثل راسي من بدني رواه صاحب الفردوس
 قال كرم الله وجهه اربعة قبلها كثير الفقر والوجع والعداوة وانما **الحديث**
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابن ابي طالب باب من دخل فيه كان
 مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه
 في ثقل الاحوال يعرف جواهر ارجال **الحديث الثاني** **والاربعون** عنه قال
 قال رسول الله لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب ما خلق الله النار
 رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اكثر مضار العقول تحت روث المطابع
الحديث الثاني والاربعون عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل لمن
 احب عليا حبا لدخول الجنة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من ائتم
 اعمال الكرم غفلته عما يعلم **الحديث الثالث** **والاربعون** عن ام سلمة رضي الله عنها

الحادي

قال

قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن يخلص الله عبدا ما كان لفظه كقول رواده
 صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه بكثرة الصمت تكون الثبته بالنسقة كثر الواضون
 وبالأفضال تعظم اقدارها بوضع يتم الغنة الحديث الرابع والاربعون عنهما رضي الله
 عنهما قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفان مع علي وعلي مع القوان رواه
 صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه خيار حصان النساء الزهراء الجبين والنخل وهي شرار
 خصال الرجال الحديث الخامس والاربعون عنهما رضي الله عنهما قالت قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم على وشيعته هم الفائزون يوم القيمة رواه صاحب الفردوس
 قال كرم الله وجهه من اطاع الواشي بضع الصدوق الحديث السادس والاربعون
 عن عايشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر على عباده رواه صاحب
 الفردوس قال كرم الله وجهه اتق الله بعض اتقى وان قل واجعل نيك ومبه شر
 ان روى ٢٤ عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم تمت الحجة عشرة اجزاء اعطى على شفعه والناس جزاء واحدا
 رواه صاحب الفردوس قال على كرم الله وجهه اذا اردتم الجواب حتى الصواب
 عن عمار بن ياسر ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اوصي من امن بي وصدقني بولايت علي بن ابي طالب فله نولاه فقد تولانا ومن تولانا
 فقد تولانا الله رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اذا كثرت المقدرات
 قلت الزنوة عن ابا هريرة قال قال صلعم لما اسرى بابيلة النوا
فاجتمع على الانبياء في السماء فادعى الله تعالى الاسلام يا محمد يا ذا الجفم فقالوا بعثنا على
شهادته ان لا اله الا الله وعلى الاقرار بشوكت وولايته لعلي بن ابي طالب رواه الحافظ
 ابو نعيم قال كرم الله وجهه اذا القيمة فتاخر وادى بالصدقة
 لما نزل قوله تعالى انا انبئ منذر لكل قوم ها وروى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا منذر على الهادي نيك يا علي تهدي المهتدين رواه صاحب الفردوس قال كرم الله

صاحب السلطان كراكب الاسب

عن أبي سعيد بن عباس قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى وقفوا لهم مسلمون مسلون عن الاقرار بولاية علي

رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه لا تخشتم لو كذبتم على ما كتب علي بن ابي طالب

فانه ان يك من عمرك يا بني الله فيه يرتك

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مكتوب علي ساق العرش لاله الله وجهه لا شريك له

عنه في رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب رواه الحافظ ابو نعيم قال كرم الله وجهه الله قلوب

ثلاثة صدقك وعد وعدك الله اول ثلثة عدوك وعدك صدقك وعدك

وصديق صدقك

عن حذيفة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلم الناس متى سمى علي امير المؤمنين

لما اكرموا افضل سمى بك واكرم بن الماء والمجد حين قال الست ربكم قالوا بلى فقال الله

تعالى اناركم ومحمد نبيكم علي اميركم رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه ان المسكين

رسول الله فمن منع فقد منع الله

عن جابر بن عبد الله

الا يضاري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جاد في جبرئيل بوره خفاد من عند الله

عز وجل مكتوب فيها مياض الى افترقت حجت علي بن ابي طالب على خلق فبلغ ذلك

رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه الناس ابناء الدنيا ولا ينجاه الا بال

عاجب الله

عن ابن عباس قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه وسلم عن الكلمات التي تلقى آدم من ربه فتاب عليه قال سألته بحق محمد وعلي وفاطمة

والحسن والحسين رواه ابن المعاذ قال كرم الله وجهه للفقهاء ائمة الا وادابا رواه

فاحملوها على النوافل واذا ادرت فاقفوا بها على النوافل

عن الراد بن غارث في قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك اي بلغ من ربك

فصايل علي تزلت في خبره فخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال من كنت

مولاه فهذا علي مولاه فقال عمر بن الخطاب كسيت علي بصوت مولاي ومولاي كل مؤمن

مؤمنه رواه ابو نعيم وذكره ايضا الشعبي في كتابه قال كرم الله وجهه ان الله تعالى

فرض في امور الاغنياء اوقات الفقر فما جاء فقير الابان منع عنى والله تعالى سائلهم عن
 ذلك
 عن انس بن مالك قال رايت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم جالسا مع علي فقال ما هذا حجة الله على خلقه رواه صاحب الفردوس
 والامام قال كرم الله وجهه ما دجيك مما به يقطر السؤال فانظر عند من تقطر
 عن ابن عباس قال كنا جلوسا بكرة مع طايفة من شبان
 قرش ونبينا رسول الله صلى الله عليه وسلم واذا انقضى ثم قال انقضى ثم انقضى
 الخ ثم انقضى فهو من بعدى فقاموا ونظروا وقد انقضى في منزل على عقاب الله ضللت
 لظنكم قلت ولهم اذ هو في فاضل صاحبكم وما غوي رواه ابن المعاذ قال كرم الله وجهه
 قوام الدين اربعة يستعمل بعلمه وجاهل لا يستكشف ان يعلم رحوه الا لمن يعرفه وفقيه
 لا يبع اخوته بدينه
 عن معاوية بن جبل قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم حب علي ابن ابي طالب حسنة لا تقرب معها سيئة ونقصة على سببه لا يرفع
 معها حسنة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه يعل زمان تقاد به كل سود
 عن عبد الله بن سلام في قوله تعالى ومن عنده ام الكتاب قال لست
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما ذلك اني ابي طالب كرم الله وجهه اورد الشعللي قال كرم الله وجهه
 الكلام في ذمك ما لم تكلم به فاذ التكلت صرت في ذمته فاحزن لسلك كما تحزن
 فذلك
 عن حذيفة قال قال رسول الله الاستخفاف عينا
 فقال عليه السلام ان استخلفت عليكم خليفة من بعدى ثم عصيته خيفتي نزل العذاب عليكم ثم قال
 ان توبوا الامر ما لكم تحذوه قالوا دين الله صفيقا فانه لا توبوا فلو عمر تحذوه قويا في
 دين الله قويا فانه لا توبوا عليا ولن تفعلوا بحذوها وبما عهدتكم بالملك كالم الطريق المستقيم
 اوردوه ابو اسحق في كتابه قال كرم الله وجهه من هوان الدنيا عند الله عز وجل لا يعصى
 الا فيها ولا ينال ما عنده الا بها
 عن سلمان رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما سميت ابنتي فاطمة لان الله عز وجل فطمها وطم

لنقض

مجهانم نار رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه بقرته الناس اخلاقهم امن من
عن عبد الله بن الربيع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من قبل ان ياتي كمثل غلقة في مرطبة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من غظم ضحك
المضاييق ابتلاه الله بكبارها
عن ابن مسعود قال قال رسول الله

جاء محمد بن واخير من عماده سنة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه زهدك في
راغب فيك نقصان حظ ودرغمتك فيمن زهد فيك زل نفس

عنه رضي قال قال رسول الله انا اهل البيت اختار الله لنا الاخوة على الدنيا رواه صاحب
الفردوس قال كرم الله وجهه ان الذي في يدك من الدنيا قد كان له اهل قلبك وهو ساير
لا اهل بعدك وانما انت جامع لاحد الجليلين رجل عمل فيما جمعه بطاعة الله فليس فيه شقوة
او رجل عمل بمعصية الله فيشقى بما جمعت له وليس احد من اهلان تؤذوه في نفسك ولا ان تحمل
على طهرك فارجع لمن مضى رحمه الله ولن يفي رزق الله

عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كرم الله وجهه
صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه الله يرويان يوم لك ويوم عليك فما كان منها لك
اناك على ضعفك وما كان منها عليك لن تدفعه بقوتك
عن ابن

عن ابن الحصين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سالت رب عز وجل ان لا تدخل احد من
اهل بيتي النار فاعطانيهما رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه لا تكن عبثه غيرك
وقد جعلك الله حرا وما خير لا يوجد الا بشير ولا يسر لا يئال الا بعسر

عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس تركت فيكم النملتين
نملتين ان اخذتمهما لن تضلوا بعدى احدهما اكبر من الاخر كتاب الله جعل حدود من السما
لا الارض وعثرته وهم اهل بيتي لن يفتروا حتى يروا على الخوض او روه الشعلية وذكر امام احمد بن حنبل في
مسنده بمعناه قال كرم الله وجهه تلا فيك ما فطنت من صحتك يسر من ادراكك ما كنت من سطوتك
ويعلم ان اليسير من العذو وجل اكرم واعظم من الكثير من خلفه
عن

بن الاسود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد قلبه ان يرحم الله عز وجل فليصبر على الصبر والولاء
 قال محمد بن امان من الغلاب اوردوه الواسع في كتابه قال كرم الله وجهه ان كنت حازما على
 ما نقلت من يدك فاجزع على كل ما لم يصل اليك واستبدل على ما لم يكن فاقدر كان فان الامر
 استماه
 عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان
 الرياض اظام والحرمداد والمن حساب والانس كتاب ما اخصوا فضائل علي بن ابي طالب رضى
 صاحب الفؤوس قال كرم الله وجهه لا تكن من رجو الاخرة فيغير عمل ويطلع في التوبة بطون
 الابل يقول في الدنيا قول الزاهدين ويعمل فيها على الزعجين من منها لم يشيع وان منع منها لم
 يقع بغير شكرها اذ وقع الزيادة مما في بيتي ولا بيتي وبارعها بالاتي يجب الصالحين و
 لا يعمل علم ويغفل الدين وهو بعد اصداهم كره الموت ان سقم بطل نادوا ان صبح امن
 لا بما يجب نفسه او اعوفى وبلفظ اذا اقبل عليه نفسه على ما بطن ولا يعلمها على ما يستحقها
 على غيره نادوا من في ربه برحو نفسه ما كثر من علمه ان اصابه طلاء وعاطف اذ ان ناله راحة ارض
 مغفر ان يستغنى طروقت وان اتفق فقط وومن بقهر اذ اعل ويا لعل اذ اشل نصف العبرة و
 لا يغير وبنالها غط ولا يغيظ فهو بالقول مدق والمعل مقبل فانس ما يقف ويسام فيايق
 يسمى ام مغرما والزم منها حتى الموت ولا سائر الموت يستفهم من معصية غيره ما يستقل اكثر
 منه من نفسه يستكثر من طاعة الحقرة مرطاعة غير ما الناس طاعن ونفسه مدامن اللغوا
 الاعيان اجب اليه من الذكر مع الفقر اذ يكمل على غير نفسه ولا يكمل عليها لغيره يرشد غيره ويغوى
 نفسه يستوفى ولا يورث حتى الخلق في ربه ولا يخشى ربه في ابداء خلقه ومن كتابه شرع القاصي
 ما بين ان كونه هذا استمرى عبد بليل مريم قد ارجع لرحيل دار من دار العور من
 حافن وخطها لئلين ويحج هذا الدار صودار ربة الاطه الاول بقية الاموال والافات
 والثاني الى سوامي المصيات والثالث الى الهوى المردى والرابع الى الشيطان المعوى شرع
 ما به الى كواذب الامال استمرى المعزور من المزج بالزوج غير ان القناعة والدخول في الطلب
 شهيد بملك العلم والعقل اذ اخر جازم الهوى سلم عن عقاب الدنيا

لعمري ما تعلم فخطك لفظ
 اعطى در ابي اصاده
 حون حد ربه ووصف

در ذکر اختلاف ناس در امامت و امور

که معتبر است در امامت بدانکه این مسئله اعظم مسائل خلافت است بلکه جمیع اختلافات و تفرقات برین اختلاف و جمیع مذاهب متقاد و سه گانه مشعبد از اختلاف در امامت است
قال صاحب کتاب اللیل و النخل اعظم خلاف بین الامة ناسل سيف الاسلام علی قاعد و نوشته
منزل ناسل علی الامة در کل زمان و اول کسی که خلاف از صاعد شد عمر بود و خواجه ناسل
که حضرت بنوی در مرض الموت کاغذ و دو ات طلبید که بنویسد وصیتی تا کسی را محال خلاف
نماند و خصوصاً مخصوص امامت و خلافت از معدن نبوت صمد و رافقه بود و حضرت صدقات
که اصحاب علی مقتضای آن خواهند که تا اول انکار آن خواهند کرد و اگر در حالت مرض
الموت که آن وصیت باید نوشته شود تا طریق مخالفت مسدود باشد و گفتند که ای وای
و میضا و لازیل علیک من کل الامر و اگر لکم من المستحقین لها بعدی و عمر فقطن باینمندی شد و گفتند
و گفتند و عوارض فانه لیهم و قیل یبذی و فی بعض الروایات ان الرجل قد غلب علیه الوجع
و انه لیهم حسنا کتاب الله و این روایت علی اختلاف عبارات متفق علیه است میان
ط و فی الضمن و در بسیار می آرکت حدیث ایشان بطریق ایشان مرئی شده و اگر علماء
ایشان در کتب کلامیه و غیر کلامیه خود نقل نموده اند و از باب سیر و تاریخ نقل آن در کتب
تضامیف خود نموده اند و اعتراف به حق آن کردند و مضمون روایات علی اختلاف عبارات
بزرگیک اهم است و علامه در کتاب کشف الحق و نهج الصدف از مطاعن عمر که اهل سنت
نقل کردند که این روایت از جمیع مسلم روایت کرده و عبارت که اول مذکور شد غزالی در کتاب
سر العالمین آورده صاحب کتاب طل و حل که از عاظم علماء اهل سنت است در او را ب
مذکور گفته که اول خلافت که در عالم واقع شد علیه افت ایس بود از سجد آدم تا نبیا علیه السلام
و اول خلافت که در زمان اسلام در مرض الموت بنعمر صلعم واقع شد مخالفت عمر بود که منع
نمود و وصیت بنعمر صلی الله علیه و آله نوشته شد و نقل کرده از اسمعیل البخاری با سند
عن عبد الله بن عباس حدیث مذکور را باین زیاده قال ابن عباس ان الله کلمه کل الرزیه

حسن در ایام

محمد بن ص

اعمال پنا و بین کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم جای خندن و مانع کشتن عمر و میان
 میان نوشته نیز صلی الله علیه و سلم و بالجملة خلاف درین مسئله در چندین موضع واقع است
 موضع سیم از مواضع خلاف و خوب کون الامام من اشرف القبايل مشهور است و دانسته
 بودن امام ما از قبیل قریش که اشرف قبایل است بالاتفاق مکر خارج و اکثر معتزله
 دلیل جمهور قول علیه السلام الایمه من قریش و قوله علیه السلام الولاة من قریش
 ما اصابوا الله استقاموا الامر و قوله علیه السلام قد مولوا القریش و لا تقدموا و اجماع الصحابة
 يوم حقیقه لما قالوا لا نصار من اهل البیت و لم یمنعوا که بعد کونهم من قریش و لم یمنعوا
 علیه السلام از صحابة که ان اجماع دلیل مخالف نقل من قوله علیه السلام اطیعوا اولی الامر علیکم
 عند حدیث اجماع و من المعقول انه علیه السلام بالنسبة الی القیام بمصالح الک و الدین بل بالعلم و التقوی
 و بصیرة فی الامور و الخیر بالمصالح و القوة علی الاحوال و اوجب عن المنقول بان ذلك فی
 غیر الامام من الکلام جمعا بین الاول و غیر المعقول بان اشرف الانسان و عظم قدره فی النفوس
 انما انما فی اجماع انما آرد و بذل الطاعة و الاقیما و لا یلیق بذلك من قریش الدین هم اشرف
 الناس سببا و قد اقرر علیهم ضم الرسالة و انشرت منهم الشریعة الباقیة الی يوم القیمة
 انما انما شرح المقاصد و العجب انه قال بعد ذلك اشترطت الشیعة امونا ینکون ان
 بشیئا و لیس فی ذلك شبهة فضلا عن محبة ما کنه در جواب دلیل عقلی مخالف گفته بعینه
 و دلیل شیعه است و در اعتبار ما شیمت چه با شیم بلا شبهة اشرف بطون قریش است
 و انتشار شریعت مخصوص بطین ما شیم از بطون قریش است
 و نیز و شیعه تقدیر غیر اشرف بر اشرف سببا استجماع سایر شریک
 قبیح است عقلا بسبب محبة ایشان اوضح محبان موضع ششم و خوب نص
 امام که واجب است باینه در تقدیر و خوب علیا و ام علی الله سمعا و عقلا جمهور اهل
 سنت و اکثر معتزله بر اینند که واجب است نص امام بر امت سمعا
 ایشان مانع است و است اول و هو العدة اجماع الصحابة حتی جعلوا ذلك اهم الواجبات

بشتمین روز من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم و در وقت من امام در روایت کردند که ابو بکر
بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا ایها الناس من کان بعد محمد اماناً محمد اماناً
و من کان بعد رب محمد فانه خیر لایق و لابد است مرا این امر را از کسی که قائم بان باشد
بس بارید یا ایها ی خود را به منید لایق آن گیت بس همه صحابه از همه جانب میباید آمده
گفتند صدقت و لم یقل احد له حاجه الی الامام و پوشیده نیست بر عاقل صنف این دلیل چه
اجماع صحابه درین معنی محل نیست بلکه خلاف آن معلوم چنانکه ظاهر است بر ادنی متقی
و حالانکه کلام بر صحابه وارد است بشی از تحقیق اجماع که بجهت تنگ بود و بر وجوب تعیین
امام که درین معنی مثل وفن و بجهت تنگ رسول را که است به بان مشغول شدند اگر وجوب عقلی است
ایشان بود اهل سنت قایل بر آن نیستند و اگر وجوب سمع بود بجهت امر مکرر بود و دامت
تبعین اهل بالاتفاق و اجماع هنوز منعقد نشد بود و زمان دلالت نکرده و قیاس نیز بجایش
نداشت و اوله سمیه منحصر است درین مذکورات پس شد صحابه که اتفاق برین امر
کردند شوند و مکرر هوای نفس و میل باطل لهذا جمعی که هوای نفس در بان ایشان گمان داشت
مانند علی و عباس ابو ذر و سلمان و مقداد و عمار که پوشیده نیست قدر و منزلت
ایشان در آن اتفاق داخل نموند و مکرر که با دستان ای بار نیستی که موجود باشند می مثل
عباس و پیر می و دامادی مثل علی با اتفاق و صی می بود بجا گمان زاید و آن ایشان
و مصلحت ایشان چگونه رسد که تعیین جانشین و خلیفه نمای بر ای می کنند و اما تواند
بود و صد و این مکرر وی حقد و حسد و حیلت و خدایت و عدم اعتقاد بامر و شهادت
بامر پس مذکور الحمد لله علی توضیح الحجه وجه دوم شک نیست که انعامت محدود و
سه شعور و بجهت تنگ حوش الجهاد و غیر ذلک من الامور المتعلقه بحفظ النظام و حمانه تخمین
الاسلام واجب است بر امت بامر شارع و موقوف بوجود امام پس نصب
امام مقدمه واجب باشد بر امت بجهت وجوب امور مذکور بر ایشان و جواب
ازین دلیل آنست که لاسلم امور مذکور واجب باشد بر امت بلکه واجب بر امام و

برآمد بر تقدیر سخن امام زین که بقطع سادق است مشوجه است باشد مطلقا منوع
 و مقدمه واجب هرگاه بخوبی مطلق نباشد واجب نیست مانند تحصیل نصابت جهت
 وجوب زکوة و اینکه در مانحن فیه مقدمه واجب است بوجوب مطلق نکاح و وجوب
 زکوة چنانکه شارح مظهر صد گفته محدود و وجوب خالی از بیان ما در مقام منجم از آن
 وجه سیم در نصب امام استجاب منافع لا تخصی استند فاع مضار لا یخفی و ما هو لک
 فهو واجب اما الصغری قیام الضرورة لما قال الامام الرازی فی الاربعین او تقریر ما یجوز بالضرورت
 لما فی شرح المفاهید و اما الکبری بما لا جماع و اعراض کرده صاحب تلخیص محصل برین دلیل
 بان الصغری عقلی من باب المحسن الواقع و لیس من مذموم و الکبری اوضح من الصغری فلما
 حاجت الی التوضیح لا جماع سیم فرقی قائلین بوجوب عقلی علی الله اما یمیند و مستند ایشان
 و وجه است یکی حاجت شرعیست یا قیمة الایوم القیمة یا فظی معصوم مامون و از غیر و تحریف
 چنانکه تمام است و راسته ابلغنی معصوم مامون و صاحب شریعت در بقای فظی
 بغایت است حاجت ممکن حادث در بقایعلیت بقیه چنانکه مذهب اهل تحقیق است
 در حاجت مکلفین بر رئیس مطاع عالم عادل یا مفعول از خود میل پس وجود امام لطف
 برای مکلفین چه شک نیست که مکلف با وجود امام نزدیک شود بفعل تکالیف و شک نیست
 در امکان وجود امام در هر زمان از ازمنه چه دانستی که مراد از امام معصوم نیست مگر
 عالم عادل که خدا تش مامون باشد از بر طاعت شدن و انقیاد و تبعیت و تنصیف
 نشود و تحقق علم و اصل عدالت ضروری الامکان بل الوقوعت و نیز ظاهر است
 عند استلزام وجود امام مرفاسه راجحه هر مفیده که در وجود امام متوهم شود و نظر
 بمعالی که مترتب بر وجود او است از غایت قدرت طقت البیه نمیتواند بود و بیشتر
 دانستی که ترک خیر کثیر بهشت شر قلیل شر کثیر است لا محاله پس چگونه مانعی از
 وجود الهی که لطف است متصور نباشد پس لا محاله نصب امام بر خدا تعالی
 واجب باشد و الا حجت خدا تعالی بر خلق تمام نشود و اینست مراد از آنچه تنصیف است

یكاد

علی بن ابي طالب علیه السلام که آنه قال لا یجوز الارض عن تأیید بحیث الله انا ظاهر مشهور در خلافت
 مستور لیس بطل حج الله تعالی و بیعت و چون وجود امام تحت امامت واجب باشد پس
 عین او و عدم تصرفش در امور بنا بر آنکه معصوم است و از تقصیر وی نتواند بود بلکه لا محاله
 از خوف عادی و عدم اتقیا و ناسب سبب سود اختیار ایشان باشد منافی عرض نصب
 امام نباشد مانع و جوب نتواند شد و هر گاه درین دلیل باین تقریر که ما کویم نیک قال کنه
 بموافق احد و فضل قادر شوی بر دفع جمیع شبهی که مخالفین درین مقام کنند مثل آنکه بگویند
 لطفا اذا اخلا عن جمیع جهات البقیع و هو موان و اذ الواجب و ترک البقیع مع عدم الامام
 اکثر و اما بگویند استغنی و اقرب الی الاخلاص و انه انما یجب لولم یقبل لطف آخر مقامه
 نعصه جمیع الناس و انه انما یكون لطفا اذا كان ظاهرا قاهرا ارجو ان البقیع قادر
 تا تنفیذ الاحکام و هو یس لازم عندکم الی غیر ذلک من شبه الواهیه التي لا تستحق الجواب
 انتم از مواضع اختلاف ما به یعتقد الامامه یعنی امامت بحیث معتقد میشود نزد
 جمهور ایشان معترکه و معترکه و خارج و صالحه و زیدیه امامت معتقد شود و با اختیار
 اهل حل و عقد و بیعت کردن ایشان کسی که تسبیح شرایط امامت باشد مگر آن
 بشرط اجماعهم علی ذلک و للعقد و الحد و بل معتقد بعتقد واحد منهم و گفته اند که پس
 انما یجوز کرد و انتظار کشید که خبر خلاف با و منتشر شود و اقطار بلکه شروع کرد و در امر
 خلافت بخود بیعت یک کس یا دو کس و لم یکر علیه احد و بوشه و بیعت نیست
 این مذهب چه بالفرض و بعضی از امت سیما بیعت یک دو کس یا چگونه
 مدخلی تواند بود در عقد امامت که ریاستی است بر جمیع امت سیما بر سایر
 خلافت و نیابت از پیغمبر از بیجا بیعت ظاهر شود و حقیقت دینداری و انانیت
 این طایفه که بناء دین خود را بر وجود وقوع که داشته اند بدون آنکه ولایت کنند
 نصبت وی عقل یا نقل و دیگر لفظ اجماع عدم بکر تعول میمانند و مان خود را سلی
 میکنند و قریب عوام بجان میدهند و بر تقدیر که اجماعی که دعوی آن میکنند و بروقی

از او تمام امکان وقوع داشته باشد و در مبدء امر الهیه او عبادان شوند که در مبدء ظهور عدم
 اتفاق مثل علی و عباس و جانشینی کثیر از اعظم صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
 حتی طلحه و زبیر و غیر مسلم دارند عدم اتفاق مذکور را در مبدء امر و مدعی آنند که بعد از
 وقوع اتفاق حاصل شد پس چگونه جایز باشد آن متدین مسی بخلفیه اول را پیش از
 اتفاق اهل حل و عقد شروع در امر خلافت و امامت و تصرف در امور دینی و دنیوی
 کافه مسلمین به آنکه نزد قایلین بطریقه بیعت اتفاق امامت منتهی نیست بلکه منعقد
 شود باستخلاف امام و پیغمبر و استیلا بر اعتبار علم و عدالت و سایر شروط معتبره
 در امامت بیعت و استخلاف واجب باشد در امامت قهر و غلبه که مخرج به شهادت
 المتخاصمه و غیره چنانچه از جموع انحصار امامت بشخصی که اکثر مالیه سابقان
 این امامت خلافت الله و رسول الله فیوقوف علی استخلافها بالضرورة و هو انما یحصل
 بنص الامام اختیار الناس لان الثابت باقتیار الناس خلافتهم لامن الله و
 رسول صیاده و سلم و مخالفین در جواب گفته که اجماع و لالت کرد بر آنکه
 هرگز امامت خلیفه کند خلیفه خدا و رسول است و اتفاق امت کاشف شد
 از خدا و رسول استخلاف او کردند و همان دفعش است که بیشتر انشاء شد با آنکه
 اتفاق مذکور را مستندی نیست لا اقول الا لا تعلم استند علی اقول ان لازمستند
 که بنا بر آنکه مستندی که ممکن است درین اتفاق ازین جهت است صلی الله
 است را بتبعین خلیفه و معلوم است متفق علیه عدم اذن و احتمال
 استند اذن و واقع شده باشد لیکن نقل کرده باشند لا استغناء عنه بالاحاط
 معذوم و اثبات و بر عرایم امور مثل امامت و خلافت و منع آن مکارر نیست که
 استحقاق جواب ندارد و ملقت الیه تواند بود و از آنچه کفایت ظاهر شد بطاعت
 کلام موافق در جواب این دلیل که اختیار اهل بیعت مراد از امامت نیست که خدا
 رسول آری خلافت کرد انید اندیجت تحقق حکم خود خلافت و نیابت امام

در ان

در این باره لطافات بسیار احکام و بیان لطافت است که نمی توان در زمان کوتاه این خدا
 در حق است که چه معلوم تواند شد و عیناً بسیار احکام می توان کرد چه در سایر
 احکام مانند شهادت شاهدین نهی تحقیقست که بنها امانت بخلاف ما نحن فیہ
 اگر گویند اتفاق مذکور را جماعت و اجماع را مستندیت و الیحدیث آن و آن احادیث
 که ولایت کرده بر عدم اجماع امت بر خطا چنانکه سابقاً مذکور شد جواب که کتب معتبره
 تعلیم بعضی از جماعت علی از صورتی نیست اما سخن من در تحقیق اجماع است
 و در وقت احتیاج اهل بیت که چه می بیند احتیاج را و می بیند که در باب ایشان
 انعقاد امامت است به جهت بعضی موقوف نیست تحقیق اجماع و تقدیر بر
 توقف بر اجماع نیز سخن در وقت تحقق اجماعت و حال آنکه احادیث مذکور دلیل
 اجماعت نه می باشد اجماع پنجم آنکه معلوم و مقطوع به از سیرت و عادت نبی
 صلی الله علیه و آله است که در اوقات عیسی از مدینه ترک استخفاف نکردی و همچنین
 بیان آنی ما یحتاج الیه فی الفرائض و السنن و الادب حتی فی قضاء الحاجات
 امانت نمودی و نیز معلوم است از حال او صلی الله علیه و سلم که بر امت و مهربان
 و شفقت ترا بر روزه مهربان بر او داشت و بوی و معلوم است از عادت به روزه
 که صحن و لغات ترک وصیت بهت اولاد خود بکنند و فقیهین بر این امور هم کتبند پس
 مقطوع به باشد عادت عدم امانت بر امت را و تعیین کردن وی کسی را که
 قاضی باشد با امور امت و ایضا قوله تعالی الیوم اکمل لکم دینکم و اتممت
 بر آنکه تعیین امام کرده چه ظاهر است که وجود امام از مقومات دین قوام می گیرد
 حکام شرع مستقیم و حق سبحانه تعالی خبر داده با کمال و بینش می تواند
 که تعیین امام کرده باشد و محال فتن جواب گفته اند که امور مذکور جزو استعادی
 پیش نیست و امتناعی تواند داشت و بر صاحب اوفی فطره ظاهر و لا یحتمل تبار
 ثبات ضعف این جواب چه بلکه حفظ عادات علم قطعی عادی با امور مذکور محال شود

نوان کرده

و عدم آن منع باشد و ده چهارم که در تقریر دلیل نشان شده آنست که در مجموع
بر آنکه نص کبر علی ابن ابیطالب علیه السلام بنصوص حقیقه و تجلیه و اما نص مخفی متفق
علیه است میان جمیع طوائف شیعه و اما نص علی محض اندک آن جمهور امامیه و مراد
از نص علی آنست که ولایت بر معنی مراد با ظروف کند و محتاج نباشد به معنی از
استدلال مثل قوله علیه السلام علی اهل البیت و خلیفتم علیکم من بعدی و قوله علیه السلام علی
علیه با مره المومنین و قوله علیه السلام انت الخلیفه بعدی و قوله علیه السلام یعلی اخذ
بعد از خلیفتم میگویم من بعدی و طبعاً و قوله علیه السلام قد جمع فی حدیث
الطلب انما یبغی و یوثر فی کل شیء و خلیفتم من بعدی بنیابی علیه السلام
ان احادیث را امامت و خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ضروریست مانند
ولایت لفظ سوارض و شجر و حجر بر معنی مراد ازین الفاظ و دلیل بر وجود این نصوص
چون اثر است نزد امامیه خلفای سلف چه باطلان و راویان این نصوص از شیعه امامیه
در هر طبقه انطوائت و زمانه از ازمینه از کثرت عد و توقف ملا و عدم اجتماع با هم
در مکان از آنکه حدیث که عقل خوب بکنند اتفاق و توطئه ایشان را بر کذب و طریق
تعمیل علم تحقیق این توانست جمع کتب و تصانیف علماء امامیه است چه عدد و راه
علماء مصنفین امامیه در هر زمانی از کثرت حدیث که شک نیست در بلوغ حدیث
توانست و مکان بنابر این کتب و تصانیف متکثره محمول و محتمل باشند مانند آنست
که جمیع این شهر محمول و محتمل باشد قطعه بطلان با قایل اهل سنت من آن
و در انصاف الحلی ما وضعه هشام بن الحکم و فخره ابن الرامدی ابو عیسی الوراق کما
نیز من المقاصد و غیره چه در زمان هشام بن الحکم از علماء امامیه و ثقات اشاعریه
معروفین مشهورین مصنفین افزون اخذ و اثر بودند ملا شیعه همه از اصحاب
محمد و حسن و معدن ابی عبد الله محمد بن محمد صادق علیه السلام و از اکثر آنها
است و تصانیف متأخر و متداولی مخالفین اگر نسبت اختلاف اینها و

این قول بعضی است از نویسندگان ایشان و نیست چه همه آن علماء و ثقافت در آن زمان
 از اصحاب آنحضرت بودند و رواه ثقات معتدین و بی شبهه است معروف و مشهور
 حتی که این مذهب بن الجهور را از انجبت مشهورند بجهت جعفر بن محمد لیکن خوشامد بی و طریق
 بطریق اصحابی مختلف آنحضرت باشد اما چون جلالت و شرف آنحضرت بن الجهور
 بر همه است که توهم آنرا در اختلاف در میان او نتوان نمود لهذا بعضی از مخالفین صرف
 این نسبت آنحضرت نمودند و بهشت هم بن الحکم که از اصحاب اصحاب آنحضرت است تعلیل ساختند و
 در حقیقت همان موقوف به آنحضرت است لیکن صرفه در آن نیست و باطله بدین آنحضرت بن
 درین زمین آباد و ادوادی از ائمه اهل البیت الطاهرین در ظهور و مرتبه ایشان که انکار را حق و
 استبعاد از آن طعن با انکار ضرورت است و اولیاست و کفایت آنرا مستند الی و در شبهه
 است اهل سنت را در انکار وجود مخصوص مذکور و آنرا میگویند که محتاج به دفع است و رفع
 استبعاد از آن یکی آنکه اگر مخصوص مذکور موجود نبود و هر اینه متواتر میبود و مورد و ادعای
 علی نقل و اگر متواتر میبود و افاده علم بهجت مایم که در آنک است و مناط التواتر آنکه افاده کرده
 و امام فخر الرازی در اربعین سوکت میزد و امان یاد کرده که خبر مخصوص اثر که افاده نقل کند
 در دلهای آن کرده و فضلا عن القطع و جواب ازین شبهه است که عدم افاده علم نظر شما
 بنا بر وجهی و وجه تواند بود و اول آنکه سابقا نشان شده که علم حاصل متواتر
 تواند بود که نظری باشد بهمانکه تواند بود که ضروری باشد و در انشال است
 که گاه باشد عدو قاطعین بعدی و کیفیت نقل نوعی باشد که احتمال تواطؤ
 بالیه بهت متقی باشد و لهذا حاجت به نظر و تأمل نباشد ماست علم باطله آن نامه
 و گاه باشد که نفی احتمال تواطؤ متوقف بر نظر و محمل در احوال ناقلین بازن حجت باشد
 البلدان و تباین الاوطان و امثال ذلک کما فیما نحن فیه پس توهم بود که اگر نش
 نیز ملاحظه احوال ناقلین این مصوص از علماء و مصنفین امامیه و مطالع کتب و تتبع
 مضافات ایشان کنید شک نکنید در صحت آن مصوص و در آنکه عدم احتمال تواطؤ

برکت جان

تامل

عنان ناقلین آن فایده دوم آنکه بیشتر ما شسته شد که فایده علم در هر دو سیر است
زاید علی الشراط المعبره بکلیه من سامعین از نقیض آن چه که جاریه نقیض آن باعث
الیه فایده علم شود که در جمیع مسائل نظریه برهانیه پس طریق استنباط و طلب
حق در امثال این مقامات است که طالب خود را قضاوی نسبت به طرفی الحاد کرد و اند
نبوی که اگر کتب و معتقدی که غرضی و از اختلافی حلف بر سر آن نهاد و تعصب
در زمین ظاهر شود اما مل و توقف و عصبیت انصاف حق تواند کرد و بعد از آن تامل و
ملاحظه در خصوص مذکور و با جهل ناقلین آن وقوع گشت و مضافات ظاهر آید باید
ناحق بر و ظاهر شود و علم حاصل کرد و اگر چنین کند و با آن شرط عمل نماید و گویند که
غرض از آن ماکوف من اصناف آن یاد یابیم و ضامن می شود که البته علم حاصل شود و حق ظاهر
کرد و در نتیجه دوم آنکه اگر نفس بر علی موجود و متواتر هر انبیه علی علیه السلام مجامع و
تعارف می شود و طلب حق خود و مکرر و مجاز شود و او را که تقاضا از آن کند سیما
بعضی که می بیند و نیز اگر خلافت حق او بود و مخصوص مذکور تمام و عدم قبول
خلافت بعد از قبل عثمان مجاز شود و حال آنکه چون عرض خلافت بر او کند تا جنبه روز
قبول نمود و یکف و دیگر را قبول کنید و نیز اگر وجود نفس محقق و متواتر بود هر انبیه علی
علیه السلام با معار و به آن مجامع می شود و به جهت مهاجرین و انصار و با الحاکم جمع مذکور
و میلست بر عدم و این به شیعه معتذر باشد که طلب حق تمهید و منازعه و
جاریه بود مگر کردن مبنی بر خوف و تقیه بود صورت ندارد و تیار آن که هنوز
اول آن بود و خلافت استوار نیافت و شکست بهم نرسیده و حال آنکه علی
علیه السلام در کمال باس و شجاعت و برتری بود و مبنی بر عدم المطلب همه با او بود
و اکثر مهاجرین و انصار و اصحاب کبار مطیع و متقاد او و کانت فاطمه علیها السلام
جمع علو منزلتها و حیة الحسن و الحسن صلوات الله علیهما مع کونها سبطی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فایده و العباس مع خلوقه کان معه حتی روی انه قال لعلاء و جده

نقیض

بر پسند آمد از اظهار نشان خود است اگر بنا بر اینست و قتل مباشرت و واجب
بر رعیت و محسوس طلب و موقوف امام بر پیش بعد از معرفت روحه ان انقیاد و
اطاعت و چون اظهار توقیف امام و رئیس و خلیفه از رسول صلعم بعد از مخصوص
نموده بود و واجب بر همه اصحاب مبادرت بود بخدمت امام مخصوص علیه و همایشان
بجست قبول و امتثال فرمان و می دانند ایشان امام و مشغول شدن بعبودیت خلیفه
و مخالفت کردن نفس پیغمبر و چون اصحاب امام را پیغمبر پیغمبر که ایشانند و حرامی
و می اصلا کنند شده بعبودیت امام و خلیفه از خود و بر اینها خود مشغول شدند تا حکام و رعیت
امام مخصوص علیه تغییر خلیفه کرده اطاعت و انقیاد و می بر میان بسته بر امام
مخصوص علیه موقوف امام واجب نبود مگر تخریب و بهیازنه با کافه اصحاب بستن
و چگونه واجب باشد که محاربه و محاصره موقوف بوجود اعوان و انصار است و علی
بر بند مصطفی کمال شجاعت بود و شجاعت یکتا بر یک در معاون بر با طایفه اصحاب
و قبال اعراس به تواند کرد و چگونه بحر می و صغنی برای انحضرت ثابت تواند شد و از
اینکه عاقلی خرق عادت تواند کرد بر اینها و اصحابیت خرق عادت انقادی خصم
خود کنند و غیر مصلحت نبود که اسلام بر طرف شود و شریعت بر هم خورد و اینکه
انحضرت قبول بیعت عباس فرمودند تا بران که امر انحضرت موقوف
بر بیعت نبود بلکه حق وی نفس و تخریب ثابت و محقق بود و بیعت عباس را طایفه
و ایشان را با دقتی نفس رسول شواست نمود هرگاه مخالفت نفس رسول
موده عدم اعتداد به بیعت عباس و مخالفت آن صغونی نه داشت و حال آنکه
بیعت ابوبکر در میان بود و خود آن قبول بیعت عباس مؤثر فرع باب
خلافت و توفیق کمال بود و موبد اینست آنچه جامع از علما کما قال فی الطراف
روایت کردند که چون عباس بیعت گفت که دست بده تا با تو بیعت کنم خلافت
علی علیه السلام اعندار نمود بقتل ناصر و خوف ارتداد اکثر مسلمین و طمع کفار

در اسلام زمان آنکه بر ما نصیر است علیه السلام ما من الا بتبارک و تعالی و فی حدیثه انما
بقوله هم الخ و نیز قبول بیعت عثمان بن کرون و در ثبوت حق نمک بیعت عثمان
چنین گنجانان بود و در اعتبار بیعت و اختیار در انقطاع امامت و این قضیه است
تقصیه قبول بیعت بعد از قتل عثمان نه است چه اینها مبدء امر بود و در زمان عثمان
بیعت بقرار یافتن خلافت عقیقین بود و بیعت مستوفیه و نه باین بود مصافقه
تهدید و ان علی علیه السلام در قبول خلافت بعد از عثمان چه را حضرت قبول خلافت
به بیعت کردن و آن خلافتی نبود که خدا و رسول حق او کرد و اینها خود بودند تا واجب باشد
بر قبول کردن آن و جایز نباشد تهدید و در آن و نیز این بود بیعت بلکه حضرت
در حرم معاویه به بیعت مستند شد نه به بیعتی که ترک شده بود و اعتبار بیعت
تبعین گشته و اما حکایت اخذ از اصحاب را از او که معارضه نکردن با او و قبول خلافت
او کردن بیعت نمودن با او و موقوفت مطلع گشتن بحقیقت حال و اما استبعاد
در نیکه اصحاب رسول صلعم چگونه ترک بیعت مخالفت امروزی را
امری نموده بغایت عیبت از کسی مطلع با حوال صحابه بود و در سیر تواریخ و اخبار
در روایات خاصی نموده باشد و بیعت و رافع این استبعاد آنچه از عمر ظهور در رسیده
در منع کثرت و حیث رسول در حالت مرض الموت چنانچه شمه از آن مذکور شد و این
ابا الهدی که یکی از عاظم علماء اهل سنت است در شرح نهج السالطه نقل کرده از یکی از
از علماء اهل سنت که گفت پرسیدم از استاد خود فلان که از عیبت عثمانی
ایشانست آیا ممکن باشد و جایز تواند بود آنچه را قضیه می نمایند از بیعت علی و روا شده
صد و رض و سماع صحابه را از او اخذ و آن تا بلکه و اقدام مخالفت آن است
از این سوال بغایت اشقیه شده انما گفت نمی ممکن است و بعید نیست وقوع
این قضیه چه اعیان صحابه مانند ابوبکر و عمر و امثال این همیشه در حلقه رسول
صلعم با وی معارضه میکردند و احکام و بر تغییر میدادند و قریب سی قضیه یا می نمودند

از حق و ذکر نموده اند و از اهل کلمه و فقهی حضرت رسول صلعم تعلیم مبارک خود بسیار زیاده
 عاقل و دینی داد که در شهر به چشم و روپوشا و بارانهای کند که من قال لا اله الا الله و جعل الجنة
 عمر و باران را و رسیده خشونت آغاز نهاد و تعلیم از دست او گرفته نزد حضرت
 رسول صلعم آمد که میخواهی مسلمانان دست از اعمال صالحه بدارند و غلطت بسیار نمود
 حضرت کوشش بنجی عمر کرده تغییر امر فرمود و از جمله آنها حکایت ظلم و کاذب طلبیدن
 در حالت مرض الموت را نقل کرده و باطل گفته که چون ایشان احکام و اوامر رسول را
 در زمان حیات وی تغییر میدادند و از پیش میرفت و عامه صحابه انجالت مشاهده
 می نمودند چرا می نمود که بعد از وفات وی نیز مبارک صلعم که داشته باشند تغییر
 وصیت کنند و مقتضای طبیعت عمل نمایند و از جمله مصلحتها گفته اند آن بود که خاطر
 اکثر صحابه از علی علیه السلام گران بود و باطنع باجنباب نفاری داشتند بنابر آنکه
 لم بود از صحابه کسی که علی خود وی نباشد و بدو برادر اعمام و احوال و قیل و غیره وی
 در دست ایشان مقتول شده باشد و نیز تصلب الخفرت در دین و در احوالی او
 و عدم مدینه و مساله درین امور مطبوع احدی نباشد و جماعتی را که
 در حق و کبر نباشد لا اقل این غرض موجب تماد و در اظهار حق و تعاضل از آن میشد
 و نیز در وقت و نفس موجب آن بود که امامت خلافت مخصوص جماعتی مخصوص بودی
 معدوم باشند و بعضی موافق طبع مردم نبود که منجسند امامت و خلافت
 متاخر از ایشان باشد و بعضی سلطنت تا هر کسی بهر سلسله تواند مفضل شد
 و غلبه حب جاه و ریاست در طایع جمع تواریف نامس با مقابل معلوم است
 در بخوبی جمع امور مذکوره بخوبی زحمت رسول است با جهاد و اعتقاد
 و اجتماع در پیغمبر خیا که منصب اهل سنت است و بنابرین چه استبعاد بکار
 در مخالفت نص چه مخالفت نص نیز بکار مخالفتهاست که در هر یک واقع هر گاه
 از عمر افضل نامس باشد از این که با عقاید ایشان مخالفت منع کنایست

میشد

و اند

و سایر مفسرین و حاکم رسول را قیاس شده و هیچ کس از استبعادی نباشد پس از سایرین که در
 مرتبه او باشند و این کثیره احقای خبری که عقیده باشند و عدم اظهار آن بعد از
 وفات رسول باطل و در عت افاضل ناس با حقایق آن و احتمال نیکویی بر وجهی و
 و کمال مصلحتی باشد چه استبعاد تواند داشت و حال آنکه اهل سنت در کتب اخبار و
 خود نقل کرده اند و اینانی که داشت بر آنند و صحابه بعد از پیغمبر و مذمت پیغمبر را ایشان را
 برای این احوال نوشته اند که بعد از وفات وی و کوهی و او را پیغمبر بر فضائل ایشان
 از آنکه در کتاب طراف نقل کرده اند کتاب جمع بین الصحیحین و الحديث ایشان
 العشرین من المتفق علیه از سهل بن کفایت که شنیدم از رسول صلی که میگفت من
 بیش از شما دارم و خواهم شد بر حوض و آن حوضیست که هر که بر او وارد شود هر کس از شما
 هر کس نشسته نشود و بعد از من وارد خواهند شد بر من اقوامی که من ایشان را شناسم و ایشان
 را نشناسند نه کمال نبی و منهم یعنی پس ایشان را منع کنند از من پس من گویم ایشان
 از منند فقال انک لا تدري ما احد ثوابک فاقول سبحان الله ما بعدی و غیر
 یعنی دو رکعت و از هر کسی که تبدیل و تغییر گفته من کرده بعد از من و بعضی الجمع من الصحیحین
 و الحديث الستین من المتفق علیه من شنید عبد الله بن عباس قال ان النبی
 قال الا و انه سبعا و سبعون من اتقی فمؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی
 فقال انک لا تدري ما احد ثوابک فاقول ما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً
 ما و مت فیهم الی قول الغزالی حکیم قال فیقال له انهم لم یزالوا یقرین علی اعدائهم
 فی هذا الکتاب المذكور فی الحديث الحادی و الثلثین بعد المائیه من المتفق علیه من
 شنید النبی بن مالک قال ان النبی صلیع قال لیردن علی الحوض رجال من صحابی
 او از من و رفعوا الی حکم امری و فی فلا قولن رب اصحابی فلیقال انک لا تدري
 ما احد ثوابک و نیز اخبار و کتب بسیار در کتب مذکور از این هر چه و از عایشه
 از اسمان بن ابی بکر و از سعد بن سب و از عبد الله بن مسعود و از حدیث بن ابی انان

سعد

و هر که از شما

احادیث

الکتاب

میریم از هر یک بطریق کثیفه نقل کردیم که خبر از آنست که حضرت با آنکه در کوفه بودند و حجت
 بطریق بیست و ظاهر است بر عارفان نقل که از آنجا مشورت بعضی را به بعد از پیغمبر صلوات
 غیر و احداث نامه نوشتند بود که کراخه ماعلی علیه السلام و فاطمه صلوات الله علیهما
 با سایر اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین با واسطه یا بواسطه کردند از عصب حقوق
 ایشان و دفع ایشان از مراتب و مقامات که حق سبحانه برای ایشان تعیین کرده بود
 و پیغمبر صلوات الله علیه با حکام پس هرگاه خبر از آمدن ایشان داده باشد و صحبت رسیده
 در کتب خود و مصالح معاشرت خود نقل کنند و استعا و تاسف از پنهان داشتن
 خبری چند که شنیده باشند و شمار از جهاد و مصلحتی که شما میزنید اظهار آن کرده یا
 انکار هم کرده و چه استعا و تاسف کرده و اما اینکه همه اصحاب گمان کردند خلاف واقعت
 بلکه هر کس از صحابه که اعتقاد بنیاد داشت و غرضی در خاطرش نبود اظهار کرد و غایبی
 منزهت نشد چه در راه روز که بیعت ابوبکر تقدیر شد و تکلیف بیعت فعلی علیه السلام کردند
 علی علیه السلام امتناع نمود با ایشان محاجه کرد و آنچه شمه از آن مذکور شد و گفت
 ندیده آنچه مذکور شد که با بیشتر مهاجرین و انصار الله لاتمسوا عهدکم الیکم فی امری
 و لا تخونوا سلطان محمد و داره و قریبه اما دور کم و تعویب کم و لا تدفعوا الیه غرقه و مقامه
 فی الناس فوائده معاشره الیج ان الله قضی حکم بنیه اعلم و انتم تعلمون اما ال
 البیت احق به الامر منکم ما کان منا القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله
 الله عز و جل و الله انما لایفک فلا تتبعوا الهوی فترادوا و امر الحق بعد و نقد و
 بعد که بیشتر از حدیثکم چون انحضرت این کلمات مذکور را او فرمود و بیشتر بن
 انصار می و سایر انصار همه گفتند یا اباجب ان این سخن که فرمودی پیش از
 بیعت ابوبکر از تو شنیدیم و میدانستیم که ترا رغبت بخلافت است هر این همه
 با تو بیعت نکردیم و دوست در میان تو مخالفت نمود زیدند حضرت فرمود که
 من حضرت رسول را تبعید کرده و دفن نموده و می اندوم و ما شما را عهده در خلافت

میرزا سلطان او نهال مسان اکثر فلان کفر قال فی بری منک لای اذاعت الله رب العالمین
فکان حاقبها انهما فی النار خالد بن ولید ذکرت حرار الظالمین نس عمر از رده شده خالد
نشت انگاه سلمان برخاست و زبان فارسی گفته که بدو گوید پس بگوید گفت
یا ایاکرم الی من نشت امرک او از آن یک مالا تعوف الی من نفع اذ سبکت عمالا
تعلیمه بعد از آنکه تقدیم من هو اعلم منک و اقرب الی رسول الله صلعم و اعلم تبارک و تعالی
و ستمه قیامه و غیره البقی فی جوابه و او صلعم به عهد و فائده پس شما سخن پیغمبر را پس
رفت انگیزید و وصیت او را فراموشش کردید و خلف و عده و نقص عهد خود را دید
و عهد بسته او را کشید و بدید چه او شمار است تحت حکم فرمان و بر زیر ریت اسامه بن
زید بسته بود و حد را من مثل ما ایتیموه و فیما لایم علی عظیمنا اجر ممتوه من مخالفت امره
نعمن قلیل نصفه لک الامر و قد انفک الوزر و قفلت الی قبرک و حلت معک ناکبت
بذاک پس اگر زود بوی که دمی و تلانی کرده فانی و توبه کنی از گناه عظیم خود را بینه بخت
نزدیکم خواهد بود و در روزی که شما در حفره نیک قرار دیک خواهید یافت و احوال
پاری دهنده کان تو ترا و کذا شده باشند نقد سمعت کما سمعنا و رایت کما رایت
و ترا منع نکرده و دیده و شنیده تو ازین امر مشت با آن شدی که هیچ عذری برادر تعلقه آن نخوا
بود و درین مسکن با تیر از خلافت تو بعضی تواند بود و نقد غدر اندر اندر و لاکن کن او بر و
است که پس او در برخاست برخاست و سخنان نزدیک باین گفت و همچنین یک
بر میخواست و مبلغ بخت میکردند و مضمون نزدیک بهم است اگر در نقل همه آنها
موضوع رود بطول نمیشد و در آخر همه ابویوب انصاری برخاست و از
حد و ثنائی صلوات بر رسول ال می گفت یا معشر المهاجرین و الانصار اما معشر
قوله تعالی ان الذین باکون اموال النبی علی ظلم انما باکون فی ظلونهم باکون اموال صلوات
معیرا و قال تعالی انما نعده للظالمین نار احاط بهم کراهم انما یجوز لیسید یکا تر کثیر از
اینجا رسول الله که در روز حدشان وفات کرده امر و شما غضب حق ایشان نمودید

باین

است باقی مانده از این نبی افضل باشد از اوست وجه دوم نیز همان چنان است
 روح بانی بنده زود میمیرد و گفت بار خدا یا ربمان احب خلق را پس
 فکه با من شریک شود و در شاول این طبر پس علی آمد و ما حضرت در اکل طبر شست
 موافقت نمود پس علی احب خلق باشد نزد خدا تعالی و محبت از خدا بی معنی گرفت
 ثواب و تعظیم است که معنی افضلیت وجه سیم قوله اخی و وزیر می و خیر من آنکه
 بعد می یقظه یعنی و نیز وعده می علی این مطالب و این تقریرات با فضیلت وجه
 چهارم معنی خیر داد در بیان فی التدریه که فردی بود از اصحاب که یقین خبر الخلق علی
 در جواب خوارج قتل او نمود و این نیز تقریر محبت با فضیلت وجه پنجم قوله لفاظی
 اما برضین فی زواجک من خیر امتی وجه ششم قوله خیر من آنکه بعد می علی وجه
 هفتم تقاضای از عایشه که گفت که بودم من زود میمیرم که داخل شد علی گفت نه اسید
 العرب پس من گفته بودم و مارم فدایتو با و اما بنی سید العرب فقال اما سید العالمین
 و سید العرب پس هرگاه علی سید عرب باشد سید صحابه نیز باشد و چون سید
 افضل اصحاب نیز باشد وجه هشتم قوله لفاظی ان الله اطلع علی
 اهل الارض فاختار منهم اباک فاختاره نیا تم اختار ثانیة فاختار بعلک و ظاهر است که
 بر کذب خدا بودند بعد از سمنه و ایلست با فضیلت بعد از پیغمبر وجه نهم موافقت
 پیغمبر با علی چه پیغمبر میان هر دو کس از اصحاب عقد اخوت فرمود و خود با علی
 موافقت نمود و شک نیست دلالت با فضیلت علی وجه دهم در روز خیر نشست
 ابو بکر از دست او و مهزم بر پشت پس عمر رفت او نیز بکویت پس حضرت بنیابت
 معصوم شد و من یولا عظیم الراهبه عند اهل الحیج الله و رسول و محبه است و
 جمله کار را غیر فراد و هر یک از مهاجرو انصار توفیق داشتند که علم با و در حضرت
 نشست پس نشد گفت این علی کشته در و چشم دارد پس علی را طلبیده است و این
 اسب یک چشم می انداخت و علم بدست وی داد و دست بدست او شد و بیان

و الله اعلم بالصواب فان الله اعلم بما
 يكون من شئنا انما هو انما هو انما هو
 مولاه و جبرئيل و صالح المومنين يعني خدا ما صراست مر پيغمبر را و جبرئيل و صالح المومنين
 و المفسرون قالوا المراد من صالح المومنين علي ابن ابي طالب و ولاته و اولادهم و اولادهم
 چه مخصوص ساختن خدا تعالی مر علی را بفرست بفرست که افضل طاعت است و مقارن کردن این
 فرست و بی بفرست خدا و جبرئیل صریحت در افضلیت وجه و اولاد هم قوله من
 اولاد ان نظیر الی اوم علیه السلام فی علمه الی فوج فی تقواه الی ابراهیم فی علمه الی موسی فی
 بیسته الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابي طالب و ابن حدیث که دلالت کند بر مساوات
 علی با نبیا و اعظام و صفات مذکور متضمن تضعیحات فضل و صفات بحالست و طاهرا
 افضلیت اینها از سایر صحابه و مساوی افضل افضل وجه سیر و هم شک نیست بودن
 علی از ذوی القرب و شک نیست در وجوب محبت ذوی القربی بنا بر آنکه حق تعالی
 قل لا اسئلكم علیه احوال المودة فی القربى شک نیست که ابو بکر و یاران او چنین است و هر کس که
 واجب باشد بخشش بر جمع مسلمین افضلیت از کسی که بچنین باشد وجه چهارم هم علی با شکیست
 مخالف باین دیگر و با شکی افضلیت از غیر با شکی بقوله ان الله اصطفی نورا و امینا
 و اصطفی من قریشا و وجه یاروهم قوله من قریش مولا و فعلی مولا و وجه لفظ مولا
 در شان پیغمبر یقینا نه کان محمد و ما للکل و صاحب الامر فهم فعلی ائم مذکور و انما کان
 لک کان افضل و الذی یبیل علی انه یفید المعنی الذی ذکرناه ان النبی لما ذکرنا الکلام قال
 لعلي یخرج با عاصم بن مولا ای مولا کل مومن مومنه الی یوم القيمة و وجه ششم ازهم قوله
 انت منی بمنزله هرون من موسی و شک نیست که هارون افضل از هرون موسی بود پس
 علی نیز افضل از من است محمد باشد وجه هفتم روی ابن مسعود و ان النبی قال علی خیر من
 نزل فی فقد کفر وجه هجدهم ان علیا لم یکن با الله طرفه عین و ابو بکر بار الشک کافر بود و
 و مسلمان شدند و شک نیست که مومنین و ایمنی اتقی است من کان کافر ایم حصار

ویرا الحرب که در حدیث بود

و منها لا تقي او يفتن من قلوبهم ان لا يكونوا من مستند النجاة و من قلوبهم ان لا يكونوا من مستند النجاة
 جهاد و امن الي كبر و جوب ان يكون افضل منه اما انه كره جهاد و اما انه كره امن الكثر
 جهاد فهو افضل فلحقه تعالى و فضل الله المحادين على القاعد من احوال عظماء و قوله على القاعد
 يدل على ان المراد هو جهاد العدو و لا جهاد النفس و جهة سيم ايمان على قبل ايمان
 الي كبر و بدليل ان على عليه السلام بر اباي فبر و رجع ناس مكثت اما الصديق الاكبر
 است فقتل ان آمن ابو بكر و اسلمت قبل ان اسلم ابو بكر و هرگز بهيچس تكذيب وى كز و قتل
 على فذلك كان ظاهرا فيما بين الصحابة و غير الشروايت كرهه كه بعث رسول الله يوم
 الاثنين و اسلم على يوم الثلاثاء و غير سبق ايمان على اقرئت بعقل انه كان ابن عمه من دار
 و مختصاته بخلاف ابى كره فانه كان من الا جانب و انسان چگونه چنين مهي را بر يكجا كان ظاهر
 كذا لاسيما و الله تعالى يقول و غير ترك الاقربين و ابن و جوه ثمانية اخبره از كتاب
 اربعين نقل شد ز ايدا على ما كان في المواقف و جهة بيت و كلم قوله لعلى انت سيد
 الدنيا سيدنا الاخرة عزاجك فقد اجنى و جنى حبيب الله و من انفضك فقد انفضى
 و بعضى مبغض الله و ابن و جوه از شرح مقاصد نقل شد و مجموع بيت و يك و جهة
 و يك و جهة است و ال بر افضليت على بر سبل اهل يعنى با عدم تعيين باقية الفضل مسلك
 و و بر بيان آنچه دال است بر افضليت على على سبل التفصيل اعنى بيان تفصيل فضيل
 ۲ كه هر كدام از ان افضل است از صاحبه وى امه العلم و شك بيت كه علم صحابه
 بر سبل برين احوالا فهو انه لا نزاع في ان عليا كان في اصل الخلقة في غاية الكمال و لفظه
 فلا استعداد للعلم و كان محمد افضل الفضلاء و العلم العلماء و كان عليا في غاية الخوص في
 طلب العلم و كان في غاية الخوص في تربيت و في ارشاده الى الكتاب الفضائل و با وجود
 اين در كودكى و بختار او بود و در بزرگى و امام و حكما و كان بدخل عليه في كل الاوقات
 و بهر شاك و در كمال و كاد و در نهايت عرص بر تعليم اتفاق افتد كه از طفوليت
 خدمت الهى شادى چنين كند و اتصال بخدمتش در هر وقتى از اوقات او را ممكن بود

على

باشد

الحسين

انه من بعد ما جرى بينه وبين الخلق من المصالح والمفاسد التي لا يحصى في الدنيا والآخرة
 ثبت انه افضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله تعالى مثل سيوف الذين جعلون والذين
 لا يعلمون الثاني الزهد استهر عنه انه مع السماع ابواب الدنيا عليه ترك التسليم والحق
 في الما بطل والملايرس ولم يلق في الما لا وقد كان في الصحابة جمع من الزهاد كان في
 وسلمان والي التوراد وكلهم كانوا في تلامذة علي الثالث الكرم استهر انه كان في
 الحايج والمساكين على نفسه والى وكان ذلك عادة منه حتى تصدق في الصلوة بخاتمة
 ونزل في شأنه ما نزل وورثه مات في اوردته كقيمة خاتمة كعلي في دارنا زبنايل و
 برار بود باخراج مقام كمن شصه ووارثه ودهار خوار طلبا بود وتصديق ايف
 في الباني صامه المبر ما كان فطون ونزل فيه ويظعون الطعام على حب سكبنا
 يتما واسبغ الرابع السجادة ومتواتر است مكافحه حروب وقطار ابطال او متسل
 صلاية جاليت ودرنايع بدرو احد وخبر وخذق حتى قال في لفة علي خير من عباد
 النطقين وعال جبرئيل لافتي الاعلى لاسف الاذو الفقار الخامس حسن الخلق
 ومن كان مع غاية شجاعة ومسانة حسن الخلق جدا وقد بلغ فيه اما حيث انه اعد
 الى الابد عتبة معونه بصعوبة خبر صوحان كفت صفت كن صاحب خود غارا كفت
 كاسر فينا كاحدنا يعني درميان بابو ديكلي از ما بود ما ميكفت از ما مي شنيد واما ما
 واما شاميد وهر طرف كه ميخونديم احباب ميگروند رگمال تواضع و نهايت افتاد
 بود و مع ذلك كذا نهايت مسانه الاسر مربوط للسياق المواقف على راسه اس
 العباد و كان اذا مشرع في صلوة التهج وشرع في الدعوات والفرع
 الى الله تعالى بلغ منبعا لا يورده احد من جوارحه من الزهاد وكان في غاية السجود الدنيا
 وكان يقول فيقول في مخاطبة الدنيا يا دنيا ابد تعرضت ام الى ثنوت بهيات
 غري غيري لا حاجت لي فيك قد طلقك فلما لار جعة منها اني شك عصم وحظرك
 يسر وملك حقيرة من ظلمتها ازاد و طول الطريق اسابع مزيد قوته وشدة حتى فلع باب

خیر و قال ما فلسف اب غیر بقوت جسمانیه بلکه بقوت قوه حقیقه انسانی من النسب
العالی معلوم ان لشرف الانسان هو القرب من رسول الله وهو كان اقرب
الناس الى النبي الى الرسول وعباس اگر چه هم من غیر بود اما برادر پدری عبد الله
بود و ابو طالب برادر وی من لایب و لایب و نیز علی با شعیب نظرفین بود چه پدر شعیب ابو طالب
بن عبد المطلب بن هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم امتا مع المصاهرة
و لم یکن لاحد من الخلف مصاهرة مثل ما کان لعاصیه و اما ذی فاطمه زهرا هجره اما و
وخر و بکر است فان النبی قال سیده نساء العالمین اربعة و بعد منهن فاطمه صلوات الله
علیها العاشرة لم یکن لاحد من الصحابة اولاد و یثابرون اولاد علیها الفضیلة فانظر الى
الحسین و عباس و سید شباب اهل الجنة ثم الى اولاد اولاده من اتفق الامام
على فضلهم على العالمین حتی کان ابو بکر مع علو درجه سقا فی دار جعفر الصادق و کان
معروف الکرخی بواب دار علی بن موسی الرضا علیه السلام قال شارح المعانی
هذا مما لا شبهة فی صحته فان نبوه و ما کان صیافرا نیا فاسلم علی علیه بن موسی
علیه السلام و کان یحذمه و اما ابو بکر ادراک زمان حضرت جعفر زکوة و حسب
الحضرت در نیافته چه وی از معروف مناخر است و لکنه کان بتفصیل هر دو
جعفر فلذلك اشتبه انساب الیه بس هر گاه علی در هر یک ازین فضایل مذکور باشد
باشد بر صحابه افضل باشد تا از فضیله امر علی غیره نماند بآله من الکالات و قد اجمع
عظماء الکالات ما تفرق فی الصحابة بس اگر علی در هر یک ازین صفات کمال بود بکری
مساوی بود و چون در بکری همه مجتمع نیست لاجله علی افضل بود از همه فکیف که علی
زاید است در هر صفتی از مشارک و ان صفت این بود و عده از علماء از حاکم شیعیه
که در کتب معتبره مکتوب اهل سنت مذکور است و احادیث و روایاتی که درین مورد
دارد است همه مروی بطریق اهل سنت است و ثبات نزد ایشان بمجلد
از مختصات شیعیه نیست تحت بر مخالفین تواند شد و جواب مکتوبین این است اول

چند مختصات شیعیه

لکونه

گفته اند بر دو گونه است یکی آنکه در بعضی از احوال تخصیص واجب است و این تخصیص
 در ثبوت خبرها تاویل تخصیص آن با معارضه نقل فضایل برای بی گناهان و هر جوانی که
 منع ثبوت خبر باشد چون از مصحات خود است است ضرری نتواند داشت
 چه الاقل موجب اسکات و الزام ایشان است اما تاویل و تخصیص اگر یکسان باشد
 نیست که ترک ظاهر و مقتضای ظاهر نامتنع نباشد بدین ترتیب که در ثبوت فضائل
 اگر تکلیف و رعایت ظهور است مثل تخصیص خبر واجب بجز در بعضی احوال و
 در شیعیان معین امثال آن و اما معارضه بر تقدیر ثبوت روایاتی چند معدود و مثل
 اقتداء با الدین بعدی برای بگویم و امثال آن خبر از مختصات ایشان است
 و در طرف شیعه اصلا موجود نیست بلکه منافی آنها ثابت است اما احادیث
 روایات غیر محصور و غیر ممکن الحصر که همه فطرت ایشان ثابت است و در کتاب
 جامع ایشان موجود است که سنن از آن در تضاعیف این باب مذکور شد چه
 تا آنکه و چگونه بر آنری تواند نمود و اما جواب احتمالی ایشان فقال صاحب
 المواقف و الجواب نعم الکلیله بدل علی الفضله فلا کیف و مرجعها الی کثره است
 الثواب و ذلک ما یعود اما اکتساب الطاعات و الاخلاص فیها ما یعود الی
 نظر بحد الاسلام و تقویة الدین و البوکرة تا مسلمان شده همیشه مشغول بود بدعوه مردم
 بسوی خدا و بدست او مسلمان شدند عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان
 مطهر و اسلام با ایشان قوی شد و اعلم ان سید الافضلین لا مطمع فیها فی الحرم
 و الیقین و البیت منک یخلف بها عمل فیکفی فیها باطن و النصوص الذکورة من الطرفين
 بعد تعارضها لا یقید القطع علی ما لا یخفی علی منصف کما و حد السلف قالوا بان
 الا فضل ابو کریم عسکرم عثمان ثم علی و حسن فثنا بهم بفضیلتهم لولم يعرف
 ذلک لما اطلقوا علیه فوجب علينا اتباعهم فی ذلک القول و تفویض ما هو الحق
 فیما لای الله من کتاب المواقف و قال فی خارج المقاصد بعد ذکر الاوله

حفت

الله كونه على فضيله على من لم يطلب له الجواب انه لا كلام في محرم من فضيله وكونه
 صديقه وادفائه بالكمال في اختصاصه بالكرامات الاله لا يدل على الافضليه بمعنى
 زياده الثواب والكرامة عند الله تعالى بعد ما ثبت من الاتفاق الجاري مجرى الاجتماع على افضليه
 الكبر كرم ودر عاقبة فطن ازین ووجوب که این دو عظیم ایشان گناه استعد او خود مان
 نمی نمودند و از این تو اندک بود و حقیقت در دعوی ما و اول فصل که اینهاست منع افضلیت
 علی بر زبان می کشد و بدل و بلفظ می کشد و معنی و تفسیر و مقاصد و تفسیر و عقاید در
 باب تفصیل عثمان بر علی و توقف خلف تدریس باب کفنه و الاضافه انه ان یزید
 با فضلیه کثرت الثواب فللموقوف فيه منه وان اید یا بعده و هو العقول من الفضایل
 غلا و تمکینیت در جردان این سخن در باب بی تکر و غیر تکرید نه مانده که افضلیت
 بمع کثرت ثواب اگر چه بالمفهوم و بحسب صدق غیر افضلیت بمعنی اضافه بفضایل
 کمالات اما بحسب تحقیق و وجود از حدان تواند بود وجه ثواب مترتبه بفضیله
 مکرر علوم و اعمال که مراد از فضایل و کمالات پس نحو توقف در هیچ بابی اصلا
 و جهی نتواند داشت **فصل مقسم از باب سیم از مقاله سیم در بیان**
نقی ایست امامت و خلافت از غیر علی علیه السلام و دلیل برین چند وجه است اول
نص قرآن مجید و هو قوله تعالى لا یرایم فی جاعک للناس اما قال و من فرتین
لا یال عهد الظالمین یعنی غیر عهد من هر که ظالم بوده باشد و مراد از عهد نیست
 کرامت و خلافت و دلیل فی جاعک للناس اما ما و خلفاء ثلثه ظالم بودند بخار
 انکه کفر در شان ایشان تحقیق بود و هر که کافر باشد ظالم است بقوله نعم ان الشریک
 لظلم عظیم و بقوله نعم انکافون هم الظالمون و مضنون آیه نفی مثل عهد است از هر
 ظالم بوده باشد در وقتی از اوقات در جمیع از منته مستقبل آن وقت چه
 فعل مستقبل منفی است و نفی مستقبل مفید عموم است و صحت استثناء از
 بقول مثلا لا یال عهد الظالمین الا بعد ترک الظلم هر چه صحیح باشد استثناء از او

و روشن است که این سخن از آنست که در این تقریر باید بدین جهت جواب داد که در وقت و غیر
 مقاصد ازین دلیل منع کون من کابن کافرا ثم احکم ظالمین نام کار و میگوید مسلمان شد
 ظالم باشد چه در وقت اسلام کافر و صادق نیست و چون کافر صادق نباشد ظالم
 بسبب کفر صادق تواند بود و وجه دفع آنست که صدق ظالم بر کافر در وقت کفر نیست
 در استدلال ثابت نیست تصدق در وقت اسلام چه هر یک که در وقت کفر ظالم باشد
 صادق در وقت عدم نبی الامت در جمیع اوقات مستقبل وقت ظلم از جمیع اوقات مستقبله
 وقت ظلم زمان اسلامت پس هر که کافر باشد در وقتی هر چند مسلمان شود و اصلاح حال
 خود کند قابل امامت نبوده و بعضی آنکه کعبه و امام محمدا را درین دلیل در کتاب اربعین
 تقریر کرده و جواب از آن منع عموم گرفته و دلیل عموم که صحت استناد است
 معارضه کرده بعضی تقسیم بغی بصحان یقال الظالم لانیا لایزال عهد الاممه فی حال کونه ظالما
 آنکه جمیع الاحوال فلو لانه مفهوم مشترک بین القیین لم یصح تقسیمه الیها و جوابش آنست
 آنست که مفهوم ثبوتیست قابل است مر تقسیم بحال ظلم و جمیع احوال را نه عدم نبی
 همه که مفهوم سلبی است چه سلب مفهوم مشترک متحقق نشود مگر در ضمن سلب جمیع
 افراد بخلاف ثبوت مفهوم مشترک که جاریست تحقیقش در ضمن فرد واحد
 و این دلیل عام است مابعد که او را وجه دیگر در میان نفی اهل بیت غیر علی مر امامت را
 ظن کردند و در هر یک از اینها مطلقه متواتره اضافی امامت باشد اما
 در ابواب اول آنکه مخالفت صریح کرده باینص کلام جدا و موقوفه تعالی بوضی که است
 فی اولادکم الاله درمن فاطمه زهرا امیرات پدرش بنحیه راه و معلوم است
 عموم خطاب بر غیر امامت را و مستند شد درین منع بجهت که خود منفرد بود و بر او
 نه و آنست که صلواتی علی من معاه الامه و لا نورث مارکناه صدقه حال آنکه بغایت
 بیلیل الروایست و مهمت درین روایت نفعا کونها و حیث محل الصدقه
 و عیبت بغایت بلکه مقتضی بحسب عادت اختصاص با بکر نشیندن

و غیر ابوبکر را

کرده

چنین خبری و غیره نیست عطا و غیره که ترک بفرموده باشد نه میراث و بر و زبان
 اختصاصی بلکه حرام و حلال و کفر و ایمان خود را خبر نداده باشد ازین حکم و منع نفی و
 از طلب آن و احوال فرموده باشد از اهل بیت و فرزندان و خویشان خود را با وجود
 آنکه نامور است بآن موقوفه و اندر عشرتک الاقرین و یا آنکه خبر داده باشد اهل بیت
 فرزندان بفرموده شدن باشد سخن بفرموده و انقیاد و مکرر شده باشد مراد از طلب
 غیر حق خود کرده باشد یا آنکه معصوم و مطهر اند حکم نفس قرآن انما یرید الله
 علیکم الاحسان الی النبی و مطهرکم تطهیر و غیر این مخالف صریح قرآنست در ثبوت حرث
 از این جهت قال تعالی و ورثه سلیمان و داود و قال تعالی عهد و ذکر بانهب لی من
 لدنک و لیا برثنی و ورث من آل یعقوب پس منصف جواب موقوفه مقام
 که روایت مذکور اگر چه خبر واحد است لیکن حاکم را رسد عمل بآن هر گاه خود مشاهده
 از غیر شنیده باشد چه اینچنین خبری مفید قطع خواهد بود پس تخصیص قرآن بایست و آن
 را و وجه وقوع آنست که حاکم هر گاه نفی فرمود بفرموده حاکم باشد و یا معصوم باشد او را
 رسد عمل شنیده خود از غیر هر گاه شنیده او مخالف صریح قرآن نباشد و محالست
 رسد حاکمی را که از پیش خود حاکم باشد و معنی اتمهم نیز باشد و نیز آنچه را دعوی شنیدن
 کرده مخالف صریح قرآن باشد تا غیر و یا اولی الابصار و نیز ابو بکر مخالفت اینک کرده
 نزاع عباس و علی کار کرده آنها اختلافی بعلت رسول الله و سینه و علمای حکم آنها
 ابو بکر میراثنا علی این است باینکه اگر صدقه بودی بر علی حلال بودی و واجب
 بودی بر ابو بکر انزع از و بیت هر دو **و در** منع فاطمه که از فدک و آن قریه
 چند بود از خبری که بفرموده شد بود و بصورت او داده و ابو بکر بعد از پیغمبر خط
 آن قریه فرموده و فاطمه زهرا اظهار بخشش نمود قصد بقوی است و قوی بخشش
 و ام ایمن او ای شهادت کردند روی نمود و حال آنکه علی حکم آنکه سالیانه نفس
 پیغمبر و زهر مقتضای فاطمه بصدقه منی میزد اما نقد او را بصدقه پیغمبر است و حجت

سید احمد

تسبیح است ثابت این است و البتة و البتة و البتة که ثابت شد و طریق این نیست و
 مقتضای آنکه تطهیر از ابلیت و واجب العصمة الطهارة اندک است من توفی بود که بجای
 در شان او گفته ام امر امره من ابل البتة پس من دفع شد جواب موقوف که منع
 عصمت بدعی نمود و میگوید که در شهادت حسن بن بران بود که شهادت ولد در حق احد
 الا بوسن خلافت و در شهادت ام ایمنه و علی بن ابرقصور از اصحاب شهادت
 و مورخان او در حل و امان و حکم نشاء بدین نکر و چگونه ایضا ما اختلاف فيه و وجه
 دفع است که ظالمی که بنا بر تکذیب ابل البتة و در شهادت ایشان است و
 مقتضای صریح قرآن مذکور الرجس و واجب الطهارة اندک شهادت فاطمه از
 فک و منع کردن او که حق عصمت و طهارت از ابل البتة بغایت اقم است
 از منع فک و ظلم او بر ابل البتة فی الحقیقة است نه این و عجب حال است
 که قسیدین از و اج نمود و در احوال اختصاص حجره مطهره بدون شهادی و تکذیب
 فاطمه نمود و با وجود عصمت و شهادت طهارت و شایع مقاصد و جواب منع صحف
 قضیه فک نموده میگوید که فلیس علی الحاکم ان حکم بشهادة رجل وامرأة و ان
 فرض عصمة الدعی شاهد فک الحاکم باطله بقیادان لم یشهد به شاهد و طرفه حایست که منع
 صحف قضیه مذکور از بیجا کس منقول شده و اصحاب او با آنکه منع متواتر است و بکر
 مانند خبر غدیر و غیر آن نموده منع صحف قضیه مذکور متواتر شد نمود و طرفه ترا آنکه
 با فرض عصمت بدعی و شاهد معلوم یعنی بودن خلاف دعوی بدعی نیست مگر تجویز
 اجتماع نقضین پس عبرت گیرید که چنان کان با آنکه از علماء معقولند بجه نامعقولان
 ماری خود میدهند و عجب نرا زنده آنکه بعد از جواب مذکور التوبة و التوبة فی الوفاة
 حجت نشاء تمثیل ای که در عمر انما اخذ الحق میگوید و لعمری ان قضیه فک علی ما یؤید
 الا و قضی نرا این شواهد علی انما حکم فی الضلالة و اقر بهم علی الصبیح و کونتم النجاسة فی
 سلاله النبوة علیما لیتقوا به الاخرون لا یاء انفسها و لا غیر فیصل باینکه منع علم

فیه بکلام

حقیقه الحلال لم یمنع علی خلاف ائمه خلافت و سایر صحابه انهم کتوا علی یک نفر
 ولا اعتراض بوجهی نه مانده که این گفتگو مبارک منع صحت نقل قضیه مذکور است و بجای
 سند آن منع و بر عاقل ظاهر است که منع صحت خبر مذکور و مرتبه منع وقوع خلاف
 اینی که است هر که خلافت اینی بگزینند یا نقل کرد و خبر اخذ مذکور را نیز شنید و نقل کرده
 و این سخن قابل تعرض جواب نیست عاقلش تعجب درین است که مانع ظلم ابوبکر
 بر سلاله نبوه و افرای این ظلم با بکر چگونه باشد بر تقدیر تسلیم صحت نقل با کسان کذب
 سلاله نبوه و ادعای خلافت حق نبوه و غیره که اینها شهادت روزی که اهل باطن
 مثل علی بن ابیطالب و مثل حسین که بعضی قرآن کولای بطهاره نشان داده و بدین
 اهل بیت پیغمبر خون باشد با تدبیر ابوبکر و عمر که کمان ظلم و جباری ایشان خلافت و عوام
 باشد و کمان کذب و طلب ناحق با اهل بیت رشد و هدایت و مشرعی و تاجری
 در نسبت ظلم با بنی بکر بیشتر باشد یا کور منع عفت سلاله نبوه و اهل بیت طهارت با
 از سر دعوی عصمت اصطلاحی بگزینیم و مضامین در منع کنیم با عفت و طهارت
 قرآنی چه توان کرد فاعتر و لیا اولی الاصل و اما رفع کردن علی ملازمت مذکور را
 فرزندان خلافت او بعد از خلفه خلافتی نبود که در آن خلافت عمل مقتضای علم خود تواند
 کرد چنانکه پیش ازین اشاعه مان کردیم علی و در خلافت که امیر است ابوبکر و عمر که
 مرتبه عرضی در آن نبود نتوانست رفع نمود که مذکور است فرزندان خود نبود نصیب
 حصه نه صرف در آن شده رفع تواند کرد **سید** بلکه ابوبکر اندک پیغمبر کرد و اندکی
 پیغمبر اندکی خدا است و کلام ظلم بالا تر از اندکی خدا و رسول تواند بود اما اسک
 اندکی پیغمبر کرد و سایر اندکی اندکی فاطمه عکرو و رد دعوی و کذب و می کرد و در اوها
 بخشش مذکور و کذب شخصی با ضرورت اندکی او است و نیز فاسد
 بشنا و پیغمبر که فاطمه از فرزند خود شد و از و راضی شد تا آنکه رحلت کرد و دست خود
 او را در دست و فن کند تا ابوبکر بخانه او حاضر شود و برو نماز گذارد و این خبر در آنکه

که ایشان

ایشان معلوم است که در مسجد کوفه در روز جمعه در آنجا مسجد و در آنجا
 ثالث یاد کرده فی الطریف و این فی الحدید در شرح نهج السالکین ایراد کرده
 بطریق کثیره کفنه که این خبر متحقق است و معلوم است و دفع آن عنوان و نقل
 زوده که ابوکر بعد از آن که فاطمه مرکز بعد خواهی او عمر را فرستاد و خود در فتنه
 فاطمه را راضی نشد و همان راضی و غضناک از او رحلت کرد و وصیت نمود که بنیان
 و قشش کند و بعد از تصحیح تحقیق این خبر چون خود بدینی است در صد و نوبه
 و اعتدال آن در این محله بعد نای که ترازگاه است و اینجا مقام و آن و حاجت
 بتطویل سبب آن نیست **جواب** بلکه قصد اجواف خانه علی کرده عمر را بر آن
 داشت که خانه علی را بسوزاند و در آن خانه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم
 و جماعتی از بنی هاشم بودند تا بترسند و بیرون این بابا وصیت کنند ذکر الطبری
 فی تاریخ طایف اهل عمر بن الخطاب منزل علی و قتال و ائمه لاحسن علیکم اولی و آخرین للسیف
 و ذکر الواقدی آن عمر را در اعلیٰ و عصانه فهم اسید بن الحصین و سید بن اسلم و قتال
 آخر خود و آخر هاشم علیکم این خیرانه در غرر آورده که زمین اسلم گفت که من از حمله جماعتی
 بودم که بیمه میکنند و عمر بسوی خانه فاطمه میرود و فاطمه علی و اصحابش اقتناع
 از بیعت نمودند پس عمر گفت مرا فاطمه را که بیرون فرست تا فی را که در خانه
 تو اند و الا خانه را با هر که در و است بسوزانم فاطمه نمود و مسورا فی عیار او زندان را
 گفت و ائمه را که بیرون آیند و بیعت کنند و این خبر در آورده که علی و عباس
 در خانه فاطمه بودند که ابوکر گفت مرا عمر را که برود و با ایشان را و اگر ایا که مقتله
 که با ایشان فاطمه پس من را علی ان یفرم علیها النار فلقینته فاطمه فقلت یا بنی
 ما را از آن است و حبست لثوق دارنا حال نعم و در کتاب محاسن و کتاب
 عباس الجواهر نیز مثل این وارد شده و این عمل از علماء اهل سنت اند **جواب**
 بلکه تخلف نمود از حسن اسامه **سند** بلکه خلیفه خود کرد عمر را و حال آنکه بنی هاشم

ما عطاوا ایشان استخلاف کردند و بدین اگر استخلاف خوب بود چرا بجزیره نکرد
چرا او را نکرد و عمر در وقت رحلت گفت این طم استخلاف ثان رسول الله لم یکن
وان استخلاف ثان باکر استخلاف و هذا الصریح منه بعدم استخلاف النبی **مفسر** الله
عمر گفت بخت او بکفرانته یعنی بدون تامل و تدبر بود و فرمود عادی مثلها ما قتلوه **مفسر**
اگر گفت اقلونی وقت بجزیره منکم و علی فیکم **مفسر** الله یعنی هر که دوست امری با و تفضیل
نکرد و حال آنکه کم بود از صحابه که با و عهد متی مروج نشد و نوینی محل سوره بقره که فرمود
و عطاء را از عقب فرستاد و غنول می نمود پس هرگاه کسی اقلیت او را میانه جنبه کائنات
مخصوص نموده باشد اقلیت زیادت علامه که مفسرین ادای جمیع احکام الله است
بعموم الناس چگونه تواند داشت **مفسر** الله در وقت موت گفت ای کاشک
از بجزیره ببر سیدم که ال الانصار فی هذا الامر حق و هذا شک منه فی صحت ما ارجع به سبط
الانصار زمره قوله الایمة من قریش اما غیر ذلک من الامور التي لا تخصی بوضع بن الامور طریق
الاست منقول در کتاب ایشان موجود است و اما مطاع عمر اکثر شک
که از مطاعی دیگر بود از مطاعی او است و غیر آن مثل منع پیغمبر از کتابت وصیت
و مواجهه او بقول لیسوا بیدی مثل شک کردن او در خوف پیغمبر و کار خود و کفر به که
واحد مامات محمد آنا ای که او را گفت سمعت قوله تعالی انکم مت و انهم میوتون و مثل امر
برجم حامله تا آنکه علی توضع و فرمود گفت ای کان ملک علیها سبیل فلسک علی فی بطنها سبیل
مثل امر برجم بخونه حتی قال القلم رفوع عن الجحون حتی یفیک و مثل آنکه منع کرد از مخالفت
مهور و گفت هر که ان کند مهر و مهر خود را از جایعت الماریت کرد انم تا آنکه رسد
با او محامیه کرد بقوله تعالی و آتیتم احدین قطارا و غیر مثل کرد و این حدیث قال کل الناس
افقه من عمر حتی الخدرات و الخال و مثل آنکه بدیدار خانه برادر و اهل خانه را بر میزد و بدیدار
ایشان با و گفتند اخطات من جهات یعنی جنبه جهت خطا کردی بیا آنکه بخشش روی
در حق تعالی نمی کرده از بخشش بقوله تعالی و لا تحسبوا دیکر آنکه از عمر در خانه در آمدی و

قال الله تعالى واتوا اليه من اهلها وكرهوا ان يكونوا من اهلها وكرهوا ان يكونوا من اهلها
 غير نوبكم حتى تنزلوا وكرهوا ان يكونوا من اهلها وكرهوا ان يكونوا من اهلها
 بل شده بر گشت و مثل آنکه گفت متقن کاشا علی عهد رسول الله وانا احرمها
 لا غیر ذلک من الامور التي لا یکن احصاها واما مطاعن عثمان مستغنی است از بیان
 تا آنکه اکثر عصما کثرت ظلم و عدوان و تعدی و طغیان او بر روی او در این کرده
 با او آنچه کردند **فصل سیم در بیان سبب از مقامه** در مرتبه فضول مذکور
 درین باب بدانکه از مجموع آنچه مبین شد در فضول سابقه ثابت گشت وجوب
 وجود امام در هر زمانی از ائمه و وجوب اعتبار عصمت و فضیلت در امام
 پس هر که از امور ثلاثه در او متفق و باشد امامت را نشاید فضلا عن الثبوت اما عصمت
 نیاید که چنانچه حافظه نیست مامول باشد از وقوع خلل زیاده و نقصان در مرتبه
 آنحضرت نیاید که عصمت معلوم شود ثابت و ابینی حاصل شود که آنحضرت
 از خدا و رسول متحقق شود و اما فضیلت نیاید که امام محاج البیعه جمیع مردم است
 در جمیع امور تا افضل از همه مردم نباشد محاج البیعه در سبب مطاع
 کل نتواند بود و چنانچه جمیع این امور ثابت شد معلوم میشود که امام و خلیفه اول بعد از
 رسول صلعم علی بن ابیطالب است و نیاید بر اتفاق کل امت بر اتفاق جموع
 امور ثلاثه از غیر علی پس متعین باشد علی علیه السلام برای امامت و الا لازم نیست
 حضور زمان از وجود امام طریق دیگر ثابت شد وجوب اعتبار عصمت در امام و
 غیر علی واجب نیست عصمتش بالاتفاق پس امام غیر علی نتواند بود طریق دیگر
 و واجب است اعتبار رضای امام و غیر علی مخصوص نیست بالاتفاق پس
 امامی که در طریق دیگر ثابت شد افضل است علی و چنانچه افضل بزرگتر امام او بزرگتر
 غیر امامی که در طریق دیگر ثابت شد افضل است علی و چنانچه افضل بزرگتر امام او بزرگتر
 مخصوص بودن علی با امامت و چنانچه مخصوص بزرگتر امام او بزرگتر غیر او لا متناع مخالفه النص

طریقه دیگر غیر علی متصرف بود و ظاهر در وقتی از اوقات به هر که بیایم باشد در وقتی
هر که امام تواند باشد پس امام غیر علی تواند بود و طریقه دیگر از غیر علی صادر شده علم
چسب در وقت او علی امامت و هر که صادر شود از و ظلم و قبح در وقت او عدا امامت
بالضرورة امام تواند بود پس غیر علی امام تواند بود و طریقه دیگر غیر علی مخصوص
میت و هر که مخصوص میت مافون میت خلافت و هر که مافون میت خلافت
خليفة تواند بود پس غیر علی خليفة تواند بود و طریقه دیگر اجاعت در بیکه امام با علی است
با عباس یا ابانکر بیکر و عباس امام تواند بود و لا انفصال العصمة عنهما بالاتفاق
پس علی امام باشد و لازم حرق الاضاح الملک طریقی دیگر اگر ابو بکر امام باشد یا سفین
خواهد بود یا بیعت لان کل من قال با امامته قال بک الکفر و النقصان باطلان امامت
نبار ائمه اگر نفس میورد در روز سقیفه محتاج به بیعت نیست و اظهار نفس میکرد امامت
نبار ائمه ثابت شد بیعت طریقی با ثبات امامت تواند بود بلکه بیعت بیعت
نقص طریقه دیگر معلومت علماء بر اجمال انصاف استخلاف پیغمبر بعد از رحلت
احد پرا ببارد و وجه یکی ائمه معلومت از ادب عادات پیغمبر که در مری
مدینه تعیین میکردند و مدینه تا امر عرب مهمل و ضایع نماند و این معنی
لا محرم داشت بعد از موت نبار ائمه رعایت مصالح رعیت بعد از موت
مشفقت پس تعیین خليفة بعد از موت امام باشد از تعیین بعد از رعیت
و ویم ائمه پیغمبر گفت انا انما لکم مثل الوالد لولده فاذا و ب احمد کم الی الغایط فلا یکر
القلمه و لا یستدبر با و نیز معلوم است که شفقت بر امت پیش از شفقت
بود بر فرزند پس همچنانکه شفقت عاده که پدر در حالت بیعت و شفقت اعتبار
تبعین وصی برای فرزند ان نمکند و اگر نمکند لا محاله مذموم خواهد بود و مستند کذا
مشفقت عدم استخلاف پیغمبر را حد بر این ثابت شد مجمل و خوب
و چون ثابت است عدم استخلاف غیر علی پس ثابت است استخلاف علی

و دیگر آنکه جماعتی که پیغمبر در مدینه بود و دیگر آنکه جماعتی که پیغمبر در مدینه بود و دیگر آنکه جماعتی که پیغمبر در مدینه بود
 باقیست از خلافت مدینه بعد از موت پیغمبر نیز و چون خلیفه باشد بر مدینه خلیفه باشد
 بر کل امت اولی القایل بالعرف **فصل پنجم از باب سیم از مقاله سیم** ذکر اوله
 مخالفین بر خلافت ابوبکر و جواب از آن بدانکه امت در تعیین اول خلیفه بعد از
 رسول ص بر سه فرقه اند اول شیعیه و مذنب ایشان است که خلیفه را افضل بعد از
 پیغمبر علی بن ابیطالب است و اوله ایشان سبعون نفر بایست **دویم** زویدیه
 اتباع قاسم بن دوحه که قایلند خلافت عباس عم رسول ص و این مذنب مقرر است
 و مشکی ایشان غیر مذکور ظاهر است بطلان این مذنب **سیم** اهل سنت
 و ایشان خلیفه اول ابوبکر را دارند و بعد از آن عمر و بعد از آن عثمان و بعد از آن
 علی و مشکی ایشان خلافت ابوبکر حبه و هست اول اجماع و این عده اوله
 است و حضرت قاتل شارح المقاصد موافقا قال سایر علماء هم لنا یعنی اثبات
 خلافت ابی بکر و جوه الاول و هو العبد اجماع اهل الحل والعقد علی ذلك و الحان من
 الغرض بعد از رو و توقف و گفته که اول بر دو اند انصار واقع شده که گفته اند من
 میر منکم امیر و بعد از آن از ابوسفیان که گفت ای رضیم یا بنی عبد مناف این
 علیکم تعجی و انتم لاملان الوادی خیل و رجلا و فرستاد ابوبکر و عمر و ابوعبیده را نزد
 طایفه و آنکه کوی بسیار شد و علی از عمر مظهر سر سید و نگاه علی نه آمد و دخل
 بدارصل فیه الجماعة و قال حين قام عن المجلس ما ترك الله فمأساة و سر کم و حواء
 زین دلیل که باعتراف ایشان عده دلائل ایشانست منع تحقق اجماعت
 در هیچ وقتی از اوقات اما در مسد اخلافت ظاهر است باعترافهم اما در
 ای و بکر بلکه معنی اجماع است که رای هر یک از اهل حل و عقد منقسمند
 راجع و نظر او امر جمیع علیه باشد نه آنکه از روی حیر و اگاه از قول و لفظ با آن
 صادر کرد و کو مطابق اعتقاد او نباشد و در اجماع مذکور باعترافهم معنی مذکور

متوجه نیست چه خود تا بلند که از عمر خلاصی واقع شد و زبان آن غلطت و کذب است
ایشان سترگی که شمه از آن مذکور شد من حدیث اوراق البیت و غیره مذکور است پس
بعت علی بر تقدیر تسلیم و الحال نیز چگونه دلالت بر رضای او و موافقت رومی و اعظمی و
او تواند کرد و تفصیل سند منع است که مراد از اهل حل و عقد درین است چنانکه
چنانکه در کتب اصول فقه مبین شده خالی از آن نیست که علی مجتهد بود و توقیفش
در مبحث از وی اجتهاد بود یا نه اگر مجتهد نبود و توقیفش بنا بر اجتهاد نبود و توقیفش
بنا بر آن بود که با جهاد و تحصیل درین مسئله باید پس اگر رومی حاصل شده بود چه احتیاج
بنقلات و اوراق البیت و امثال آن بود اگر هنوز تحصیل رومی نشده بود بارایش بخلاف
مطلوب تعلق گرفته بود پس بر موافقت زبانی و قولی با سایر مجتهدین از بیم خوف
چگونه محقق و متهم اجماع تواند شد دلیل دوم اجماع مرکب و مباشر است که است
قاطعه بر آنست که خلیفه بعد از رسول ما ابو بکر است یا علی یا عباس لیکن علی و عباس
خلیفه میشدند بنا بر آنکه ابو بکر بیعت نمودند و امر را با او تسلیم کردند و با او منازعه نکردند
و اینمقی و دلیل بر آنکه خلیفه نبودند چه استوفای خلافت و ترسارعه و تسلیم امر
بغیر مستحق منافق عصمتی است که شیعه مدعی آنند پس احیست که ابو بکر و خلیفه
باشد و الا حق اجماع مرکب لازم آید و هو باطل جویش ظاهر است چه ترک
منازعه مطلقا لاسلم که منافق عصمت باشد بلکه با قدرت و وجود اعدای آن
چنانکه گذشت دلیل سیم قوله تعالی و بعد از الذین آمنوا و عملوا الصالحات علیهم
فی الارض خدا تعالی وعده کرد و بومنان که ایشان را خلیفه گرداند و در ارض و ثبات
نشد خلافت برای غیر خلفای اربعه پس ثابست باینکه خلافت خلفاء اربعه
بهرتیت و الا خلافت و علی لازم آید و جوایش است که ثبوت خلافت
لازم ندارد و وقوع خلافت بمعنی انقیاد و اطاعت مردم را چنانکه ثبوت
ثبوت لا خلافت پس لاسلم که خلافت موعود ثابست نباشد که برای خلفاء

من گفت که این سخن را در روزی که در آنجا بودی شنیدم و او که شکر من
کردم بر من بود که عمر گفت یا کج او گفت ای مقوم بیکه فلان گفت نه انعام پس
دست او را گرفته خود آورد و ما هم منزل او رفتیم و با هم انکار جماعت میکردن خلافت
با هم کردند و میخواستند که با او نزد طایفه محقه نایب بنویسند که قابل تنگی نیست چون سایر
منوچهرات و لکن بعد از هندی من بشا و امرا را مستقیم **مصلح مجاهد از باب سلسله**
تعالیه در دو که بعضی از نصوص علیه که در کتب اهل سنت بطریق ایشان مقبول شده و
تعدا و کردن بعد از اکت و مصنفات ایشان که بشکست بر نصوص صریحه در خلافت
علی علیه السلام و مفضل از ذکر این نصوص با وجود تنای از آن سبب تا ترغیب علی نزد
فرقه محقه است که معلوم شود بر صاحب فطنت که انکار اهل سنت بر نفس علی را محض عناد است
و ظاهر کرده که این علماء اهل سنت مانند فرزندی و شایع مفاصد و غیر آن گفته اند که چیزی
از نصوص نزد ما نیست که ب محض است و مفضل هر شود که این فرزندی بان سوخته بگوید
که نصوص است مانند اثری در دل ما نگذاشته و بر قضاوت و عناد است از انجمله احمد
صبل که در مباحث است و در سند خود نقل کرده از زادن بن سلمان که
گفت شنیدم از رسول الله که میگفت گفت علی نور این بدی آمده تعالی قبل آن خلق آدم
و بعد از آن خلق آدم فلما خلق الله آدم قسم فلک النور خیر من انما و خود علی و در کتاب
و در سبب من شود و در کتاب مناقب ابرو من انما شافعی همین حدیث باز یاد
صعود از ذکر است و می انداخت فلما خلق الله آدم ركب فلک النور
صلی الله علیه و آله و سلم حتی اضر قنار صلب عبد المطلب ففی السوءة و فی علی الخلفه مضمون
موضوع است که من علی نوری بودم نزد خدا تعالی پس از آنکه آدم آفریده شود بجهاد
بر سال و بعد از آنکه آدم را آفرید آن نور در صلب آدم نهاد و همی بودیم در نهاد
و از نفس واحد تا در صلب عبد المطلب جدا شدیم نزد علی پس در سنت نبوت
و در علی است خلافت و از انجمله تعلیمی در تفهیر خود آورده که چون آیه و اندر عمر بن

۱
الآن که این نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از آنجا که میفرمودند
نموده ایشان گفت کرد و فرمود که این نیز ضیانت نمود و آنجا دعوت نشان با سلام کرد
گفت من نیز از جانب خدا تعالی بسوی شما آورده ام بحجت شما خبری که هیچکس نیاورده
در آن دنیا و آخرت است که اگر اطاعت من کنید دنیا و آخرت شما ناخام خواهد
نابسامان و اطاعت من را پس آنجا که گفت که کتب در میان شما که میگویند بر آورد و وزیر من
شود و یکی وزارت من و وضعی و خلیفه من بعد از من باشد پس قوم ساکت شدند پس
علیه السلام میگوید این پس پیغمبر یعنی گفت است یعنی نوعی جز او وزیر و ولی وزارت
و وضعی و خلیفه من پس قوم برخاستند و با بوطالب میگویند که بر و اطاعت بر خود کن
که او را بر تو امیر گردانید و نیز احمد بن حنبل در سند خود این معنی را به دو طریق نقل کرده و قیض
مغاریز نیز در کتاب خود آورده و از آنجا که در سند حسن آمده که سلمان گفت یا رسول الله
من و صلیک حضرت فرمود یا سلمان من کان و صلیک یعنی موسی سلمان گفت و شش نفر
پس حضرت گفت ان وصی و امیری و من یقضی ما دینی و یجزموعده علی من ابطال
و از آنجا که در کتاب ابن مغاریلی شامعی آمده در تفسیر آیه و انهم اذا هوای از آنجا که
که گفت یا جامعنی از جوانان بنی هاشم نزد پیغمبر شسته بودیم که کوی انقضاض نمود حضرت
فرمود که این کوکب در منزل هر کس افتاد باشد فهو الوصی من بعدی پس جوانان بر ما
و نظر کردند و ندیدند که در منزل علی بن ابیطالب بود پس قاطبی گفت یا رسول الله
تو در محبت علی گمراه شدی نازل آمد تعالی و انهم اذا هوای الی قوله یا ایها علی
از آنجا که مغاریلی در کتاب مناقب آورده از ابو در عفار می رضی الله عنه که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ناصب علیا علی الخلافه بعدی فهو کافر و قد بر علیه
در سوره و من شک علی فهو کافر و از آنجا که ابو بکر احمد بن موسی بن مرویه که از آنجا که
اهل البیت است و در کتاب مناقب آورده باشد و امام احمد بن حنبل صامت
عن ابی ذر قال دخلنا علی رسول الله فقلنا من احب اصحابک الیک یعنی محبوب

بنام خدا

درین معنی است که گویند که اگر کسی نماز را در وقت نماز بخواند و در آن وقت که نماز است
 او گویند حال نماز علی که نماز را از آنکه این فرد در وقت نماز است و نماز او را از آنکه
 رضی الله عنهما و کانت الطف سنایه و انشد من له جاکت مولای داشتیم که نماز بود و در وقت
 من که وقت نماز است و در وقت او و من علی بود و کان لا یصلی صلوٰۃ الا سب
 علیا و شتمه و من با او گفتیم ای پدر چه خبر ترا بر سر علی و عداوت او میدارد گفت لانه من
 عثمان و شرک فی همه و من با او گفتیم پدر سبیکه که کردی آن میبود که تو نمیشد مهر با منی و
 در وقت من نمیکردی هر اینه ترا بر سر علی و در آنی که میفرمود من سیده خرد از من کردم
 و لکن اهل حق احدی عن علی و اینه یعنی بنین تا با تو حدیثی از اینه دیدم در مان علی نقل کنم
 روزه ای که فیت من بود رسول الله در حجه من با علی دوست بدست و هم انکشتان
 در انکشتان یکدیگر میکشید که ده دوست و برادرش علی گذاشته و من گفت
 یا رسول الله از حجه بیرون رو و خانه را بخت با خلوت کن پس من بیرون رفتم
 و ایشان داخل شدند و پیش من نشستند و با هم را از گفتن آغاز نمودند و من از ایشان
 می شنیدم سخن میفهمیدم و ایشان با یکدیگر را می گفتند تا نزدیک شدنها از من
 رسید پس من بدر حجه رفتم و گفتم السلام علیکم حضرت گفت داخل شو و مبارک که
 بودی باز کرد و من باز گشتم آنقدر صبر کردم که نمودن ظاهر قایم شد و ایشان همانجا
 می کردند باز و بر حجه آمده گفتم السلام علیکم رسول الله سلام سابق اعاده نمود
 و گفتم السلام علیکم و با خود گفتم فالت الشمس و الان یخرج الی الصلوٰۃ
 فندم ایومی و از روز تا پیشین خندان من دراز نمود که هر روزی از آن درازتر
 و پس من رفتم و گفتم السلام علیکم حضرت فرمود نغمه داخل شو داخل
 شدیم و عداوت خود را از آنوی حضرت نهاده بود و دهن نزدیک کوس
 مبارک داشت و حضرت نیز دهن مبارک نمیشد علی داشت و با هم ملا
 از می گفت پس خبر من داخل شدیم علی مبارک خود را بطرف دیگر کرده برخاست

نیز بخند غریبه که رسول و مومنی
فراستاد بجا ضروری علی و دیگر
مهر کردی خاندن

میانه آنکه در وفات ائمه و بیعت با اهل بیت و کائنات جمیع از حق تعالی و از حق تعالی
 از آنکه از معاوی بنی شامی در کتاب مناقب آنکه در آنجا از حق تعالی و از حق تعالی
 قال رسول الله انما دعوته ابراهیم بس ما کفتم بار رسول الله تو چگونه دعوت ابراهیم
 گفت مدافعان ابراهیم و می کرد که آنجا جاعلک للناس اما ابراهیم را فری حاصل شده
 گفت باری و من درستی این مثل فادای الله ان ابراهیم سر عطا می کند تو عهد می کنی
 با من و فادایم ابراهیم گفت باب کدام عهد است که تو فادایان خواهی کرد حق سبحانه
 فرمود که هر که ظالم باشد از ذریت من عطا عهد کنم ابراهیم گفت باری ظالم
 از ذریت من چه کسی باشد حق تعالی فرمود که سیه بت کند و برستش صنم
 نماید ابراهیم گفت و اصفی و منی ان بعد الاضنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس
 پس رسول فرمود که دعوت ابراهیم منتهی شد بسوی من و بسوی عطا چه هر یک از طهر
 مسکن منم که دیم فادای من و اهل علیا و لیا و از آنکه نقلی در تفسیر آنجا است
 میزد و لقا و آنجا از این عباس روایت کرده که گفت خبر این را به نازل شد تا
 حضرت دوست بسینه مبارک خود گذاشته و گفت اما بلند روید است
 و اگر ایشان بدوش عطا کرده گفت انت الهادی با علی بک میقتدی المقصد و لیا
 من بعد می و از آنکه حافظ محمد بن مومنین از می که از علماء مفسرین است است
 روایت کرده از ابی سیر مالک که گفت بر سه ز رسول الله از تفسیر قوله تعالی
 ربک یخفی من ربنا و بختار ما کان لهم الخیرة فرمود که حق سبحانه از این را
 لغز نهاد و اهل بیت مرا اختیار کرده و بر کوبید بر جمع خلق و گردانید مرا به
 عاری و باطل احادیث و روایات و در طرق اهل سنت بسیار است
 همه صریح در خلافت و امامت و وصیت علی علیه السلام که از این کتاب
 نقل نمیدی از این ندارد و صاحب کتاب طریقت گفته که من دیدم کتابی
 در آنکه از نصایف احمد بن حنبل و مناقب اهل بیت فیه احادیث جلیله

قد صرح فیما یقتضی علی بن ابیطالب علیه السلام فیما یقتضی علیه السلام فی
 الاقصاف و فی حجة عليهم و گفته که در خزانه مشهد امیر المومنین علیه السلام این کتاب
 موجود است من را در الوقوف علیها فلیطلبها من خزانه و نیز گفته که در کتاب استیعاب
 ابو عمر العمري مخصوص صریح در خلافت علی ایراد شده و کذا فی مناقب ابن مردودیه و اخبار
 کثیره شایسته تواتر و تقریر باین فضایل علی بن ابیطالب و تحقیق النص علیه و گفته که کتاب
 مناقب مذکور در سه جلد نثر من موجود است و ای متضمن نصوص صریحه علی بن ابیطالب
 و همچنین در کتاب ابن مومن الشیرازی است که از تفاسیر اثنا عشر که در میان
 اهل سنت معتبر است همچنین کتاب نایق سعد بن عبد القاهر الاصفهانی فانه تضمن
 نصوص صریحه علی بن ابیطالب بالحق لا غیر و کذا من اکتسب و غیر منصوص بودن علی علیه السلام
 بایمانت و خلافت و مظلومیت و مدح و عتبت آنحضرت از مرتبه و منزله مستحقه خود در
 شهره و سیوع مرتبه و کذا علی رؤس الاشهاد و صدر مسالف و سایر از منته و اینها ظاهر
 و مغالبه بآن میگردند و میخوانند و مناسبت میخورند و در شهره و در کتب
 نزد دشمنان مجامع بآن میگردند و در کتاب ابو بکر بن مردودیه و در کتاب
 الامداد و ابن ابی عمیر که گفت من معاویه بن ابی ثعلبه بنی امیه که حدیث کنم بر می تو
 حدیثی که کذب و تکلیف در و نباشد قلت علی گفت نه از شد ابو ذر غفاری رضی الله
 عنه و وصفت کرد بموی السهم بلی ما و گفت که اگر و
 بهتر بود او در گفت و الله حقانه اربع الذی لیکن الیه و لو قد فارقم و لقد افرم الناس
 و انکم الارض یعنی حق خدا که آنحضرت منزله است که سکون و قرار شوان و در
 مودود و اگر او از میان شما برو و تحقیق که شما مکر خواهید شد و دشمن خواهید داشت
 مردم او روی زمین را روی نوید پس گفتیم ما با ما فرمایید انیم که هر که از اصحاب محبوب
 بود نزد و محبوب تر خواهد بود و نزد تو گفت علی گفت تم فایم احب الیک کدام از
 اصحاب محبوب تر نزد تو گفت هذا السهم المظلوم المظلوم حقه یعنی علی بن ابیطالب

رسول ص

بنی مویس را از این جهت که در این کتاب است و بعد از این است
 گرفته و مراد من علی ابن ابیطالب بود و از این جمله میخورد که در کتاب عقد
 از اخبار واقعه ام علی معویه بنی زبانه که قبل از عرب که وقت حکومت معویه نزول
 میکرده و بدین او میآمدند نقل کرده حدیث دارمه را که معویه گفت با او که میدانی که چرا
 بطلب تو فرستادم و ترا نزد خود آوردم دارمه گفت لا یعلم الغیب الا الله معویه گفت ترا
 طلبم که از تو سوال کنم سبب چیست که تو علی را دوست و مراد من میباری دارمه
 گفت مرا معاف دار ازین سوال معویه گفت معاف ندارم و البته میباید گفت
 سبب دارمه نزدیک بود که فضایل علی را و عده فضایل بسیار نموده و از جمله آنها گفت
 که علی را با من دوست میبارم که رسول عقد ولایت او کرده و احب کرده اند
 و طاعت او را دشمن میبارم ترا علی بنک الدماء و هر که در القضا و و تحکیم
 بالحق میبازد از این جمله خوانده ام سنان در کتاب مذکور که اینها زبان تدخ کرده علی
 بن ابیطالب را نزد معویه ابراد نموده و از جمله اسامی این دو بیت است
 مذکرت بعد محمد خلفا لنا اوصی الیک بنا و کنتم وفیا و اليوم لا خلف قول
 بعده **مهمات نال بعد از این** یعنی بودی تو خلیف از محمد برکام که وصیت کرده
 بود ما را تو و تو وفا کننده بودی و امروز بعد از او هیچ خلیف نیست که امیدوار
 باشیم و بعد از او هیچ ادعی امیدوار نیستیم و غیر ازین نیز حکایت
 دارند نقل کرده و ابو الفریح الاسفهان در کتاب اغاذه ابراد کرده که سندی خطبه
 و کلامی روزی شش بود و عطا یا و صلوات بفرش میداد سید مهربی
 از طبعای شعری عربی رقعہ محتوی بدست ریح حاجب داد که نموده
 رساند و در این رقعہ نصیحت کرده بود و ممد را با بیانی که منضم و شش اینست
 له عطا کن و صلیده به تیم و سی عدم را بغیر قیله ای بر و عمر را که ایشان شکر کنند
 نخواهند کرد و چه ایشان شکر گفت بفرستند و منع مبرات و مراد دختر و

بر سر وی نمودند و بخاک گفت و صحبت نمی کرده تقدیم بر بعضی حلیه می بستند و بخاک می
 بطلم و ستم نفسی که اندر خود می داشتند را خورده و بر زیر خود و او و فرموده و بر ایشان عطا
 نمیداد و بر جماعتی از علماء و اصحاب تواریخ نقل کردند که مامون خلیفه عباسی علماء از زمان
 خود از اهل سنت و جماعت را جمع نموده بایشان منبط شد و وثوق داد و انصاف
 در میان نهاد و بایشان مناظره نمود و بآب نص علی ابن ابیطالب بامامت و
 خلافت و ذکر کرده و از او نمود و مخصوص گیره که منقول شده بود بنوی اعتراف نموده اند
 و انصاف دادند چهل نفر از علماء بصفت مخصوص منقوله و بآنکه علی ابن ابیطالب
 علیه السلام مخصوص است بامامت و خلافت و این فیله بود از حکایات بکاگان
 و اما مناظرات آل ابیطالب و علماء شیعیان و محاسن الملوک و الوزراء و خطبائهم و النص
 نه منبهم علی علی ابن ابیطالب باطلانه نهوا را تقدیر ایشان ان محض تفصیل بالجملة عرض اند
 نقل این حکایات و سایر امور مذکور درین فصل است که اگر کسی بخود منقولانته حرکت
 مخالفین و صحاح اخبار و احادیث ایشان نظر کند و بیک ملاحظ نماید از این در شوق
 حجت و وضوح برهان با قطع نظر از نقل متواتر که ثابت است میان وقت نه میر
 ظاهر شود که علماء مخالفین اگر نگار تو اتر مخصوص مذکور نماند انکار اخبار احاد که در صحاح و
 احادیث ایشان موجود است نمیتوانند نمود و آن اخبار اگر چه هر یک منقول بطریق احاد
 باشند لیکن مجموع لایحه متواتر است باطنی و مضمون جمله که منصوص است علی بن ابیطالب
 علیه السلام معلوم بطریق قطع است باضم سایر قرآن و امور و حکایات منقوله بطریق
 ایشان پس انکار ایشان مخصوص مذکور را شواهد بود و مکرار زوی عناد و عصبیت
 اعاده نامند و جمیع خلص عباد و مرالبحاج و انصاف و بفضل و کرمه **فصل پنجم از باب بیست و هفتم**
در ذکر نصوص خفیه بامامت و خلافت علی ابن ابیطالب مراد از نصوص خفی است
 که دلالتش بر معنی مقصود محتاج باشد بنوعی از استدلال و آن بعبایت بسیار است
 اما از قرآن فثل قوله تعالی انا و لیکم الله و رسوله و الدین ائمتنا الدین یقبول الصلوة

در وقت الحاق و هم در کتب معتبره و مشهوره که در این باب است
اشته و بهیچ وجه شبهه درین نیست این باب به در نامی نقل کرده که در کتب معتبره و مشهوره و زمان
تصدیق کردم که شاید آیه در شان من نازل شود چنانکه در شان علما نازل شده بود و شد
و از ابراهیم علیه السلام و جعفر علیه السلام نقل شده که چون این آیه نازل شده جماعتی
از صحابه و در مسجد جمع شدند گفتند ما باین آیه چگونه اگر کار کنیم کافر شویم باین آیه پس
کافر همه قرآن باید بشوند و اگر ایمان باین آیه آیم و قبول کنیم هر آینه قتل و خودی باشد که
این اصطلاح بر ما مسلط باشد پس قرار باین دادند که ایمان آورند و تصدیق بپیغمبر نمایند
و اطاعت علی علیه السلام بکنند و در هر چه ایشان را باین امر نماید پس در شان ایشان
این آیه نازل شد که معروفون نسبت استیم بنکرونها یعنی ولایت علی علیه السلام و اکثریم کافران
و لایق علی و صاحب کتاب نبی الامان آورده که این حدیث را محمد بن جریر طبری نیز نقل
نموده و بهیچ وجه مفسرین متفقند که آیه مذکور در شان علما نازل شده و در اکثر کتب
ایل سنت مذکور است و بلا شبهه حدیثی که تواتر رسیده و بیان لاشش بر مطلوب
است نه اما کلمه حصر است و معنی آن نیست که میت قرآن را بخواند و رسول و مومنان
که نماز کنند در حالت رکوع صدقه دهند پس هرگاه حصر مراد باشد باید که مراد از او
منصرف در امور باشد چه معنی دیگر از معانی لفظ و اما منصف و ناصر مناسب حصر
نست و لفظ الذین اگر چه صیغه جمع است لیکن متصرف در صاف مذکور باعتبار
داون صدقه در حالت رکوع نیست بالاتفاق که علی پس مضمون آیه این باشد که علی
منصرف در امور شماست چنانکه خدا و رسول مراد از امام نیست مگر منصرف در امور
به استحقاق و در شرح مقاصد این استدلال جواب گفته باینکه بودن
در معنی اولی تصرف بلکه بمعنی محب و ناصر مناسب آیه پیش است و هو قوله تعالی
لا تجدوا الیهودی و النصارى و اولیاء بعضهم اولیاء بعضی که نهی اتحاد ولایت یهود
و نصاری کرده و آن نیست مگر بمعنی بغض و محبت نه بمعنی امامت و آیه بعد و هو قوله

کتاب
این حدیث و غیره که در کتاب سید القادری و غیره بطریق معتدله و در بعضی نسخ مسلم و غیره نقل شده و در
صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و در صحیح بن جریر و در صحیح بن ابی شیبہ و در صحیح ابن فضال و در
در کتاب مناقب ابن معاذ فی شافعی بدو آورده طریق نقل کرده و بعد از ذکر
روایات گفته اند حدیث صحیح غیر رسول الله و قد روی حدیث غدیر خم نامه نفس
با منجم العشره و هو حدیث ثابت و در کتاب نهج الامان بعد از ذکر طرق و کتب
منقول گفته که آنچه مراد کرده ام از حدیث بوم غدیر قلیل است از کثیر و ولایت
قلیل بر کثیر خود دلالت هر چه است بر بحر غرر چه هر قدر که از این باب روایت کرده اند
بطریق مختلفه از عظام متابعین لاکین معارفه با و مروی شده که روز غدیر را
علما این اصطلاح است حضرت هزار شاه است و بعضی گفته اند استناد و شش
هزار شاه است و این اشعار مانست که تا در آن روز با این حدیث و بودند و امر بلی در
حضور این جمع کثیر در چنین محفل عظیم ظهور رسد چگونه متواتر نباشد با جمیع متواتر
است و در شرح مقاصد و غیر آن از کتب متکلمین اهل سنت واقع شده
پس بر دست منع اگر نباشد مشرب با و عظیم خواهد بود و اعادنا الله منه و لاجله قد
در صحت این حدیث از مقوله قدح و در صحت وجود ملا و ثابته و قایع ماضیه و الاصل
مثل قدح و در صحت و صحیح الوداع خواهد بود و چه هر کس نقل حجه الوداع کرده البته
نقل حدیث غدیر و عدم نقل بعضی از محدثین اهل سنت مانند بخاری و مسلم
چنانکه در سیر مقاصد آورده قایع صحت نقل و ذکر آن شوند بود بلکه دلیل
و عناد تواند شد که لایق نیست عدم نقل مسلم مخالفت با آنچه در
کتاب نهج الامان که از تصانیف یکی از اعظم علماء شیعه مذکور است که
سر تالیف و نشان داده که در صحیح مسلم و در خود رابع بعد از دوازده ورق ذکر
حدیث بوم غدیر واقع است و قدرش نزدیک میان جمیع منقولات جمیع
ق فخر است که پیغمبر در عود از حجه الوداع خیمه موضع غدیر خم رسیده و در روز

بنظر این مشهور که معنی اولی است و معنی دوم است و این که اولی است بر معنی اولی است
 از عادت و عادت اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 از غیر خلف و معنی اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 با کمال وضاحت و معنی اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 اولی است و معنی اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 نیز محکم است و معنی اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 از معنی اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 و از معنی اولی است و معنی دوم است و معنی اولی است و معنی دوم است
 هم گرفته از لفظ مولی که امانت و خلافت و عزت و فضیلت عاقلان را بر سایر جاهل است
 که نقل کرده این مرویه از ابو سعید خدری که در روز غدیر بعد از خطبه و بار اود حدیث
 مذکور خبر بر ثابت که شاعر حضرت بود گفت یا رسول الله تا من ان اقول یا
 ایما تأتال قل علی که الله حضرت اذن داد و فقال حسان بن ثابت یا معشر القریش
 اسمعوا انما الله رسول الله صلعم پس شروع در خواندن آیات کرده و از جمله آیات
 این بیت است **یا علی فاطمی** رضیک من بعدی امام و ما و ما و ما
 و غیر نقل و غیره و این کواشی از نزول آن سال سال و واقع نقل کرده اند و
 از باب تواریخ ابراهیم نموده و بنایت مشهور است که عارف بهر نعمان هر سه
 خود خرم غدیر را و رسید بر ناقه خود سوار شده آمد نزد رسول و داخل شد
 مجلسی و در وقتی که مجلس تمام شد و گفت یا محمد تو را بنوعی خدا و نبوت
 خود دعوت کردی و ما قبول کردیم و بنماز و ضیام امر و مودی قبول نمودیم و بهین
 اضی تشدی تا آنکه با روی سر خود را گرفته بر ما تفصل دادی ایما از من خود
 رده باز نزد خدا حضرت و منو که بفمان خدا کردم پس عارف برگشت و گفت

علمای

خدا را اگر از است که در توحید برین بیان آن و هنوز بر او خدای خود و سرسید و خود که
سکلی بر سر او آمده و پاک شده و بعد از آن آیه مذکور نازل شد پس هرگاه مراد از آن
در حدیث مذکور او را باشد معنی چنین میشود که هر که من او را با و من علی او ایست و
ظاهر است که منی اولی است بجمع امت بس علی اولی باشد بجمع امت و مراد از امت
پشت بر کلویت مامور جمع مسلمین بس حدیث مذکور رض باشد امامت علی بن ابیطالب
و این دلیل باین تقریر که رویم بغایت واضح است حمد الله تعالی و نیز محقق و ثابت است
از شیعه و بسیاری از مخالفین نیز قایلند بحدیث آیه با ابیها الرسول بلغ ما انزل
الیک و ان لم تفعل فاعلمت رسالت الله و الله یعلمک من الله ان الله لا یهدی
القوم الکاذبین و را به عقد ولایت علی نازل شده و قضیه بوم الفدح و نیز نزول این
آیه که بجه نود و پانزده است که رسول ما نور شد از نزد خدا تعالی ببلغ و ولایت و امامت
علی سومی است و آنحضرت شمار استقام و استقامت است و نقل شیعنی میگویند که اصحاب
تسویف در تبلیغ این معنی میمودند تا در روز غدیر خم بر سبیل غیب آیه مذکور نازل شد
مضمون آیه آنست که ای رسول اگر تبلیغ این امر نکنی پس تبلیغ رسالت و نبوت کرده
خواهی بود و اندیشه مردم کن که حق تعالی از آگاه خواهد داشت از مردم و بحقیق
خدا تعالی هدایت نخواهد کرد و قوم کافران را و دور نیست که الف و لام القوم الکاذبین
برای عهد باشد و ایشان باشند بجای آنکه اگر اه داشته اند بر امامت و ولایت
لما لا یخفی علی الفضل انکی بس با وجود این همه مبالغه انعام و نزول آیه و صریح و عقاب
نمواند بود که مراد از مراد حدیث مذکور غیر از امامت باشد که فوام و بس و حفظ
شرعیست منوط بآنست و دلیل بر آنکه آیه مذکوره در شان علی نازل شده و از راه
مخالفین قول نقلی است در تفسیر خود و تاویل آیه مذکور قال قتال ابو جعفر
بن علی معناه بلغ ما انزل الیک هر یک و فضل علی بن ابیطالب و نیز آیه اخوی معناه
بلغ ما انزل الیک هر یک و علی نیز نقلی روایت کرده از ابن عباس که آیه مذکور چند

در شان

در بیان علی نازل شد گرفت رسول الله دست علی و گفت من کنت مولاه اعلم
 اللهم انی مولاه و عباد من عاده و بنو ام محمد از منی و ربی علیه روایت کرده اند که علی
 نزلت فی الآیه فی فضل علی بن ابیطالب و لما نزلت الآیه اخذ بیده و قال من کنت
 مولاه فعلى مولاه اللهم ال من والاه و عاده و عاده لقیه عمر فقال یما لک یا ابن ابیطالب
 اصبت مولای مولای کل مومن و مومنه و اولی اوضح بر این بر نیکی از قضیه مذکور اگر ابراهیم
 غیر امامت باشد احوال من و انام نعمت و رضای من اسلام در آن روز و وجهی من است
 و نزول این آیه در آن روز نزد شیعه محقق است و ثابت علماء اهل سنت نیز نقل کرده اند
 که احوال این معادلی در کتاب مناقب و خطیب از تاریخ بغداد و غیره روایت کرده اند
 و این هر دو ظاهر صحاح و مؤلفان غریبی است که در صحاح ستین شهر و هو بود عبد
 الحمید الهی بعد علی بن ابیطالب فقال است اولی ما لم یسبق من انفسهم قالوا علی
 یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب یخرج لک یا ابن ابیطالب
 اصبت مولای مولای کل مومن و مومنه فانزل الله فعلى اليوم اعلنت لکم و انتم
 رضیت لکم الاسلام وینا و در صحیح مسلم در مفسر روایت کرده اند که ابراهیم
 بن شهاب که بود و بعد گفتند که اگر این آیه یعنی اليوم اعلنت لکم وینک بر ما نازل میشد هرگز
 ما روزی را که این آیه نازل شد بود و بعد خدا میگویم و اما اینکه بعد از تسلیم ولایت خبر غدیر
 بر امامت ولایت بر امامت و الحکم کند و نفی امامت ایستاده تواند کرد و جوابش
 آنست که مقصود از این خبر نبوت نفس است بر امامت علی بن ابیطالب و چه نفس
 ثابت مسلم باشد نفی نشد ایستاده بر عدم نفس ثابت شود چه با نبوت نفس را حدی
 با امامت و الحکم امامت و یگویی بدون نفس ثابت تواند شد و بعضی معارضه با نفس
 تواند کرد و اما اتفاق و حال آنکه ظاهر از من کنت مولاه فعلى مولاه عموم او فاست
 و چون بقیه زمان حوۃ رسول با شما پیروان رفت باقی ماند سایر اوقات
 در تحت عموم حدیث دیگر است متواتره در نفس خفی حدیث منزه است

انظر والطور

وهو في صلح الجبل عليه السلام من مائة سنة من موته في الجبل عليه السلام في وقت ان
 منتهى تواتر خبره من سنة من سنة قال صاحب كتاب تاريخ ايامنا في طهرت شهر
 بشهرته وتواتر في رواية في الجبل عليه السلام هو الناقل لخبر يوم الغدير وقد سبق القول
 في صحة خبر يوم الغدير وصحة التواتر فيه بمرجع الائمة المجتمة وحال ائمة الهدى في رسول
 في مواضع دكر خبره في يوم غدیر عرصد ورافقة بحيث لا تحصى كثره ونقله العريقان نقلًا
 عطفًا كشوفا عن النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك في مقام بعد مقام وارحمه علماء مصنفين اهل
 الامم من قبل وبعده من بعد نقل كونه ان سعد بن ابی وقاص قال ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم خرج في غزاة تبوك استخلف عليًا عليه السلام فقال يا رسول الله
 ما كنت احب ان يخرج في وجهي الا وانا معك فقال وما رضى ان يخرج مني منتهى خبره
 من موسى غير انه لا يبعد في غير درسد بطريق دكر ان سعد بن ابی وقاص نقل كونه في غير ابی سعد
 نقل كونه في غير سعد بن ابی سعد بن جندل بطريق دكر نقل كونه في جميع من الصحابة في سعد بن
 طريق منقول شده في در صحيح بخاري في خروج الرابع وورج السادس نقل كونه وكذلك
 مسلم ودر صحيح خود هر کدام بطريق مقدمه نقل كونه انه ورواه جماعة في تفسير آخر
 في المضايير وصف ابن عقده كتابا في طريقة ورواه الخطيب في التاريخ والعسكري
 في الفضائل ورواه الفقيه ابن المغازي في المناقب من اكثر من عشرة طرق ورواه
 السوي عن امير المؤمنين وعبد الله بن ابي قاص وعبد الله بن عباس وجابر بن عبد الله
 الانصاري وابي هريرة وابي سعد الخدري وجابر بن سمرة بن مالك بن الحارث بن
 والهراد بن عازب وزيد بن ارقم وابي رافع مولى رسول الله وعبد الله بن ابي قاص
 بن مالك وابي بردة الاسدي وابي ابوب الانصاري وعقيل بن ابي ومعه من
 واهل بيته واسانيف عيسى وسعيد بن المسيب ومحمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب
 بن ابي ثابت وشر بن سعد وغيرهم كلهم عن النبي في حديث في روايات
 باسانيد وطرقها ورواه ابن عبد ربه في كتاب العقد وذكره الحاكم ابو نصر الحارثي

فی کتاب تحقیق در و نه فی المجمع بنی الفلاح الشریع فی صریح فی علل و احوال
 که دولت این دو بیان تواتر ایجاب نیست پس شرح تواتر هر مرتبه نیز که علل اهل کرامت
 رده اند بمنزله منع تواتر خبر غیر است و مستحق جواب نیست و اما بیان دلالتش
 بر مطلوب است که منزله مضاف بهرون عام است و شامل جمیع منازل و مراد
 که هر هرون را ثابت بود و در نظر موسی ۴ دلیل صحت استثنای مرتبه نبوت چه اگر
 منزله عام نبود استثناء متصل صحیح نبود و حال آنکه صحیح است بشماوه عرف چه اگر کسی
 یکس گوید استثنای منزه فلان منزله فلان الا المنزه الیکذا به همکس شک نکند بصحت
 این استثناء و باین تقریر که دریم منه دفع شد بحث شارح مقاصد که استثنای متصل نیست
 که افاده اخراج منزله نبوت کند و بمنزله الالبوة باشد بلکه الالبوة لغت و مفید استثناء
 قطع بخروج نیست از مشی منه و پس لازم نیست عموم مشی منه که منزله باشد و وجه
 دفع آنست که شک نیست که اگر بجای الاله لانی بعدی الالبوة می گفت هر مینه کلام
 صحیح و استثناء متصل بود و اگر در منزله عام نباشد لازم آمد که نه چنین باشد و نیز شک
 را و این کلام استثناء مرتبه نبوت و الا کلام خاما از فایده بودی
 پس واجب است که منزله عام باشد جمیع منازل را و در جمله منازل هرون از موسی
 است که متصرف در امور موسی بود و بنا بر آنکه خلیفه موسی بود و شریک امرش
 حیوة موسی و پس اگر باقی ماندی بعد از موسی این متصرف در امور موسی
 می خواهد بر سبیل استقلال خواه بر سبیل خلافت و لا عزل هرون لازم آمدی
 بموت موسی و انزال نبی که موجب امامت است و این نیست پس این منزله است
 نیز انی تصرف در امور مطلقا ثابت باشد برای علی نیز نظیر و غیره تصرف
 در امور نبوت بر سبیل استقلال که مرتبه نبوت در شان علی حایز نیست بنا بر
 ختم نبوت پس تصرف بر سبیل نبایت که مرتبه خلافت و امامت است ثابت باین
 مواعظ و باین تقریر که دریم منه دفع شد جواب شارح مقاصد و امام فخر در کتاب

در بعضی متون متعارف از بارون از خلقت اگر باقی بود بعد از موسی چه انوار از خلقت
و است تعالی در نبوت موجب امانت نیست و وجه دفع آنست که منزله بارون تصرف
در امور بود معنی اعم از حق خواهد بر سبیل تعالی و خواه بر سبیل نیابت و این منزله همین معنی
اعم باشد که ثابت باشد برای علی و نیز هرون اگر بعد از موسی بود بر تقدیری که از خلقت
فعلی میشد و است تعالی تصرف در امور نبوت میکرد و انوارش از منزله خود معنی اعم لازم میآید
و در شان علی چون نبوت نیست پس اگر بعد از پیغمبر خلیفه نباشد منزله هرون
بمعنی اعم برای علی ثابت نمیشود و در این احوال مقتضای حدیث مذکور است

فصل ششم در باب سبیل از مقام سبیل

با تفاوت مقدس علی بن ابیطالب ظاهر شود و فضیلت آنحضرت بعد از رسول
صلعم از جمیع الناس و ولایت بر آنکه که ذات مقدس او تفضی بود علی لکن آنکه علی بن ابیطالب
با امامت و خلافت آنحضرت بنا بر توحید تقدیم مقصود بر فاضل عطا و نقل عطا عاده
بخت لایق این شک نیست احدی از انصاریان و الاصبان بذات ائمه برادر که این مطلب
افقی و فضیلت علی بن ابیطالب علیه السلام از جمیع امت محمد است بغایت ظاهر
مستوف بر جمیع اهل اسلام بلکه بر جمیع اهل مل از یهود و نصاری صاحب موافق
آورده که سبیل و در اثبات فضیلت علی و دو مسک است مسک اولی در آنچه
ولایت کند بر فضیلت علی علی سبیل الاحمال و آن چند وجه است وجه اول آنکه مساله
باشد آنست که پیغمبر ما قوم نصاری گفت بنامید تا بخوانیم ما و شما فرزندان مارا و خود
فما را پس ما را که کنیم و گوایم گفت خدا را بر قوم الظالمین از ما و شما و احادیث
صحیح و ولایت کرده که از مردان بغیر علی با حضرت در آن مقام اخذی نمود
حضرت مر علی نفس خود بخونند و ظاهر است که علی نفس نیست پس مراد مساوی
در فضل و کمال ماضی و از جمله کمالات حق نبوت است و چون هر دو بنا بر ختم
بنابر کمالات در حکم مساوات داخل باشد و چون علی مساوی باشد و در حجب

ایشان که با حق است یا با باطل است که در این عالم علی و الهی و خاتم النبیین و ائمه بر این غیر
 ایشان و این جهان که قوله تعالی قل الخلفین من لا عراب ستمه چون الی قوم او را
 باس شد به بقا لکنهم او یسلمون فان تطیعوا بکم امدا اجر استنادان ببولوا
 لی قولیم من قبل بعد کیم امدا عذابا لیا بیان استدلال است که داعی درین آیه
 باید که مفسر ضابطه باشد بدلیل حدیث طاعت او و تکلف اراد و مراد
 از قوم اولی باس نزد اکثر مفسرین قوم بنی حنیفه است و قوم مسلم کذاب که قتال با ایشان
 در زمان خلافت ابو بکر واقع شد و با اهل فارس که قتال با ایشان در خلافت عمر ویداد پس
 به تقدیر خلافت او کثرت گشته که خلافت عمر نیز مستلزم خلافت اوست شمار آنکه
 بوصف است که بنی حنیفه بود و بنی ثمود که مراد از داعی مذکور علی باشد و مراد از قوم مذکور بنی
 ثمود است بنابر آنکه مجموع ایشان اهل اسلام بودند و مراد از قوم در آیه کفار است
 بدلیل او یسلمون و جوابش آنست که در اولی باس شد نزد مفسرین خلافت نقل
 هوانی چنین عن عمره و سعد بن جبر و قبل هم هوانی و ثقیف عن قتاده و قبل هم
 ثقیف عن الصاک و قبل هم بنی حنیفه مع مسلمة الکذاب عن ازمی و قبل اهل فارس
 عن ابن عباس و قبل هم ازوم بن الحسن و کعب و قبل هم اهل صفین اصحاب معویه
 و صحیح آنست که مراد جماعتی باشند که بنی حنیفه در حیات خود بعد از نزول آیه با ایشان
 قتال کرده چه بنی حنیفه بعد از بنی امیه با جماعت بسیار از دوی بنی حنیفه و بنی حنیفه
 اموات خلفین باقی قتال نموده مانند اهل حنین و طائف و مواته و تبوک و غیر ذلک
 پس وجهی ندارد که قتال که بعد از وفات پیغمبر واقع شد پس متعین آنست که مراد
 از داعی درین آیه پیغمبر باشد لا اقل با وجود ابن احمال استدلال مذکور صحیح تواند بود
 و دلیل هم آنکه اگر ابو بکر خلیفه نباشد و بنی حنیفه و ثقیف و کوفه و بنی امیه
 مدوح خدا شوند و بنی حنیفه و طالم مدوح خدا تعالی نشاید بود و حال که مدوح خداست
 و بنی حنیفه که بنی حنیفه و طالم مدوح خدا تعالی و سابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الدین اتبعوهم

تقدیر علی بن ابی طالب
 بنی حنیفه و بنی حنیفه

با حسان رضای الله عنهم در حضور حضرت عباس (ع) و در پیشگاه آن حضرت
 در آن جماعت و بگویم چنانچه اتفاق افتاد که آن حضرت فرمودند که این
 مراد از آنکه ابوبکر است چه اتفاقی لازم می آید باشد تقوله تعالی ان الکریم عند الله التقیوم و اگر
 افضل و افضل ما اتفاق افتاد ابوبکر است ماعلی و مراد درین آیه شواله که علی باشد چه
 اتقی راضفت کرده که میت نزد او از کسی نعمتی که خدا داده شود و در وی زیغیر نعمت
 عزیمت است و نزد ابوبکر از پیغمبر نیست مگر نعمت هدایت و آن نعمتی است که خدا داده
 نموده بود و دلیل قوله نعم قل لا اسئلكم علیه من امر بس باید که مراد ابوبکر باشد پس آیه
 دلالت بر افضلیت ابوبکر نمیکند و جوابش آنست که مراد از خدا تعالی مانع طاعت
 و معصیت نیست است پس رضای خدا تعالی از شما راجع بشده رضای علی علیه السلام و بعد
 رضا راجع بخدمه رضای از معصیت پس رضای خدا تعالی در آیه اول راجع شود بر صاحب
 از نیکی که در تحت شجره مومنان با پیغمبر کردند چنانکه وصف مشعر است بآن و
 در آیه ثانیه راجع به مباحث و نصرت و ثوابیت با حسان پس رضا مطلق لای
 نمائند اما در سب نزول آیه که واحدی از عکرمه از ابن عباس نزول است
 کرده که مراد بر آنکه بود که شمشیر مبارک پیغمبر فی عیال مانده بود گاهی میوه از آن نخل
 برای صاحب عیال میفاد و آن خانه صاحب عیال در آنجا میوه را از دست کووکی
 که میوه بر داشت بود میگرفت و گاهی بود که انگشت میکرد و از دهن کووکی میخورد
 بیرون میآورد و صاحب عیال شکایت اینمعی نزد پیغمبر و رسول صاحب عکله را
 طلبید گفت فلان نخل را من ده که در عوض نخله درخت شود هم صاحب نخله طلبید گفت
 فلان نخل را من ده در عوض نخله درخت شود هم صاحب نخله گفت این بهترین نخله ای است
 و قبول کرد و درخت مردی حاضر بود و گفت اگر من نخله این مرد را از ذکر فتنه شود هم نخله
 خفت مرا باشد حضرت فرمود آری پس مرد درخت و نخله را که گوید از صاحب نخله
 با جهل نخله معاوضه نمود و حضرت داود و حضرت رضا صاحب عیال بخشد و این آیه نازل شد و مراد

از اشقی و غم و غصه است و مراد از اتقی آنکه بخیر را بپوشد و بد را ببرد و نام او ابو جعفر
 بود و از این جهت نقل شده که این آیه در شان ابوبکر نازل شده پس باید که خدیجه
 آزاد کرد و اولی امیت که عام باشد چنانکه از ابو جعفر روایت شده و پسند لایق
 روند که بنویسند بود مگر ابوبکر حواش است مراد از این که نفی هر کسی نزد او نباشد
 که جز او داده شود است که آیتای مال محض قربت باشد نه بقصد خیر می نیست چه
 این جمله اعنی و لاحد عنه هرگز نیست مگر عری عطف است بر جمله تبرکی و جمله تبرکی عبارت
 از تبرکی یعنی که مراد از اتقی است و حال محض معنی صفت پس در الحقیقه اتقی موصو
 به وصف است که یکی مفید است که آیتای مال بجهت تبرکی است نه بجهت ربا و ستم
 دیگری معنی آنکه آیتای مال نیست بجهت خیر او ان نیست کسی که نزد او باشد
 و اما آنکه مراد از اتقی افضل است مگر علی ابوبکر و حواش است که مراد
 از اتقی علی الاطلاق و نظر جمیع امت نیست تا منحصر باشد در علی و ابوبکر بلکه مراد از
 اتقی جمله است چه در هر عملی از اعمال اتقی و غیر اتقی متصور است بنا بر آنکه هر که عملی را
 بقصد قربت کند چنان کسی اتقی خواهد بود از هر که عملی را بقصد قربت نکند و لازم
 نیست که اتقی از جمیع امت باشد و این ظاهر است و نیز لازم نیست که اتقی از
 جمیع امت معنی لا اتقی منه باشد چه اصل تقوی قابل شدت و ضعف است پس
 تقوی در جمیع اعمال نیز قابل شدت و ضعف تواند بود و حال آنکه اگر مراد از اتقی
 علی الاطلاق و نظر جمیع امت باشد مخصوص خواهد بود بعلی بن ابیطالب
 بنا بر آنکه ثابت کردیم افضلیت علی و دلیل ششم قوله اقتدا بالذین نفعی
 ای که و غیر چه اقتدا صیغه امر است و امر برای وجوب است با تعجب و بهر تقدیر ولایت
 اندر حوازه اقتدا و احکام و اگر دعوی امامت بر ضلال میروند هر آینه اقتدا با
 ایشان جایز نبود و چنانچه است که خبری در چنین مسایل استدلال بان توان
 نمود باید که متواتر با مقبول الطرفین با مقبول طرف مخالف باشد تا محبت تواند شد

خبر مذکور از اقسام شش نیست و همچنین است استدلال ایشان بر رد ادوات بلکه
 نقل آن سیه که این جماعت وضع حدیث را بنا بر مصلحتی بخور کنند و امام خود کتاب را بر معین
 از دلیل مذکور جواب از ششیه نقل کرده کی منع تو از خبر مذکور دوم آنکه بر تقدیر صحت
 خبر واقع در لفظ خبر اول اما که باشد نصب تقدیر حرف ندا و آنکه محو و نصب
 بر او را وی باشد و خود را بالذکر بنوعی کتاب باشد و عزت معنی حدیث امر
 باشد باو بگوید و عمر باقی ای بانی بگوید عمر بخندان جواب گفته از او باین طریق که امر
 ششیه نهایت عیب است چه هرگاه خبری بیاورد که موافق طلب ایشان باشد دعوی
 تو از آن کند خبر مذکور و خبر منزله و هرگاه خبری باشد که معین مد طلب باشد
 لوین خبر واحد است و از ثانی باین طریق که اگر راه قبح در احوال است و خبر مذکور
 هر اینه اعتماد و دلایل لطیفه از کتاب و سنت نماند و جواب از اول است
 که قیاس خبر مذکور بر خبر مذکور و خبر منزله نباشد که در بنا بر آنکه اگر منع تو از خبر
 مذکور باین از روی مکار و عناد گفت با نقلهای بسیار که در طرق ایشان وارد شده
 بر خبرین مذکورین را چه توان کرد بخلاف خبر مذکور که در طرق ایشان بعد می نیست
 که نسبت به خبرین مذکورین توانی کرد و در طرق ششیه خود اصلا مقبول نشده
 و بیکس حکم صحبت آن کرده خبر که نه متواتر باشد نه مقبول طرف مخالف
 استدلال باین نموان کرد و جواب از دوم است که اگر قابل عتاب بخواهد باشد
 نکند حکم صحبت خبر بنا بر آنکه غلط اسرائیلی از راوی باشد و الا نسبت صدر
 آن خبر معدن نبوت نمواند و بنا بر آنکه مثلی بر غلطی خواهد بود که نسبت
 بر او می تواند و آن جهانت که بالذکر موصوفت و طریقت اعنی بعد از
 صلیه او و صلوات واجبست که ظاهر و معلوم مخاطب باشد بخانه و علوم عربیه منین
 شدن و یا قیامند آن بگوید و عمر بعد از پیغمبر چگونه معلوم صحاب و آنکه خود
 احتمال آنکه شاید پیغمبر خبر داده باشد میقای ایشان در نهایت رکاکت نیست خیال

بر صاحب این امر بگویند و نیست و دلیل مقیم قوله نه در فقه از منی تو می خوانی
کتاب و قرطاس است لای بکر کتابا بالاختلاف فیه اثبات ثم قال ما اورد و علیون
اما بکر و دلیل ششم ان النبي استخلف في الصلوة التي هي اساس الشريعة ولم يولد
و دلیل هفتم قوله على خلافة بعد مني ثلثون سنة و كانت خلافت ابی بکر ستین و خلافة
عمر عشر ستین خلافة عثمان عشر سنة و خلافة علی ست ستین جواب
ازین اوله ثلثة كذبت و ان اختصاص اثبات نقل ابن اخبار واحد و آنچه
نمات و محقق است نزد شیعه بطریق تواتر خلافت امینت پس استدلال
بان اخبار صحیح نباشد و دلیل هم ای که مهاجرین انصار ابو بکر را خلیفه رسول خطاب
میکردند خلافت موصوفند بعد از منی قوله اولیک هم الصادقون و نیز اگر خلافت
حق علی بود و هر اینه ابو بکر و ظلم کرده باشد و اصحاب که اعانت ابو بکر و ترک
انصرت علی نمودند هر اینه شرائکین باشند حال ای که خیر ائمه دلیل قوله فعلا و کبریم
خیر ستمه اخر جنت للناس با مرون با المعروف و نهیون عن المنکر و جوابش است
که خطاب بخلیفه رسول امه از باب تشبیه است و مصنف بصدق و کذب نتوان
شد و بر تقدیر که تواند شد ابو بکر خلیفه خود رسول بنام کرده و دیگران بان نمات میگویند
چنانکه در سایر خلفا جور با عقا و دشمنان و در نبی صورت کذب بر اصحاب لازم نیاید
و بر تقدیر که لازم آید وصف جماعتی بصفتی مستلزم بقاء آن صفت نیست الا
در صورتی نیستی و نیز وصف جماعتی بصدق مستلزم وصف هر یک از
اعاد نیست و تواتر بعد که در میان مهاجرین معنی باشند که هر کراطلاق خلیفه
رسول امه برانی بکر کرده باشند بکر بر سبیل تقیة و خوف و از اینجا ظاهر شد
جواب خبر امت نیز که لو کنت متخذ الخلیما من اهل الارض لا اتخذت ابا بکر خلیما
و لکن اخوت الامام لا یبقی فی المسند خوخته الا سیدة الانوثة و فیه اوله
خلا افضله لای بکر و علوم مرتبه و حقیقة خلافة من شرح الثمابل لاعلی القاری

البکر

فقال بن الكواصم

الشيخ
الشيخ
الشيخ

في باب ما كان في وقت رسول الله صلى الله عليه وآله من غزو بني النضير
سرق وكان عليه أسود فأتى به إلى علي فقال اسرق قال لي وقطع بيني وبينك
من عند علي فليقه سلمان الفارسي وابن الكواصم قطع يدك منه ففعل أمير المؤمنين
بصوب المسلمين وحبس الرسول وزوج الرسول فقال يدك منه ففعل الحكم لا ادمه وقد
قطع يدي عن خطمي من النار فسمع سلمان ذلك فاجتر به عليا فدعا الاسود ووضع
علي ساعده وعظا يده ووعى بدعوات منغصا صوتا من السماء من السماء رجع الوداع
ووقعاه فاذا اليد قد رأت باذن الله من الكبير على حفرة الارز في سوق الكهف
في ذيل قفر قوله نعم ام حبت ان اصحاب الكهف الازيم كانوا من اهلنا عيا الى قوله نعم
نعمه انهم لم يزلوا في حلقهم ما كان من بعد ازاد ابي لازم مراسم عبوديت وعبادته
عبدوا سكران را در ايتصاريف وهر به و تحاريف شهر به انقلاب احوالي و در هر
بل در هر حال عيش و بمان سبب اكثر نكاد اباد و ربع مسكون بقدم اعتبار موجوده بنا برين
قرن سده الف و خمسين ملك را هم كه از نواحى ديوار مى است عبور واقع شده و چنانچه
روزي در انجا مى بود بالضرورة طرز اقامت طرح انداخته با اصحاب ركن الدوله
سپهسالار خان كه حاكم آن صوبه بود و مشوره صحبت اتفاق افتاد و خبر دوران نام
رويت حلال محرم الحرام رويد و چنانچه رسم مشهور اهل هور است چندي از حضور
خان مشاراليه تهيه نعره ميشغل شده شب تا صبح في الحلقه نعره و سبوعه
جمعى نظام و كرده باندوده و كرده مجتمع كرده و فاضل نام جاني از رادران صلاح
از بنو ان جماعت وادى مشهور بود از بن حفر برسد كه اين گونه علمها بدست
حرام ملكه كفاست بنده بر متوجه جواب او نشده و او مبالغه نموده كه جواب
مايد گفت نادر حضار خرم يا تاجوزان طاهر كه در چون ضرور شده بنده گفت
كه در طريق و قوت سنت و جماعت بدعت دو قسم قرار يافته هم بدعت حسنه
و بگفته نموده بر تقدري صحيح و تسليم قول شما كه ما هم محرم را بدعت مي دانيم بدعت

اندر

خواهد بود چنانچه اختراع به تسبیح حجت و گرد عت حسنه است این نیز جهت
 در احوال اولاد اینها و اولاد اینها باشد و بگوید دلیل روشن و این نکته در کار
 شب وفات شیخ را غرض نامند و اکثر اهل بلاد اسلام در رعایت آن کوشند
 و دانند که این بدعت است پس رعایت بیایلی وفات و شهادت اولاد مجاز
 و بهترین کار نیست که بهیچک را در شرف کمالات قدر و منزلت ایشان بطریق
 نباشد و امام و ولی و معصوم خلیفه خدا و رسول باشد چرا تعزیت نموان گفت و
 اگر هر بدعت لازم الملک و واجب المنع باشد پس اول زیارت بخف مجبول
 بحاجی شمار از تک باید نماند که در زمان حکومت میرزا ابوغریب میر سلطان
 ابوسعید که از قبیل سلطان حسین میرزا باغرا حاکم اینجا بود در حدود سنوالت
 زمانه ششصد و پنجاه و پنج که نسخه ابر جمعی آورد میرزا اختراع نمودند عوام و خاص
 آن ملک رعایت بقیه مذکور قیام نمایند و الحال بخارانیف که مقام منعارف
 معین عارف عربت موسوم داشت زیارت آن بخف جعلی من لا امام شنهار
 کاوشه نام یافته و همچنین قطع نظر ازین زیارت مشاهده و مراقد مشایخ
 معروفه بنموده زیارات مجانبین و جمیل دیارند را حرام باید که گفت که چندین
 هزار فساد از اینها هر سال بوقوع آید و بغیر که این فساد بدعت غیر سنی است
 و اگر در اینها اغراض مقصود باشد پس در باب ثامن خلف ارشد حیب احد جو انجور
 در دو حال است چون نظر بر طریق فریق اهل حق و تحقیق دو دانیم سنت است
 چنانچه اکثر اهل خبر فرمودند که جبرئیل امین محبوب رب العالمین را از واقعه
 کربلا خبر داده و این در قطرات عبرت از تاسیف و حسرت بر چهره
 حور شیدایات و در ریخته و اهل بیت را از وقوع بلاگاه ساخت و درین
 باب احادیث بسیار روایت نموده اند که آن کسی که در عوای حضرت
 امام حسین علیه السلام گریه نماید چه مقدار است پس آنچه اند

از سرور کائنات صلی الله علیه و آله روایت نموده اند و صادر شده است باشد خوب
این شنیده گفت که این سخن از اقوال روضه خواهد بود و اهل سنت درین قایل نیستند
و هر کس از اهل سیر که این را نقل کند و او هم از اهل سنت نخواهد بود و امید داریم
که روضه اهل بدعت اند و هر بدعتی با ایشان منسوب و ایشان از کما فاشند و هر که
متابعیت کفار کند و یا راضی بآن باشد مرتد و کافر و قتل او واجب باشد چون سخن
باین مقام انجامیده جواب داد که اگر بنا بر قول شما که ارباب ملاطفت شما واجب القتل
خواهند بود چه آنکه دندان رنگ کردن شعار بنویسد و ادب مصطفوی نباشد
شما درین امر متابعت بدعت کفار نموده اقل مرتبه اگر کسی شما را بنا برین بدعت
نکشد و نه انهای ملازمان باید بر او رونا رفع این بدعت کرده و بدین قیاس
طرز این حامیه بر من و فرجی مقطع که بدعت مذمومه است و بنام کس شما کرده از موهوم
مانند زنان گذاشتن و از باروغن کلهای متعارف این مبارکه رسم نمودن باشد
جریب داشتن که مشابه اشرف است و دست مبارک شعار نمودن کمال
خلاف است و بقول شما که لازم آید بتحقیق قتل شما واجب باشد اما مذنب اهل حق
کما حیثات علمی محتاج برمان ساطع دانسته سلف قاطع که شبهه هر چه یک
از داعیان ایمان بوده اگر قتل شما بنا بران موقوف دارند جهت خلاف اسلام
و تبع اهل نفاق و اشرف پوستان سرشار کنند فرض باشد و هیچ احد را
دران مضایقه نباشد چون گفتگو بطول انجامید از خجالت خلط صحبت نموده از سر
شما اصحاب عالیه اب جیب رب الارباب را بر من و بر منید با علی بن ابیطالب
مؤرذنان او را از صحاب عالمی قدر فاضله که حضرت بهترین ثانیات شمرده
اصحابی کالجوم با هم اقتدیم اقتدیم اصحاب من مشابه ستاره گانند که هر کدام
اقتدانا شد بدایت پدید شده گفت که اگر اقتدایت عام باشد لازم آید که انصاف
که با جماع امت مرتد شدند هم هر که با آنها اقتدایند بجات باید و مردان حکم مرسوم

بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله في الدين ورتاب ان مريدان كاديد و حارث
 نعمان مريدان سال تامل بقداب واقع در شان او دست و دل سيد بن عقبه كه تسبب
 زول ادا حاكم فاسق پناهيتو است و ان اني منافق ملعون و مخرج نهر و ان
 و جميع صحابه جابر الاقمة اما شند كه از اهل بكس بخور كرده پس حديث خاص جمعيت
 كه در شان ایشان ايات قران هم نازل كرده و ان حضرت امير المؤمنين
 و امام الموقين و آل و الهيت رسول است فاضل بد بحث برائتة گفت كه در
 قران مسيح آيه در شان عا و آل او ميت بنده گفت اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولي
 الامر منكم در مصوع نماز حق تعالى مفر مايد فرمان بريد خدا و رسول و امير المؤمنين را و گفت
 مراد از ان باو شاهانند كه قسم پس اطاعت و عون هم مردم را و حق باشد گفت
 باو شاهان اسلام گفته و رايه مذكور ميت كه اطاعت جابر و فاسق خوانست و مكر حق
 در صون نما و اعلايت بر و ان القرآن مذكور في الال الرسول الى اولي الامر منكم و مود يعني
 چه شمارا مشكل افتد بر رسول خدا رجوع كنيد اكر او حاضر نباشد با امير المؤمنين
 كه ایشان عالم تعلم و سر ايفس و حقوق كلام خدا مند براي شما آنچه حق باشد
 از كلام خدا استناط نمايند باو و ان حال استناط سابق
 چه دانند و مكر و فاحشه اهدا لفظ الامر تقم چه معني دارد كه ناري فاحشه قبول نشود
 كه كيند صراط الدين اعفت عليهم راه سقيم ان سابق است اما رسول
 بران راه نود و با نود اكر بود پس مومنان را كه راه پيغمبر گرفته اند همان راه گرفته باشند
 و مكر كفن الله با ان راه كه داريم ايت فرما تحصيل حاصل و بي معني است
 و انرا داشته باشند ما را فريض باشد بموجب الكفتم
 بخون الله فاحشي حكيم الله راه رسول خود را كه بناست او با ان
 سابقه است بغير نه اية الناس مكرده باشم كه ما را ايهود و نصارا و
 و مجوس و ملهاني سار و ان در قران واقع شده آنها را حق نما را كافر و موه

بمقام

این نویسنده می خواهد بگوید که در این ایام کمترین آن در کتب و خانه نشینان
طبیعت میکنند اینست که ده اشعار خواصه بر روی یک کتورخانه میوه و نباتا لحظه نماید که
کتورترا چه میشود دست بر نام کتورتخانه میکند و تا بد زدن نظر کند ماری بر کف دست
میگذرانند به جهت دست برداشتنه فرما و میکند که مرا مار بغض اهل ملت زد و فرما
مار گردید انو بسبب در خان رسید چون از اعیان ملازمان مقدم او بود و هر که

شما به ترماق فاروق و دانش و هر چند باشد

آن شب ز باقی یافته شد و وقتی که هم رسید

و اما کسفل ساطین پوسته نو

من كتاب
المطهر
الذي ذكره
في خطه

عاجل

الحمد لله رب العالمين

عالم مصفى









